

وادی سندھ

پشاور کھنستان

در «بازار بزرگ»
نشان کریکے آرون

۱۲

صبراً و تہماً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترکمنستان و روسیه در «بازی بزرگ» انرژی آسیای مرکزی

نویسنده:

حمیدرضا عزیزی

تهران - ایده سبز - 1391

سرشناسه	: عزیز، حمیدرضا، ۱۳۶۶ -
عنوان و نام پدیدآور	: ترکمنستان و روسیه در " بازی بزرگ " انرژی آسیای مرکزی / حمیدرضا عزیز.
مشخصات نشر	: تهران : ایده سبز، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۷ص:، جدول.
شابک	: ۸۵۰۰۰ ریال ؛ 978-600-93285-1-2
وضعیت فهرست نویسی	: فاها
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۱۸۵] - ۲۰۷.
موضوع	: انرژی، منابع -- ترکمنستان
موضوع	: ترکمنستان -- روابط خارجی -- روسیه
موضوع	: روسیه -- روابط خارجی -- ترکمنستان
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ت۴/ع۴۳/ DK۹۳۳
رده بندی دیویی	: ۹۵۸/۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۹۸۲۱۳۷

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
1.....	مقدمه
9.....	فصل اول: سیاست خارجی و روابط خارجی ترکمنستان
10.....	مقدمه
13.....	بخش نخست: دوره نیازاف (1991-2006)
22.....	1- روابط دوجانبه
22.....	1-1- روابط با روسیه
23.....	2-1- روابط با همسایگان
24.....	3-1- روابط با غرب
25.....	4-1- روابط با دیگر کشورها
26.....	2- روابط چندجانبه
29.....	بخش دوم: دوره بردی محمداف (2006 تا 2011)
30.....	1- روابط دوجانبه
30.....	1-1- روابط با روسیه
31.....	2-1- روابط با همسایگان
32.....	3-1- روابط با غرب
34.....	4-1- روابط با دیگر کشورها
35.....	2- روابط چندجانبه
35.....	2-1- روابط فرامنطقه‌ای
37.....	2-2- روابط منطقه‌ای
41.....	جمع بندی

43.....	فصل دوم: سیاست خارجی و روابط خارجی روسیه
44.....	مقدمه
47.....	بخش نخست: گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه
47.....	1- اروآتلانتیک‌گرایی
49.....	2- اوراسیاگرایی
52.....	3- گفتمان قدرت بزرگ مدرن هنجارمند
52.....	بخش دوم: روابط خارجی روسیه
57.....	1- روسیه و غرب
61.....	2- روسیه و آسیا
61.....	2-1- آسیای شرقی
64.....	2-2- خاورمیانه
68.....	3- روسیه و خارج نزدیک
76.....	جمع‌بندی
78.....	فصل سوم: منابع و مسیرهای انتقال انرژی ترکمنستان
79.....	مقدمه
81.....	بخش نخست: منابع انرژی ترکمنستان
81.....	1- گاز طبیعی
83.....	2- نفت
85.....	3- اهمیت گاز ترکمنستان برای روسیه
88.....	بخش دوم: مسیرهای انتقال گاز ترکمنستان
88.....	1- خط لوله مرکز آسیای مرکزی
90.....	2- خط لوله ایران
92.....	3- خط لوله تاپی
93.....	4- خط لوله ماورای خزر

95.....	5- خط لوله چین.....
96.....	6- خط لوله نابوکو.....
97.....	7- خط لوله ساحلی دریای خزر.....
99.....	8- خط لوله آگری.....
101.....	جمع بندی.....
102.....	فصل چهارم: تأثیر عامل انرژی بر روابط ترکمنستان با روسیه.....
103.....	مقدمه.....
105.....	بخش نخست: روابط ترکمنستان با روسیه از سال 1991 تا سال 2000.....
113.....	بخش دوم: روابط ترکمنستان با روسیه از سال 2000 تا سال 2004.....
119.....	بخش سوم: روابط ترکمنستان با روسیه از سال 2004 تا 2011.....
128.....	جمع بندی.....
131.....	جمع بندی و نتیجه.....
139.....	منابع.....

فهرست جدول‌ها

صفحه	عنوان جدول
56.....	جدول 1- گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه.....
82.....	جدول 2- گاز طبیعی ترکمنستان (میلیارد متر مکعب).....
84.....	جدول 3- نفت ترکمنستان (هزار بشکه در روز).....

مقدمه

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سبب به وجود آمدن تحول عظیمی در نظام بین‌الملل و به ویژه در سرزمین‌های سابق اتحاد شد. فروپاشی یکی از دو کنشگر عمده نظام بین‌الملل دوران جنگ سرد، از یک سو باعث از بین رفتن ماهیت دوقطبی نظام بین‌الملل شد و از سوی دیگر، 14 کشور مستقل جدید را وارد عرصه این نظام کرد که هریک دارای مشکلات و مسائل خاص خود بودند. به این ترتیب، آن‌ها از طرفی ناچار بودند موقعیت خود را به عنوان کنشگرانی مستقل در نظام بین‌الملل تثبیت کرده و از طرف دیگر با مسائل و مشکلات داخلی خود دست و پنجه نرم کنند. کشورهای منطقه آسیای مرکزی نیز به عنوان بخشی از سرزمین‌های سابق شوروی، از این مشکلات برکنار نبودند. در بیانی کلی می‌توان گفت فروپاشی شوروی از دو بعد بین‌المللی و نیز داخلی بر کشورهای منطقه آسیای مرکزی تأثیر گذاشت.

در بعد بین‌المللی، تأثیر فروپاشی شوروی بر منطقه آسیای مرکزی (و کل مناطق سابق شوروی) بیشتر در قالب بحث «خلاً ژئوپلیتیکی» مورد اشاره قرار می‌گیرد. منطقه‌ای که شوروی در آن واقع بود، از دیرباز در ادبیات ژئوپلیتیک روابط بین‌الملل دارای اهمیتی ویژه تلقی می‌شد. مهمترین نمونه این اهمیت را می‌توان در نظریه «قلب زمین»¹ مکیندر که در سال‌های ابتدایی قرن بیستم ارائه شد مشاهده کرد. در مقاله‌ای که هالفورد مکیندر² در سال 1904 در انجمن جغرافیایی سلطنتی لندن ارائه کرد، اشاره شده بود منطقه محوری سیاست بین‌الملل را سرزمین وسیعی تشکیل می‌دهد که از اروپای شرقی تا جلگه‌های سبیری امتداد می‌یابد. به باور مکیندر، این ناحیه که در آن زمان با امپراتوری روسیه تزاری منطبق بود، دارای یک موقعیت راهبردی مرکزی بوده و دارای منابع طبیعی گسترده‌ای است. این اهمیت به گونه‌ای بود که وی منطقه مذکور را «قلب زمین» می‌خواند. از این دیدگاه، آنکه بر قلب زمین حکم براند بر جزیره جهانی (اوراسیا) حکم رانده و آنکه بر «جزیره جهانی» حکم براند، می‌تواند بر جهان حکمرانی کند (دوئرتی و فالتزگراف، 1372: 116).

هرچند نظریات مکیندر دارای ضعف‌های گوناگونی بود که بعدها توسط خود وی و دیگران مورد اشاره قرار گرفت، اما اهمیت مجموعه نظرات او به حدی بود که در تمام طول جنگ سرد، یکی از اهداف

¹ Heartland

² Halford Mackinder

اصلی سیاست‌گذاران آمریکایی - بدون اشاره مستقیم به نظریات مکیندر - جلوگیری از تسلط دشمنان بر سرزمین وسیع اوراسیا بود و آمریکا علاوه بر تلاش در تقویت ناتو در حاشیه «قلب زمین»، سعی می‌کرد از مصالحه و اتحاد بین دو کشوری که بزرگترین نیروی زمینی را در اوراسیا دارا بودند (روسیه و چین)، جلوگیری نماید (دوئرتی و فالتزگراف، 1372: 117).

دور از انتظار نبود که پس از فروپاشی شوروی و با برداشته شدن سلطه این ابرقدرت از سرزمین‌های اوراسیا، توجه به این منطقه ناگهان افزایش یابد و قدرت‌های جهانی در صدد توسعه نفوذ خود در این منطقه برآیند. نظریات ژئوپلیتیکی ارائه شده پس از پایان جنگ سرد، تأیید کننده این ادعاست. در مشهورترین نمونه از این نظریات، زیگنیو برژینسکی¹، مشاور اسبق امنیت ملی ایالات متحده آمریکا، در کتاب خود تحت عنوان «صفحه شطرنج بزرگ: برتری آمریکا و الزامات ژئواستراتژیکی آن»²، به تبیین دیدگاه خود در رابطه با ژئوپلیتیک جهانی در دوران پس از جنگ سرد پرداخت. وی در این کتاب منطقه اوراسیا را «مهمترین غنیمت ژئوپلیتیکی» برای آمریکا دانسته و تفوق جهانی آمریکا را مستقیماً وابسته به برقراری و تداوم سلطه بر اوراسیا می‌داند (Brzezinski, 1997).

نکته قابل توجه در رابطه با مطالب فوق این است که هم در نظریه مکیندر و هم برژینسکی، بخش عمده‌ای از اهمیت ژئوپلیتیکی منطقه اوراسیا، به دلیل وجود منابع طبیعی است. البته این منابع در نظریه برژینسکی که متأخرتر از نظریه مکیندر است، به شکل خاص در قالب اشاره به منابع انرژی این منطقه مورد توجه قرار گرفته است. این امر به ویژه در مورد ثروت‌های انرژی منطقه دریای خزر مصداق پیدا می‌کند که از میان کشورهای بازمانده از شوروی، کشورهای آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان و - تا حدودی - ازبکستان از آن بهره‌مند هستند. تا حدود یک دهه پس از فروپاشی اتحاد شوروی، میزان ذخایر گاز دریای خزر 10 تا 15 میلیون متر مکعب (معادل 7 تا 10 درصد ذخایر قابل استخراج جهان) و ذخایر نفت منطقه نیز 40 تا 60 میلیارد بشکه (معادل 4 تا 6 درصد ذخایر اثبات شده جهانی) ارزیابی می‌شد

¹ Brzezinski

² The Grand Chessboard: American Primacy and its Geostrategic Implications

(احمدی لفورکی و میررضوی، 1383: 69). کشف منابع جدید در سال‌های گذشته این نسبت را افزایش نیز داده است.

به این ترتیب رقابت قدرت‌ها در منطقه خزر - بیشتر برای دسترسی به منابع انرژی منطقه - آغاز شد. این رقابت که یادآور رقابت‌های روسیه و انگلیس در منطقه در قرن نوزدهم بود، موجب شد تحلیل-گران از اصطلاح «بازی بزرگ جدید»¹ برای توصیف آن استفاده کنند (کولایی، 1384: 27-11). به این ترتیب، کشورهای واقع در این منطقه در میانه رقابتی قرار گرفتند که می‌توانست چالش‌ها و فرصت‌های متنوعی را برای آنان به همراه داشته باشد. از یک سو، آنان می‌توانستند با برقراری موازنه مثبت بین این قدرت‌ها، از رقابت آنان برای تأمین هرچه بیشتر منافع خود استفاده کنند و از سوی دیگر این رقابت می‌توانست خطر نفوذ بیش از حد یکی از این قدرت‌ها را در هر یک از کشورهای منطقه به همراه داشته باشد.

جنبه دوم تأثیر فروپاشی شوروی بر سرزمین‌های سابق آن، از بعد داخلی (برای هر یک از کشورها) بود. در ابتدای فروپاشی شوروی، کشورهای منطقه با حالتی روبرو بودند که گاه از آن با عنوان «توهم استقلال» یاد می‌شود؛ به این معنی که رهبران این کشورها تصور می‌کردند دستیابی به استقلال سیاسی به معنای حل تمامی مشکلات است. اما به زودی مشخص شد که میان استقلال سیاسی و سایر جنبه‌های استقلال تفاوت وجود دارد و علاوه بر این، مسائل و مشکلات، یک به یک برای این رهبران آشکار شدند. دشواری‌های فرایند ملت‌سازی، دولت‌سازی، روند انتقال از اقتصادهای بسته به اقتصاد سرمایه‌داری و یکپارچه شدن با اقتصاد جهانی، مشکلات زیست‌محیطی، بحران‌های اجتماعی و سیاسی، و اختلافات ارضی و مرزی، تنها بخشی از این مشکلات بودند. همچنین از میان رفتن نظام‌های کمونیستی، جوامع منطقه را با چالش‌های انتقال به نظام‌های دموکراتیک در شرایط حضور پایدار نخبگان دوران کمونیسم دچار ساخت. همجواری منطقه با افغانستان بی‌ثبات و پیوندهای قومی و همچنین تنوع قومی موجود در این منطقه از دیگر مشکلات بود. به علاوه، محصور بودن این کشورها در خشکی و عدم دسترسی به

¹ The New Great Game

آب‌های آزاد، موجب محدودیت ارتباطات تجاری آن‌ها - هم در بحث انتقال انرژی و هم سایر مواد و کالاها - می‌شد (کولایی، 1384: 13-12).

ترکمنستان، به عنوان یکی از کشورهای منطقه آسیای مرکزی که دارای منابع قابل توجه انرژی نیز بود، پس از استقلال، عملاً با هر دو دسته تأثیرات ناشی از فروپاشی شوروی مواجه شد. از یک سو، منابع انرژی این کشور مورد توجه جدی کنشگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بود و از همان سال‌های اولیه، طرح‌های مختلفی برای انتقال انرژی این کشور مطرح می‌شد. از سوی دیگر، این کشور نیز مانند سایر کشورهای بازمانده از شوروی، وارث بخش عمده‌ای از مشکلات پیش‌گفته بود. هرچند ترکمنستان به دلیل ساختار نسبتاً یکدست قومی و کیش شخصیت فراگیر رئیس‌جمهورش (صفر مراد نیازاف) مانند برخی دیگر از کشورهای منطقه دچار بی‌ثباتی‌های فراگیر نشد، اما با مسئله‌ای بسیار مهم روبرو شد که همان محصور بودن در خشکی و ناتوانی از انتقال منابع انرژی‌اش به بازارهای جهانی بود. این در حالی بود که در سند توسعه‌ای که در سال 1993 برای افزایش رشد اقتصادی ترکمنستان تدوین شد، تأکید اصلی بر جذب سرمایه در بخش گاز این کشور بود (Kahveci, 2003, p. 224).

در حقیقت، منابع گاز طبیعی ترکمنستان در زمان اتحاد شوروی هم بسیار با اهمیت بود و دولتمردان مسکو نیز اهمیت ویژه‌ای برای آن قائل بودند. ترکمنستان به عنوان یکی از جمهوری‌های دارای منابع غنی انرژی، برای روسیه اهمیت ویژه‌ای داشت. منابع این جمهوری‌ها در کنار منابع خود روسیه هم به عنوان ابزاری اقتصادی (از جنبه درآمد حاصل از فروش آن به کشورهای اروپایی) و هم ابزاری سیاسی (کمک به کشورهای همسو با اتحاد شوروی از طریق فروش انرژی به بهایی نازل تر، ایجاد ابزاری برای فشار به طرف غربی در مواقع لزوم و...) مورد استفاده قرار می‌گرفت.

در دوران شوروی، صادرات گاز ترکمنستان از طریق سیستمی که به یک «بندناف فولادی»¹ تشبیه می‌شد انجام می‌گرفت؛ یعنی یک سیستم متحد خط لوله که تمام قلمرو شوروی را در می‌نوردید. این خط لوله امکان می‌داد گاز تولید شده در قلمرو شوروی به کشورهای اقماری شرق اروپا و در نهایت به غرب اروپا منتقل شود (Anceschi, 2009, p. 85). پس از فروپاشی شوروی، این خط لوله در اختیار

¹ Steel Umbilical Cord

روسیه قرار گرفت و همین امر باعث شد که بحث انتقال انرژی از ترکمنستان که تا آن زمان مسئله‌ای داخلی بود به مسئله‌ای دیپلماتیک تبدیل شده و اهمیتی سیاسی و گاه امنیتی بیابد. از همین زمان، «امنیت انرژی» به موضوعی محوری در منطقه تبدیل شد. امنیت انرژی معمولاً به عنوان دسترسی به منابع انرژی مورد نیاز برای توسعه قدرت ملی تعریف می‌شود. جنبه‌های ژئوپلیتیک این استراتژی کلان، کنترل بر منابع انرژی و خطوط عرضه را پیش فرض می‌گیرد (Shaymergenov, 2006, p. 10). تلاش‌های روسیه در جهت حفظ انحصار خود در انتقال انرژی از منطقه سابق شوروی، از جمله ترکمنستان، و واکنش‌های طرف مقابل که گاه حالتی تسلیم‌آمیز و گاه ضد انحصارطلبانه داشته، تأثیرات عمیقی بر کلیت روابط ترکمنستان با روسیه بر جای گذاشته است.

ترکمنستان به دلیل وابستگی به خطوط انتقال انرژی روسیه، از سویی ناچار بود به بسیاری از الزامات روسیه، به ویژه در مواردی مانند قیمت‌گذاری تن دهد و از سوی دیگر در جستجوی مسیرهای جایگزین برای انتقال انرژی خود برآید. واضح است که به هر میزان ترکمنستان می‌توانست در دستیابی به این مسیرها موفق‌تر عمل کند، دستش در چانه‌زنی با مسکو بازتر می‌شد. به این ترتیب می‌توان گفت عامل انرژی و انتقال آن، به مهمترین عاملی تبدیل شد که بر روابط دوجانبه ترکمنستان و روسیه تأثیر می‌گذاشت و تاکنون نیز اهمیت خود را حفظ کرده است. در این میان، تحولات در نگرش‌های سیاست خارجی هریک از دو طرف نیز بر چگونگی پویش‌هایش، و در نتیجه بر این رابطه دوجانبه تأثیرگذار بوده است. تحول سیاست خارجی ترکمنستان از آرمان‌گرایی، بی‌طرفی عملی و انزواگرایی دوره نیازاف به واقع‌گرایی، بی‌طرفی نظری و چندجانبه‌گرایی بردی‌محمداف بر این رابطه تأثیر گذاشته است. در طرف مقابل نیز تحول سیاست خارجی روسیه از اروآتلانتیک‌گرایی ابتدای فروپاشی به اوراسیاگرایی و سپس به عمل‌گرایی، در این مورد موثر بوده است.

به این ترتیب، پرسش‌هایی از این دست مطرح می‌شود که نقش عامل انرژی در روابط دوجانبه ترکمنستان و روسیه چه بوده و این رابطه، تحت تأثیر عامل انرژی و در چارچوب تحولات سیاست خارجی هر یک از دو کشور، چه تغییر و تحولاتی را از سر گذرانده است؟ تلاش‌های ترکمنستان برای

افزایش گزینه‌های صادرات انرژی خود و متقابلاً تلاش روسیه برای حفظ انحصار خود بر انتقال انرژی از سرزمین‌های سابق شوروی، به چه نحوی روابط دو کشور را تحت تأثیر قرار داده است؟

هنگامی که صحبت از «روابط دوجانبه» به میان می‌آید، لازم است مقصود از «روابط» و حدود و مرزبندی‌های آن مشخص شود. به ویژه از آنجا که در پژوهش حاضر، از هر دو واژه «روابط خارجی» و «سیاست خارجی» استفاده می‌شود، لازم است تمایز این دو مفهوم با یکدیگر مشخص شود. در این پژوهش، هر جا صحبت از روابط دوجانبه به میان می‌آید، اشاره به همان مفهوم «روابط خارجی» است که در ادبیات روابط بین‌الملل مطرح می‌شود. «روابط خارجی» شامل آن دسته از روابطی است که به عنوان امری رسمی، ابتکار آن با حکومت‌ها بوده و توسط آن‌ها هدایت می‌شود و از روابط بین گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب و سندیکاها متمایز می‌باشد. این در حالی است که «سیاست خارجی» نسبت به «روابط خارجی» معنی و مفهوم گسترده‌تری دارد. سیاست خارجی را باید مجموعه‌ای از اهداف، جهت‌گیری‌ها، روش‌ها و ابزارها در نظر گرفت که یک حکومت در مقابل سایر واحدهای سیاسی بین‌المللی به منظور دستیابی به منافع ملی دنبال می‌کند (ازغندی، 1383: 7-8).

به این ترتیب و با توجه به مطالب گفته شده، کتاب حاضر در صدد پاسخگویی به این پرسش اساسی است که در زمینه و چارچوب همکاری‌ها و رقابت‌های مذکور، عامل انرژی چه تأثیری بر روابط ترکمنستان با روسیه (پس از فروپاشی شوروی) داشته است؟

باید توجه داشت که در هنگام بحث از روابط خارجی یک کشور، می‌توان به ابعاد مختلف و در واقع حوزه‌های موضوعی گوناگونی که این روابط حول آن‌ها شکل می‌گیرند اشاره کرد. گستره این حوزه‌ها می‌تواند از فرهنگ و مناسبات اجتماعی، تا سیاست را در بر بگیرد. به همین نحو، زمانی که از روابط متقابل دو کشور سخن به میان می‌آید، حوزه‌های مختلف در این رابطه از یکدیگر قابل تفکیک هستند و به این ترتیب می‌توان از روابط فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و جز آن صحبت کرد. در این کتاب، تعریفی که پیشتر در مورد تمایز روابط خارجی از سیاست خارجی ارائه شد مورد پذیرش قرار گرفته و نقطه تمرکز نیز، روابط سیاسی دو کشور خواهد بود. بر همین اساس، این روابط با جهت‌گیری‌های سیاست خارجی این دو کشور نیز ارتباط می‌یابد. علاوه بر این، عامل انرژی به عنوان متغیری در نظر

گرفته شده که تأثیر مهم و انکار ناپذیری بر روابط دو کشور ترکمنستان و روسیه دارد و هدف کتاب حاضر نیز ارزیابی شکل و میزان این تأثیرگذاری است.

کتاب حاضر در قالب چهار فصل به بررسی نقش عامل انرژی در روابط ترکمنستان با روسیه پرداخته است. در فصل اول، مبانی سیاست خارجی ترکمنستان مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. این فصل خود به دو بخش زمانی، یعنی دوره ریاست جمهوری صفرمراد نیازاف و دوره ریاست جمهوری قربانقلی بردی محمداف تقسیم می‌شود. در دوره اول، وضعیت ترکمنستان در ابتدای استقلال، فرایند شکل‌گیری سیاست خارجی این کشور و همچنین ابعاد مختلف سیاست بی‌طرفی ترکمنستان بررسی می‌شود. دوره دوم نیز به تحلیل تغییر و تداوم سیاست خارجی ترکمنستان پس از فوت نیازاف و اصلاحاتی که رئیس‌جمهور جدید در این عرصه انجام داده است اختصاص دارد. فصل دوم، سیاست خارجی روسیه پس از فروپاشی شوروی را مورد بررسی قرار داده و ویژگی‌های دوره‌های مختلف این سیاست خارجی را که به دوره‌های غلبه گفتمان‌های اروآتلاتتیک‌گرایی، اوراسیاگرایی و عمل‌گرایی تقسیم می‌شود، مورد اشاره قرار داده است.

فصل سوم به منابع انرژی و مسیرهای موجود برای انتقال انرژی ترکمنستان اختصاص دارد. در این فصل ضمن بیان آمار موسسات معتبر بین‌المللی در مورد بخش انرژی ترکمنستان، گزینه‌های موجود برای صادرات گاز این کشور و نیز دیگر طرح‌های مطرح شده در این زمینه، به ترتیب زمانی مورد بررسی قرار خواهند گرفت. فصل چهارم این کتاب نیز روابط دو کشور از زمان فروپاشی شوروی تاکنون را، بر مبنای نقش عامل انرژی، به سه دوره زمانی (از سال 1992 تا 2000، از 2000 تا 2004 و از 2004 تاکنون) تقسیم کرده و مورد تحلیل قرار می‌دهد. در نهایت با جمع‌بندی سه دوره مذکور، نقش و تأثیر عامل انرژی بر روابط ترکمنستان با روسیه مشخص خواهد شد.

فصل اول:

سياست خارجي و روابط خارجي ترڪمنستان

مقدمه

برای بحث در مورد سیاست و روابط خارجی یک کشور یا کشورهای مختلف، آنچه پیش از هر چیز مورد نیاز است، داشتن تعریفی از مفاهیم مورد نظر است. در حقیقت پیش از ورود به بحث، باید محدوده موضوعی و مفهومی بحث روشن و آشکار باشد. به طور کلی، تعریف‌های پذیرفته شده از مفهوم سیاست خارجی بر این نکته تأکید دارند که این مفهوم را باید تدابیر برنامه‌ریزی شده بلندمدتی در نظر گرفت که حکومت‌ها در روابطشان با سایر حکومت‌ها و کشورها و سازمان‌ها به کار می‌گیرند. همچنین سیاست خارجی با محوریت قدرت و به مثابه ویژگی جوهری هر اقدام سیاسی، هم دربرگیرنده جهت‌گیری یک کشور و هم حاوی ابزارهای مختلف تحقق موفقیت‌آمیز جهت‌گیری معنی می‌دهد. به عبارت دیگر، سیاست خارجی مجموعه خط‌مشی‌ها، تدابیر، گزینش و اتخاذ مواضع و ابزارهایی است که کشورها در برخورد با امور و مسائل خارجی و در چارچوب اهداف کلی حاکم بر نظام سیاسی، یعنی حفظ استقلال و حاکمیت ملی، رفاه عمومی، تأمین امنیت و کسب اعتبار بین‌المللی اعمال می‌نمایند (ازغندی، 1389: 9).

به این ترتیب، بررسی سیاست خارجی کشوری خاص همچون ترکمنستان نیز هم باید شامل مطالعه و بررسی جهت‌گیری‌ها و هم ابزارهای تعریف شده در چارچوب دستگاه سیاست خارجی آن کشور باشد. اما میزان موفقیت و یا عدم موفقیت این سیاست خارجی در عرصه روابط بین‌الملل و در تقابل با دیگر کشورها با موضوع «روابط خارجی» ارتباط پیدا می‌کند که در مقدمه به تعریف مورد نظر از آن اشاره شد. به عبارت دیگر، اصول و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی یک کشور، چارچوبی را برای هدایت روابط خارجی آن کشور به وجود می‌آورند و به این ترتیب این دو مفهوم با یکدیگر ارتباط می‌یابند.

جهت‌گیری کلی سیاست خارجی ترکمنستان در دوره پسا شوروی، با عنوان «بی‌طرفی مثبت» شناخته می‌شود. مطابق تعریف، بی‌طرفی مثبت عبارت از سیاستی است که یک دولت به منظور پرهیز از ورود به جنگ و اتحادیه‌های نظامی اتخاذ می‌کند و در عین حال، کوشش لازم را در جهت محدود ساختن جنگ و جلوگیری از ورود سایر دولت‌ها به صحنه درگیری‌ها به عمل می‌آورد. این نوع بی‌طرفی بیشتر جنبه اخلاقی دارد و دولت بی‌طرف بر مبنای عقیده، آرمان و ایدئولوژی خود و به منظور حفظ صلح، ضمن

محکوم کردن تهاجم، از هیچ کوششی برای بسط و توسعه روابط و همکاری‌های بین‌المللی فروگذار نمی‌کند. این نوع بی‌طرفی در مقابل بی‌طرفی منفی قرار دارد که در چارچوب آن، دولتی که این جهت-گیری را انتخاب می‌کند، در صحنه سیاست بین‌الملل بیشتر دارای نقشی انفعالی است و به جای ایفای نقشی فعال در جلوگیری از درگیری‌ها، سعی می‌کند به هر وسیله‌ای تنها خود را از مناقشات بین‌المللی و منطقه‌ای دور نگه دارد (قوام، 1378: 160).

در فصل حاضر، جهت‌گیری بی‌طرف سیاست خارجی ترکمنستان مبنای بحث قرار گرفته و با توجه به آن، جنبه‌های مختلف این جهت‌گیری، دلایل اتخاذ آن، تأثیرات اتخاذ این جهت‌گیری بر عرصه سیاست داخلی و نیز روابط خارجی ترکمنستان و همچنین تحولاتی که این جهت‌گیری در طول زمان و در عرصه عملی سیاست خارجی ترکمنستان طی کرده است، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بدون شک چارچوب این جهت‌گیری و همچنین تحولات آن، تأثیر انکار ناپذیری بر روابط خارجی ترکمنستان داشته است که رابطه با روسیه نیز جدا از این موضوع نیست.

جهت‌گیری بی‌طرف ترکمنستان، بیش از هرچیز با نام صفرمراد نیازاف، رئیس‌جمهور پیشین این کشور گره خورده است و وی به عنوان ابداع‌کننده اصلی و اولیه این مفهوم معرفی می‌شود. به این ترتیب می‌توان گفت جهت‌گیری بی‌طرفی، از زمان تصویب آن در سازمان ملل در سال 1995 تا هنگام فوت نیازاف، به عنوان تنها نقشه راهنمای سیاست خارجی ترکمنستان در نظر گرفته می‌شد. واضح است از آنجا که شخص نیازاف ابداع‌کننده این مفهوم شناخته می‌شد، جلوه‌های عملی این جهت‌گیری نیز به هر صورت از این دیدگاه قابل توجیه می‌نمود. از سوی دیگر، تقریباً همه تحلیل‌گران عقیده دارند که با روی کار آمدن قربان‌قلی بردی‌محمداف در سال 2007، تغییرات قابل توجهی در سیاست خارجی ترکمنستان روی داده است؛ هرچند، اصل بی‌طرفی همچنان در قانون اساسی این کشور وجود دارد و مورد تأکید دولت نیز هست.

با توجه به این مطالب، فصل حاضر در قالب دو بخش کلی، به بررسی سیاست و روابط خارجی ترکمنستان در دوره نیازاف و دوره بردی‌محمداف می‌پردازد. در کنار ذکر دلایل اتخاذ و جنبه‌های مختلف

بی طرفی ترکمنستان در بخش اول، روابط خارجی این کشور در هر دو دوره و تغییرات رخ داده در راهبردهای فرعی تر سیاست بی طرفی در دوره دوم نیز مورد ارزیابی قرار می گیرد.

بخش نخست:

دوره نیازاف (1991 – 2006)

با اعلام استقلال جمهوری ترکمنستان از بدنه اتحاد شوروی در 27 اکتبر 1991، این کشور به طور رسمی وارد عرصه روابط بین‌الملل شد و به این ترتیب ناچار بود اصول سیاست خارجی خود را جهت تعامل با سایر کشورها و مشخص کردن رفتار خود در این عرصه تدوین نماید. آنچه در حال حاضر به عنوان جهت‌گیری اصلی و یا رهنامه¹ سیاست خارجی ترکمنستان شناخته می‌شود، سیاستی است که از آن با عنوان «بی‌طرفی مثبت»² یا «بی‌طرفی دائمی»³ نام برده می‌شود. می‌توان گفت مفهوم اول بیشتر مرتبط با آن چیزی است که دولت ترکمنستان پیوسته به عنوان اصل اساسی سیاست خارجی خود از آن نام برده و در تبلیغات حکومتی بر آن تأکید می‌کند و مفهوم دوم بیشتر مربوط به جایگاه حقوقی ترکمنستان در عرصه بین‌الملل، مطابق با تعریفی است که از مواضع این کشور در سازمان ملل متحد وجود دارد.

قانون اساسی ترکمنستان نیز پس از بیان اصول اساسی مربوط به استقلال و حاکمیت ملی، به اصل بی‌طرفی این کشور می‌پردازد و بیان می‌کند: «ترکمنستان، به عنوان یک تبعه کامل جامعه بین‌المللی، به اصول سیاست خارجی بی‌طرفی دائم، عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها، عدم استفاده از زور و عدم مشارکت در بلوک‌ها و اتحادهای نظامی پایبند است. همچنین این کشور خود را به توسعه روابط صلح‌آمیز، دوستانه و دارای منفعت مشترک با کشورهای منطقه و دولت‌های سراسر جهان پایبند می‌داند... (Конституция Туркменистана, 2010).

سیاست بی‌طرفی مثبت ابتدا در ژوئن 1992 در جریان اجلاس سران سازمان امنیت و همکاری اروپا که در هلسینکی منعقد شده بود، توسط نیازاف مطرح و تشریح شد که ترکمنستان در نظر دارد این سیاست را برای خود در عرصه بین‌الملل پیش ببرد. از همین تاریخ تلاش‌های ترکمنستان برای تثبیت این جایگاه برای خود در عرصه بین‌الملل آغاز شد. در نهایت، رئیس‌جمهور ترکمنستان در اجلاس ویژه

¹ Doctrine

² Positive Neutrality

³ Permanent Neutrality

مجمع عمومی به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس این سازمان در 22 اکتبر 1995 شرکت کرده و به دفاع از قطعنامه ارائه شده پرداخت و مجمع عمومی سازمان ملل در 12 دسامبر 1995 به اتفاق آرا (185 کشور در آن تاریخ)، بی‌طرفی ترکمنستان را به تصویب رساند (موسوی، 1387: 123).

اما آنچه در بیشتر موارد مورد توجه قرار نمی‌گیرد این است که آیا بی‌طرفی مثبت، سیاستی است که از ابتدا مورد توجه دولتمردان ترکمنستان بوده است و یا به دلایل دیگری در ماه‌های پس از استقلال مورد توجه و تأکید قرار گرفته و به مرور حالتی مدون به خود گرفته است؟ در این رابطه، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که پیش از ژوئن 1992، سیاست بی‌طرفی در بیانیه‌ها و نشریه‌های دولتی جایی نداشت و کسی از اتحاد چنین سیاستی صحبت نمی‌کرد. قانون اساسی مصوب 28 اکتبر 1991 ترکمنستان نیز این کشور را به عنوان عضو کامل جامعه بین‌الملل و مشتاق برقراری روابط دیپلماتیک کامل با دیگر دولت‌ها معرفی می‌کرد و اصل بی‌طرفی هنوز وارد آن نشده بود (Anceschi, 2009: 9-12).

در حقیقت سیاستی که در ماه‌های ابتدایی استقلال ترکمنستان در چارچوب سیاست خارجی این کشور دنبال می‌شد، به شکلی در مسیر مخالف سیاست بی‌طرفی و در جهت نوعی چندجانبه‌گرایی بود. اولین وزیر امور خارجه ترکمنستان «عیدی عوضویچ کولیف» بود. مهمترین هدف تلاش‌های او که از ژانویه تا اوت 1992 سمت وزیر امور خارجه را به عهده داشت، برقراری ارتباط با کشورهای مختلف دنیا بود. هدف اصلی از این کار نیز افزایش دامنه شناسایی بین‌المللی رژیم جدید ترکمنستان و گسترش عرصه جغرافیایی روابط این کشور بود. به این ترتیب، با اعلام این موضوع که برای ترکمنستان روابط با هیچ کشوری نسبت به کشور دیگر اولویت ندارد، کولیف از یک سو به تأسیس سفارتخانه در کشورهای مختلف اقدام کرده و از سوی دیگر عضویت در تعدادی از سازمان‌های بین‌المللی را پذیرفت (Anceschi, 2009: 12-15).

به این ترتیب، همان طور که اشاره شد، تا زمانی که کولیف در رأس دستگاه سیاست خارجی ترکمنستان قرار داشت، سیاست بی‌طرفی در اولویت‌های سیاست خارجی این کشور جایی نداشت و آنچه اهمیت داشت، تقویت و گسترش روابط دوجانبه و چندجانبه ترکمنستان بود. در اوت 1992 و پس از تغییرات مداوم در وزارت امور خارجه ترکمنستان، در نهایت کولیف از سمت خود برکنار شد و

«خلیق‌بردی آتایف» که یک حقوق‌دان بود جای او را گرفت. از همین زمان و پیرو نشست ژوئن سازمان امنیت و همکاری اروپا بود که بحث بی‌طرفی وارد ادبیات سیاست خارجی ترکمنستان شد. در بیانی کلی، می‌توان این امر را با آغاز روند تثبیت داخلی و بین‌المللی رژیم جدید ترکمنستان در ارتباط دانست. به عبارت دیگر، محور تلاش‌های ترکمنستان در ماه‌های اول پس از فروپاشی شوروی و به عنوان یک کشور نواستقلال این بود که موجودیت و استقلال خود را در عرصه بین‌المللی به رسمیت بشناساند. زمانی که این امر حاصل شد و دولت ترکمنستان مورد شناسایی دیگر کشورها قرار گرفت، ضرورت اتخاذ یک سیاست خارجی منسجم خودنمایی کرد و همین امر، تغییرات در دستگاه سیاست خارجی ترکمنستان و نیز جهت‌گیری‌های این کشور را ضروری ساخت.

اما مطالب فوق، تنها تحلیلی بر چرایی تغییر در روندهای سیاست خارجی ترکمنستان است و تبیینی از علت و یا علل انتخاب سیاست «بی‌طرفی مثبت» به دست نمی‌دهد. در این رابطه، به طور معمول بر نقش منابع انرژی ترکمنستان تأکید شد و بیان می‌شود که ثروت‌های حاصل از این بخش، از لحاظ اقتصادی موقعیتی ویژه به ترکمنستان می‌بخشید که در پرتو آن می‌توانست آسوده از فشارهای خارجی، به تثبیت اقتصادی و سیاسی داخلی بپردازد. اما با نگاهی دقیق‌تر مشخص می‌شود که این تبیین به تنهایی کافی نبوده و برای تحلیل دلایل اتخاذ سیاست بی‌طرفی از سوی ترکمنستان، نگاهی چندعاملی و چندعلتی مورد نیاز است. در چارچوب این نگاه، می‌توان موارد زیر را به عنوان عوامل موثر در این رابطه برشمرد:

1- *عامل اقتصادی*: همان‌طور که اشاره شد، در پذیرفته شده‌ترین تبیین، وضعیت اقتصادی ترکمنستان و به ویژه منابع انرژی این کشور در مرکز توجه قرار می‌گیرد. اقتصاد دوره شوروی ترکمنستان بر یارانه‌های عظیم بنا شده بود. زمانی که یارانه‌های شوروی قطع شد، بسیاری از مشاغل صنعتی و کشاورزی به سرعت درمانده شدند. در چنین فضایی بود که توجه دولتمردان ترکمنستان به درآمدهای حاصل از صادرات انرژی معطوف شد و این درآمدها به عنوان تأمین‌کننده اصلی ثبات اقتصادی و سیاسی مورد توجه قرار گرفت. همین عامل، به عنوان یکی از انگیزه‌های اصلی اتخاذ سیاست بی‌طرفی مورد توجه قرار می‌گیرد. گریگوری گلیسون در این رابطه می‌گوید:

«سیاست بی‌طرفی ترکمنستان نخست در پی اطمینان یافتن از این بود که ترکمنستان می‌تواند بیشترین فاصله ممکن را با روسیه ایجاد کند، بدون اینکه دسترسی به بازارهای گاز شمالی و اروپایی را از دست بدهد. دوم، این سیاست طراحی شد تا توسعه تجارت با همسایگان جنوبی و غربی ترکمنستان را بر مبنای منافع مشخص ترکمنستان ارتقا دهد. و سوم، این سیاست اتخاذ شد تا جذب حداکثر سرمایه خارجی ممکن را برای ترکمنستان امکان پذیر کند تا دولت از این طریق صنایع مرتبط با گاز را احیا کرده و امارتی همچون کویت در کشور خود ایجاد کند و در عین حال کنترل کامل بر نظام سیاسی را از دست ندهد» (Gleason, 2003: 115).

به این ترتیب، سیاست بی‌طرفی، پیش از هر چیز تضمینی مهم برای جریان یافتن سرمایه‌های خارجی و سرمایه بانکی بین‌المللی به اقتصاد ترکمنستان بود. این موقعیت بی‌طرف، می‌توانست نقش مهمی نیز در تقویت اعتماد به ترکمنستان در بخش مالی و صنعتی جهان بازی کند. ترکمنستان با این سیاست در پی اطمینان یافتن از این امر بود که اقتصاد ملی‌اش به کمترین میزان ممکن تحت تأثیر وقایع ناخوشایند جهان پیرامونی (چه در بخش سیاسی و چه اقتصادی) قرار می‌گیرد (Kepbanov & Babaev, 2000: 50-51).

علاوه بر موارد فوق، ماهیت دولت ترکمنستان به عنوان یک «دولت رانتیر» نیز عاملی است که در بررسی سیاست بی‌طرفی از بعد اقتصادی مورد توجه قرار گیرد. ترکمنستان در دوره اتحاد شوروی و در چارچوب سیاست «تخصیصی کردن اقتصاد منطقه» که توسط مسکو دنبال می‌شد، وظیفه صادرات پنبه و گاز طبیعی را بر عهده داشت (کولایی، 1376 الف: 49-50). همین امر موجب وابستگی اقتصاد ترکمنستان به این دو بخش، به ویژه گاز طبیعی شد که این وابستگی در دوره پس از فروپاشی شوروی نیز ادامه یافت؛ به گونه‌ای که مطابق آمارهای موجود، بین دو تا سه پنجم تولید ناخالص داخلی این کشور را در سال‌های 1997 تا 1999، درآمدهای این دو بخش تشکیل می‌داد (Pomfret, 2008a: 23). همین امر سبب می‌شود که دادن عنوان دولت رانتیر به ترکمنستان موجه جلوه کند.

چنین دولت رانتیری، خود را از نظر اقتصادی خودکفا می‌داند و تمایلی نداشت ثروت گازی خود را با همسایگانش به اشتراک بگذارد. علاوه بر این، همان طور که گفته شد، ترکمنستان نیازمند جذب

سرمایه‌های خارجی بود تا میراث مصیبت‌بار اقتصادی شوروی را بهبود ببخشد و صنعتی شود. تجارت خارجی هم برای ترکمنستان که به مصنوعات وارداتی وابسته است، حیاتی بود. بنابراین، ترکمنستان هیچ اولویتی برای کشور دیگری قائل نبود و درصدد پیگیری یک «سیاست درهای باز» بود تا طیف کشورهای که با آن‌ها روابط اقتصادی داشت را افزایش دهد. به همین دلایل نیز ترکمنستان نه تنها همگرایی آسیای مرکزی، بلکه شکلی از همگرایی را نپذیرفت. دولت ترکمنستان به عنوان یک دولت توزیعی، تمایل نداشت حاکمیت خود را به نفع هیچ سازمان منطقه‌ای محدود کند و در پی این بود که در سیاست گازی خود آزاد باشد و خود به تنهایی از منابعش نفع ببرد (Kuru, 2002a: 63).

به این ترتیب می‌توان از اقتصاد به عنوان اولین و شاید موثرترین عامل در اتخاذ سیاست بی‌طرفی نام برد. از این جنبه، تدوین اصول سیاست خارجی ترکمنستان به طور مستقیم با راهبردهای اقتصادی مورد نظر این کشور در ارتباط بوده است. این نگاه به موضوع اقتصاد، به نحوی با مسئله ثبات داخلی ترکمنستان و تحکیم دولت نیز ارتباط می‌یابد، زیرا به طور کلی برنامه‌های رشد و توسعه اقتصادی ترکمنستان، همگی بر مبنای درآمدهای بخش انرژی تدوین شده بود. به عنوان مثال، در سند توسعه اقتصادی این کشور که در همان سال‌های ابتدایی استقلال تدوین شد، جذب سرمایه‌های خارجی در بخش گاز طبیعی در اولویت بود (Kahveci, 2003: 224). واضح است که دولت ترکمنستان، در اولین گام تنها پس از تحکیم پایه‌های اقتصادی خود می‌توانست به طور موثر به اعمال کنترل سیاسی و تحکیم پایه‌های قدرت خود بپردازد.

2- عامل ملت‌سازی: یکی از مهمترین چالش‌هایی که کشورهای بازمانده از فروپاشی شوروی در ابتدای استقلال خود با آن مواجه شدند، مسئله ملت‌سازی بود. تقسیمات کشوری در آسیای مرکزی، در زمان حکومت استالین و بر مبنای ملاحظات خاصی که عمده‌ترین آن‌ها کاهش جنبه‌های وحدت منطقه‌ای بود انجام گرفته بود. به این ترتیب پنج جمهوری جداگانه شکل گرفتند و برای گروه‌های قومی، واحدهای سیاسی ملی به وجود آمد که پس از استقلال خود را ملیت‌های جداگانه‌ای می‌دانستند. به این ترتیب رهبران این کشورها ناگزیر بودند برای بقای کشور و نیز کسب و حفظ مشروعیت خود، به تقویت باورهای ملی در بین مردم خود مبادرت ورزند. در این رابطه، مسئله‌سازترین موضوعی که رهبران آسیای

مرکزی با آن مواجه بوده‌اند، یافتن مضمون و محتوای مناسب برای ملی‌گرایی خود بوده است (کولایی، 1389: 138-140).

رژیم جدید ترکمنستان نیز در ابتدای استقلال خود با چالش ملی مواجه شد و دولتمردان این کشور نیز مانند دیگر کشورهای آسیای مرکزی از راه‌های مختلف در صدد مواجهه با این چالش برآمدند. یکی از ابزارهایی که در این راه مورد استفاده آنان قرار گرفت، استفاده از مفهوم بی‌طرفی بود. پیش از هر چیز باید گفت که هیأت حاکمه ترکمنستان همواره مفهوم بی‌طرفی مثبت را به گونه‌ای کلی و ابهام‌آمیز مطرح می‌کردند و هرگز سندی به طور کامل و با جزئیات در تعریف آن انتشار نیافت. این شرایط مبهم به آن‌ها اجازه می‌داد محتوای این اصل را تحریف کنند تا آن را بیش از پیش با محتوای تبلیغاتی که از اوایل استقلال آغاز شده بود منطبق جلوه دهند. دوم اینکه از طریق اسفاده نظام‌مند از کلیشه‌ها و تکرار مستقیم اظهارات کلی و غیرواضح، بخش‌هایی از این مفهوم که بیشتر به کار ملت‌سازی می‌آمد به مردم عرضه شد. و سوم اینکه راهبردهای مرتبطی نیز برگزیده شد تا بر ارتباط ویژه‌ای که بیان می‌شد بین این مفهوم و رژیم نیازاف (و حتی شخص نیازاف) وجود دارد، تأکید شود (Anceschi, 2009: 55).

اصل بی‌طرفی دائمی از طریق استفاده از استدلال‌های تاریخی بیش از پیش مشروع جلوه داده می‌شد. به عنوان مثال، در نشریه‌ای چاپ شده توسط «سازمان دولتی میراث تاریخی مردم ترکمنستان، آسیای مرکزی و مشرق زمین»، گفته شده بود که ایده بی‌طرفی، رویای بسیار قدیمی مردم ترکمنستان است که به دوره حکومت سلجوقیان بر آسیای مرکزی در سده دهم هجری بازمی‌گردد. با استفاده از این ادعا، سیاست کنونی بی‌طرفی به عنوان ادامه تاریخی یک «سنت ملی» در نظر گرفته می‌شد (Kiepenheuer- Drechsler, 2006: 136). همچنین وزارت خارجه ترکمنستان همواره ادعا می‌کند که سیاست خارجی بی‌طرف ترکمنستان از ترکیب آگاهی کامل از جایگاه ترکمنستان در محیط سیاسی بین‌المللی با ایستار سنتی ترکمن‌ها نسبت به جهان بیرونی شکل گرفته است (Anceschi, 2010a: 146). نیازاف، تصویب اصل بی‌طرفی را نشانه احترام جهانیان به ترکمن‌ها می‌دانست. وی روابط خوب با جهان بیرونی را مشخصه تاریخی و سنتی ترکمن‌ها معرفی می‌کرد (Horak, 2008: 313).

علاوه بر موارد فوق، باید توجه داشت یک جنبه از هویت ملی را «روایت‌ها»¹ تشکیل می‌دهند. از این جنبه، دولت ترکمنستان نیز مانند هر دولت دیگری روایت‌هایی را ایجاد می‌کند تا تصور هویت ملی را ارتقا بخشد. اصلی‌ترین روایت، بی‌طرفی دائمی است. این اصل که مهمترین اصل سیاست خارجی ترکمنستان است، نمونه‌ای از تأثیرات متقابل هویت و سیاست خارجی بر یکدیگر است. رسانه‌ها به طور مداوم این جنبه را تبلیغ می‌کنند و آن را مایه افتخار ملت می‌دانند. البته با وجود تلقین‌ها، تنها تعداد اندکی از مردم معنای سیاسی بی‌طرفی را درک می‌کنند. برخی از آن‌ها با خوش‌بینی بر این باورند که ترکمنستان به دلیل داشتن موقعیت بی‌طرف، مورد حمله خارجی قرار نخواهد گرفت و می‌تواند به مرکز منطقه‌ای آسیای مرکزی تبدیل شود (Kuru, 2002b: 76).

واضح است که انتشار چنین دیدگاه‌هایی در میان مردم، کنترل آن‌ها از سوی حکومت را بسیار آسان کرده و همچنین موجب افزایش مشروعیت رهبران می‌شود. به این ترتیب، سیاست بی‌طرفی در این جنبه نیز همانند بعد اقتصادی، بر ثبات و تحکیم داخلی دولت ترکمنستان موثر بوده است. جالب است که تبلیغات حکومتی، بر نگرش مردم نسبت به جهان بیرونی نیز تأثیرگذار بوده و موجب ترویج دیدگاه‌های مورد نظر دولت شده است. در نظرسنجی که در سال 2005 در ترکمنستان انجام شد، مشخص شد میزان افرادی که به طور کامل و یا تا حدودی به سازمان ملل اعتماد دارند، به ترتیب 4/4 و 4/5 درصد است. این آمار در مورد سازمان تجارت جهانی صفر درصد، در مورد بانک جهانی 0/1 و 0/3 درصد و در مورد صندوق بین‌المللی پول نیز صفر درصد بود (Dadabaev, 2010: 145).

3- عامل امنیتی: برخلاف دو عامل پیشین که بیشتر در رابطه با جنبه‌های داخلی سیاست در ترکمنستان مطرح هستند، عامل سوم از بعد بین‌المللی و منطقه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرد. البته این عامل نیز بیش از هر چیز به دلیل سیاست‌های استالین در تقسیم کشورهای منطقه آسیای مرکزی شکل گرفت. به این ترتیب، در ابتدای استقلال، تمامیت ارضی ترکمنستان هنوز از سوی دولت‌های همسایه به رسمیت شناخته نشده بود و حتی برخی ادعاهای ارضی نیز از سوی همسایگان به طور غیررسمی مطرح می‌شد. به عنوان مثال، ازبکستان نسبت به مناطق داش‌آغوز و چارجو که بیشتر ساکنین آن ازبک بودند ادعا

¹ Narratives

داشت. دولت ترکمنستان همچنین نگران ناامنی در برخی از کشورهای حوزه مشترک‌المنافع بود که می‌توانست به این کشور نیز سرایت کند. از سوی دیگر، با توجه به ثروت فراوان انرژی، هر حرکت غیرمنطقی از سوی رهبران این کشور در تثبیت استقلال خود می‌توانست ترکمنستان را به کشوری مورد نزاع مراکز قدرت منطقه‌ای و یا منبع تأمین مواد خام آن‌ها تبدیل کند (Esenov, 2001: 245). به این ترتیب، سیاست بی‌طرفی به عنوان راهی برای برکنار ماندن ترکمنستان از این تهدیدات در نظر گرفته شد. علاوه بر این، اتخاذ سیاست بی‌طرفی می‌توانست در دیدگاه کشورهای منطقه و همچنین قدرت‌های فرامنطقه‌ای نسبت به ترکمنستان موثر باشد و از این راه نیز به افزایش امنیت این کشور کمک کند. از این دیدگاه، ترکمنستان «بی‌طرف»، تهدیدی را متوجه همسایگان خود نمی‌کند و درصدد صادر کردن نظام سیاسی خود هم نیست و به این ترتیب از سوی جامعه بین‌المللی یک دولت منفور در نظر گرفته نمی‌شود (Cummings & Ochs, 2002: 123).

4- عامل تاریخی - ژئوپلیتیک: بر مبنای این عامل، موقعیت جغرافیایی خاص ترکمنستان موجب شده که این کشور از گذشته تاکنون اصول خاصی را در روابط خارجی خود مد نظر قرار دهد. البته این عامل در مقایسه با عوامل پیشین قدرت تبیینی کمتری داشته و تنها در تحلیل بخش‌هایی از اقدامات عملی ترکمنستان که در چارچوب اصل بی‌طرفی انجام شده کاربرد دارد. این تحلیل به ویژه پس از حمله آمریکا به افغانستان در سال 2001 و موضع‌گیری ترکمنستان در قبال این اقدام مورد توجه قرار گرفت. در هنگام عملیات آمریکا در افغانستان، ترکمنستان تنها اجازه دسترسی محدود به تسهیلاتش را به آمریکا داد و شرط گذاشت که این تسهیلات تنها باید برای کمک‌های انسان‌دوستانه مورد استفاده قرار گیرند (Canzi, 2004: 173).

همان‌طور که اشاره شد، این موضع ترکمنستان سبب شکل‌گیری تحلیل‌های با محوریت نگاه تاریخی - ژئوپلیتیک شد. بر این اساس، همانند قرن نوزدهم، بی‌طرفی امروز ترکمنستان در قبال «نبرد علیه تروریسم» را نباید تنها بر مبنای موضع رئیس‌جمهور این کشور، بلکه همچنین با توجه به ساختار دوقطبی نامتقارن و ناموزون آسیای مرکزی در دهه 1880 توضیح داد. در آن زمان، منطقه‌ای شامل عشق-

آباد که بعدها «منطقه ماورای خزر» نامیده شد و در مجاورت ترکستان قرار داشت، لبه (انتهای) امپراتوری روسیه تلقی می‌شد و نه بخش کاملی از آن (Ismagambetov, 2003: 251).

بر مبنای این دیدگاه، تداوم این موقعیت در دوران پس از فروپاشی شوروی باعث شده است ترکمنستان خود را از سویی در ارتباط با مسکو و از سوی دیگر با آمریکا که اکنون در نزدیکی مرزهایش مشغول انجام عملیات نظامی بود ببیند و برای برقراری تعادل میان این دو قطب در منطقه، بر سیاست بی-طرفی خود اصرار بورزد.

به این ترتیب، چهار عامل که هریک با جنبه‌هایی از ملاحظات داخلی و خارجی دولت ترکمنستان در ارتباط هستند موجب شد این کشور بی‌طرفی دائمی را به عنوان اصل اساسی سیاست خارجی خود بپذیرد. این سیاست، آن‌گونه که در سازمان ملل متحد مورد تصویب قرار گرفت، دارای سه بعد اصلی است. در عرصه سیاسی - نظامی، انتظار می‌رود این کشور یک سیاست خارجی صلح‌دوستانه را دنبال کند که بر اصول برابری، احترام دوجانبه و عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها و همچنین دور ماندن از بلوک‌های نظامی و اتحادهای بین‌دولتی استوار است. ترکمنستان متعهد می‌شود که هیچ‌گونه جنگ یا منازعه نظامی را آغاز نکند و در چنین منازعاتی مشارکت نیز نکند (جز در مورد دفاع از خود). این کشور نباید به دیگر دولت‌ها اجازه دهد در قلمروش پایگاه نظامی دایر کرده و یا از خاکش برای مقاصد نظامی استفاده کنند. همچنین این کشور نباید سلاح کشتار جمعی در اختیار داشته، آن را تولید کرده و یا در تولید آن مشارکت کند. در حوزه اقتصادی، از این کشور انتظار می‌رود که بر مبنای برابری و با در نظر داشتن نفع تمام طرف‌ها، روابط اقتصادی سودمندی با دیگر کشورها برقرار کند؛ فضای اقتصادی و مالی خود را باز نگه دارد و از فشار اقتصادی به عنوان ابزاری سیاسی استفاده نکند. در نهایت، در بخش انسان‌دوستانه، این کشور متعهد می‌شود حقوق مدنی و انسانی و آزادی‌های دموکراتیک را به رسمیت شناخته و به آن‌ها احترام بگذارد؛ مبادله بین‌المللی ارزش‌ها را ترویج کند و در موضوع‌های بشردوستانه با جامعه جهانی همکاری کند (Sir, 2006: 133).

هرچند اصول فوق بسیار مثبت بوده و متعهد بودن به آن‌ها می‌توانست یک سیاست خارجی پویا و موفق را برای ترکمنستان در پی داشته باشد، اما آنچه دولت ترکمنستان در عمل در دوره نیازاف انجام داد،

بیشتر نوعی «انزواگرایی»¹ بود تا بی‌طرفی. نگاهی به روابط خارجی ترکمنستان در این دوره می‌تواند درستی این ادعا را نشان دهد:

1- روابط دوجانبه:

1-1- روابط با روسیه: روابط با روسیه، همواره برای ترکمنستان دارای اهمیتی راهبردی بوده است. این اهمیت، همان‌طور که اشاره شد، در درجه اول بین همه کشورهای بازمانده از فروپاشی شوروی مشترک بوده و به پیوندهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این کشورها با مرکز سابق مربوط می‌شود. اما این اهمیت برای ترکمنستان دارای جنبه دیگری نیز بود و آن، نقش روسیه در انتقال انرژی این کشور به بازارهای جهانی بود؛ زیرا در ابتدای استقلال، مسیر روسیه تنها مسیر در دسترس برای ترکمنستان به شمار می‌رفت. همان‌گونه که در بحث از دلایل اتخاذ سیاست بی‌طرفی توسط ترکمنستان نیز مشاهده شد، یکی از دلایل برگزیدن چنین سیاستی نیز کاهش جنبه‌های وابستگی به روسیه بوده است.

پس از استقلال ترکمنستان، دو کشور در تاریخ 31 ژوئیه 1992 یک قرارداد دوستی و همکاری امضا کردند. این قرارداد بر تعامل نزدیک در سیاست خارجی و امور دفاعی تأکید می‌کرد و همچنین ایجاد یک فضای مشترک نظامی و راهبردی در آن پیش‌بینی شده بود. در همین سال یک سلسله قراردادهای همکاری نظامی بین دو کشور به امضا رسید که شامل اقدامات مشترک برای ایجاد ارتش ترکمنستان بود. همچنین طی قرارداد دیگری، حضور نیروی هوایی روسیه در ترکمنستان مورد موافقت این کشور قرار گرفت. در تمامی این قراردادها، روسیه به نوعی نقش برتر را داشت و درصدد تثبیت این نقش برای خود نیز بود. مسکو همچنین متعهد شده بود حمایت مالی و تکنیکی لازم را نیز از ارتش ترکمنستان به عمل بیاورد. علاوه بر این، ترکمنستان تنها کشور از مجموعه سابق شوروی بود که در سال 1993 با روسیه قرارداد تابعیت مضاعف امضا کرد (Anceschi, 2009: 97-119).

اما این همکاری‌های نزدیک دیری نپایید و به مرور و به ویژه با تثبیت اصل بی‌طرفی ترکمنستان، رهبران این کشور با توسل به این اصل، درصدد کاهش روابط با روسیه برآمدند. در 31 دسامبر 1999

¹ Isolationism

قراردادهای نظامی با روسیه لغو شد و حضور نظامی روسیه در ترکمنستان به پایان رسید. قراردادهای حفاظت مرزی دو کشور نیز به همین سرنوشت دچار شدند. علاوه بر این، دولت ترکمنستان به مرور کاربرد زبان روسی را در این کشور محدود کرد، فعالیت رادیوهای روس‌زبان را متوقف کرد و اسامی ماه-ها (که پیش از آن به روسی بود) را تغییر داد. قرارداد تابعیت مضاعف نیز در سال 2002 از سوی ترکمنستان لغو شد (Sir, 2006: 132-140).

به این ترتیب، به موازات تثبیت جایگاه و قدرت حکومت ترکمنستان، روابط با روسیه در جنبه‌های مختلف کاهش داد. تنها زمینه‌ای که در آن خواست رهبران ترکمنستان برای محدود کردن روابط با موفقیت روبرو نشد، حوزه انرژی بود که روابط نزدیک در این زمینه ادامه یافت. در مورد این حوزه در فصل پنجم به تفصیل صحبت خواهد شد.

1-2- روابط با همسایگان: در بیانی کلی، باید گفت که دید نیازاف نسبت به توسعه روابط با همسایگان، دیدی مثبت نبود. البته این امر بیشتر در مورد روابط با کشورهای حوزه مشترک‌المنافع مصداق داشت. در این دوره، روابط با قزاقستان هیچ‌گاه از سطح معمول فراتر نرفت و به همکاری در هیچ حوزه ویژه‌ای منجر نشد. هیچ‌گونه قرارداد ویژه و قابل ذکری نیز در این دوره بین دو کشور به امضا نرسید. روابط این کشور با ازبکستان نیز بر سر مسائل مرزی، حضور اقلیت‌های ازبک در ترکمنستان و نیز اختلاف‌ها بر سر منابع آب، تیره بود (Horak & Sir, 2009: 55). در رابطه با آذربایجان نیز در این دوره دو کشور درگیر منازعه‌ای بر سر میدان نفتی سردار/کاپاز¹ در دریای خزر بودند که مورد ادعای هر دو طرف است. این امر باعث تیره شدن کامل روابط بین دو کشور شد و ترکمنستان سفارتخانه خود را در باکو تعطیل کرد (Ismailzade, 2009). روابط با دیگر کشورهای حوزه مشترک‌المنافع نیز بیشتر در بخش انرژی بود که آن هم با واسطه روسیه صورت می‌گرفت.

در مورد افغانستان، دولت ترکمنستان دارای روابط نزدیکی با دولت طالبان در این کشور بود. البته پس از واقعه 11 سپتامبر 2001، نیازاف ناچار شد در این روابط بازنگری کند. با این وجود، در جریان عملیات نیروهای ناتو در افغانستان، ترکمنستان تنها به صورت محدود اجازه ارسال برخی کمک‌ها را داد.

¹ Serdar/Kapaz

همین تصمیم نیز پس از گذشت زمانی کم و بیش طولانی و تردیدهای فراوان از سوی رهبری ترکمنستان اتخاذ شد. همچنین در جریان جنگ داخلی تاجیکستان، ترکمنستان برخلاف قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان، نیرویی برای مشارکت در برنامه حفاظت از صلح به رهبری روسیه نفرستاد (Kort, 2004: 146). البته در این مورد، ترکمنستان با برگزاری سه دوره مذاکره در عشق‌آباد بین طرف‌های تاجیک موافقت کرد و به هزاران آواره تاجیک نیز پناه داد (Hassan Sara, 2007: 147)؛ اما به هر حال از درگیر شدن جدی‌تر در این موضوع نیز خودداری کرد.

در این میان، تنها روابط نزدیک پایدار، با جمهوری اسلامی ایران برقرار بود. پس از فروپاشی شوروی، ایران جزو اولین کشورهایی بود که استقلال ترکمنستان را به رسمیت شناخت و چند ماه بعد اقدام به تأسیس سفارتخانه در پایتخت این کشور کرد. به طور کلی، برای ترکمنستان نیز روابط با ایران اهمیت خاصی دارد. یکی از دلایل این امر این است که ایران می‌تواند به عنوان مسیر اصلی دستیابی ترکمنستان به آب‌های آزاد مورد توجه قرار بگیرد. وجود یک اقلیت ترکمن در ایران نیز از جنبه فرهنگی توجیه‌کننده این اهمیت است. در بعد اقتصادی نیز، علاقه‌مندی ایران به خرید گاز از ترکمنستان و مسیر ترانزیت برای انتقال گاز این کشور به اروپا، مورد توجه دولتمردان ترکمن قرار دارد. در نهایت، ایران یک شریک تجاری قابل اتکا و تأمین‌کننده نیازهای اساسی ترکمنستان است (دامن‌پاک جامی، 1388: 275). همین عوامل موجب شد که رابطه دو کشور در سطح بالایی جریان داشته باشد. در این دوره قراردادهای متعددی بین دو کشور به امضا رسید که بیشتر در بخش حمل و نقل، صنعت و انرژی بود (علی‌پور ناندل، 1388).

1-3- روابط با غرب: در دوره نیازاف، دید کلی هیأت حاکمه این کشور نسبت به روابط با غرب، دید مثبتی نبود. دلیل اصلی این امر نیز انتقاد کشورهای غربی از وضعیت بد حقوق بشر و نیز فضای بسته سیاسی ترکمنستان بود. در رابطه با اتحادیه اروپا، تنها قرارداد مهم در این دوره، قرارداد شراکت و همکاری بود که در سال 1998 به امضا رسید، اما به دلایل مذکور، کشورهای عضو اتحادیه از تصویب آن سر باز زدند (Anceschi, 2009: 133). سردی روابط بین ترکمنستان و غرب تا آنجا پیش رفت که در

اعتراض به اقدامات نیازاف، برخی نهادهای غربی مانند صندوق بین‌المللی پول¹ و بانک اروپایی بازسازی و توسعه² فعالیت خود را در این کشور متوقف کردند و کشورهای غربی تحریم‌هایی را علیه ترکمنستان وضع کردند (Weitz, 2007).

در مورد آمریکا، در سال‌های اولیه استقلال، توجه ترکمنستان به سمت این کشور معطوف شد. آمریکا اندکی پس از استقلال ترکمنستان سفارت خود را در این کشور دایر کرد و نیت دوستانه خود را با دادن جایگاه «کشور بسیار مورد توجه» به ترکمنستان نشان داد. ترکمنستان نیز از این موضوع استقبال کرد و یکی از اولین کشورهای آسیای مرکزی شد که موافقتنامه همکاری برای صلح را در سال 1994 با ناتو امضا کرد. در این میان، هدف اصلی نیازاف، احداث خط لوله ماورای خزر بود تا از آن برای تنوع مسیرهای انتقال انرژی خود استفاده کند. اما زمانی که مشخص شد این پروژه عملی نمی‌شود، روابط ترکمنستان با آمریکا سرد شد. این سردی روابط در موضع ترکمنستان در قبال حمله ناتو به افغانستان مشهود بود (Canzi, 2004: 174). به این ترتیب، روابط ترکمنستان با غرب در دوره نیازاف در سطح بسیار محدودی بود.

1-4- روابط با دیگر کشورها: در مورد روابط ترکمنستان با کشورهای خارجی از حوزه‌های فوق، پیش از همه باید به چین اشاره کرد. روابط دیپلماتیک دو کشور در 6 ژانویه 1992 آغاز شد. در فاصله سال‌های 1994 تا 2006، روابط دو کشور محدود به امضای 4 قرارداد همکاری و همچنین تأسیس کنسولگری، برخی سرمایه‌گذاری‌ها و نیز همکاری‌های فرهنگی بود (کتاب سبز ترکمنستان، 1386: 107). اما در سفری که نیازاف در اوایل سال 2006 به چین داشت، توافقاتی از جمله توافق در مورد احداث خط لوله انتقال گاز ترکمنستان به چین حاصل شد. در حقیقت شروع روابط جدی ترکمنستان با چین، در اواخر دوره نیازاف و زمانی بود که دولتمردان چینی اولویت‌های سیاست خارجی خود در رابطه با آسیای مرکزی را تعریف کرده و در صدد گسترش نفوذ خود، بیش از همه در بخش انرژی منطقه برآمده بودند. به این ترتیب نیازاف که از سویی همواره از افزایش گزینه‌های صادرات انرژی خود استقبال کرده و از

¹ International Monetary Fund (IMF)

² European Bank for Reconstruction and Development (EBRD)

سوی دیگر می‌دانست چین بر خلاف غرب اهمیت برای مسئله حقوق بشر قائل نیست، گسترش روابط با این کشور را گزینه‌ای مناسب ارزیابی کرد (Sir & Horak, 2008: 75-76).

روابط با ترکیه نیز در دوره نیازاف قابل اشاره است. پس از فروپاشی شوروی، ترکیه از یک سو برای تحقق ایده‌های پان‌ترکیستی و از سوی دیگر برای استفاده از بازار ترکمنستان، متوجه این کشور شد. ترکمنستان نیز دید مثبتی به تمایلات ترکیه نشان داد؛ به نحوی که نیازاف، اولین رئیس‌جمهور از آسیای مرکزی بود که به طور رسمی از ترکیه دیدار کرد. از آن زمان نیز تا پایان دوره نیازاف، ترکیه در بخش‌های ساختمانی و نساجی، آموزش نظامی و همچنین آموزش عالی ترکمنستان فعال بود. اما این روابط چندان گسترش نیافت و با گذشت زمان و به دلایلی از جمله مشکلات اقتصادی ترکیه و توجه ترکیه به اتحادیه اروپا، همکاری‌ها کاهش پیدا کرد (کتاب سبز ترکمنستان، 1386: 111).

در مورد روابط با کشورهای عربی نیز، بیش از همه روابط ترکمنستان با عربستان سعودی قابل اشاره است. پس از فروپاشی شوروی، از سویی عربستان درصدد توسعه قرائت مورد نظر خود از اسلام برآمد و از سوی دیگر، برخی از کشورهای آسیای مرکزی نیز به این قرائت به عنوان دستاویزی در مقابل توسعه گرایش‌های شیعی می‌نگریستند. اما روابط با ترکمنستان با عربستان نیز از سطح محدودی فراتر نرفت. عربستان بودجه‌ای برای ساخت مسجد در ترکمنستان اختصاص داده بود که نیازاف با استفاده از آن، مسجد بزرگ قبچاق را ساخت، اما مدتی بعد اعلام کرد که زیارت قبچاق می‌تواند جایگزین زیارت حج شود. در زمان نیازاف تعداد حجاج محدود و هر سال تنها 188 نفر بود؛ هر چند عربستان سهم این کشور را 4500 نفر اعلام کرده بود. به علاوه، مسافران حج به شدت از سوی نهادهای امنیتی کنترل می‌شدند (Boucek, 2007).

2- روابط چندجانبه

در دوران نیازاف، ترکمنستان به طور کلی دید مثبتی نسبت به روابط و همکاری‌های چندجانبه نداشت. این موضوع به مناسبت‌های مختلف مورد اشاره شخص نیازاف نیز قرار گرفته بود و وی همواره اظهار می‌داشت که آنچه برای ترکمنستان اولویت دارد، برقراری روابط دوجانبه است. به این ترتیب، جایگاه

ترکمنستان در ترتیبات چندجانبه، چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی، هیچ‌گاه به حد مطلوب نرسید.

در سطح سازمان‌های فرامنطقه‌ای، می‌توان گفت تنها سازمان مورد قبول نیازاف، سازمان ملل بود. در بقیه موارد، هرچند ترکمنستان در ابتدای استقلال به عضویت تعدادی از سازمان‌های غربی، از جمله سازمان امنیت و همکاری اروپا برآمد، اما فعالیتش در چارچوب آن‌ها نزدیک به صفر بود. در سطح منطقه‌ای نیز، ترکمنستان از امضای بیش از نیمی از موافقتنامه‌هایی که به امضای دیگر دولت‌های عضو سازمان مشترک‌المنافع رسیده بود، از جمله پیمان امنیت دسته‌جمعی و ایجاد یک بانک بین‌دولتی خودداری کرد. علاوه بر این، ترکمنستان تنها کشور آسیای مرکزی بود که از سازمان‌های منطقه‌ای مانند جامعه اقتصادی اوراسیا، سازمان همکاری آسیای مرکزی و سازمان همکاری شانگهای برکنار ماند. ترکمنستان در سال 1999 اولین کشوری شد که برای شهروندان کشورهای مشترک‌المنافع ضرورت اخذ ویزا را تصویب کرد و برای شهروندان خودش نیز مقررات ویزای خروج از کشور را برقرار کرد (Bohr, 2003: 16-17).

ترکمنستان به مرور فعالیت‌های خود را در سازمان کشورهای مشترک‌المنافع محدود کرد؛ تا آنجا که در اوت 2005 عضویت دائمی این سازمان را رها کرده و عضو وابسته شد. در بعد اقتصادی، تنها گروه تجاری منطقه‌ای که ترکمنستان عضو آن بود، اکو بود که آن هم کم و بیش ناکارآمد بوده است. ترکمنستان تنها کشور بازمانده از شوروی بود که متقاضی عضویت در سازمان تجارت جهانی نشد و هرچند عضو صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است، اما فعالیت این سازمان‌ها در ترکمنستان در دوره نیازاف بسیار اندک بود (Pomfret, 2008b: 6). در سال 1994 ازبکستان و قزاقستان موافقتنامه‌ای برای تشکیل یک فضای اقتصادی واحد امضا کردند. در همان سال قرقیزستان نیز به آن‌ها پیوست و «اتحادیه اقتصادی آسیای مرکزی»¹ شکل گرفت. در سال 1999 تاجیکستان نیز به این جمع پیوست و این اتحادیه شکل تقریباً منسجمی به خود گرفت. با این وجود ترکمنستان از پیوستن به آن خودداری کرد (Kuru, 2002a: 61).

¹ Central Asian Economic Union (CAEU)

در حقیقت، راهبرد بی‌طرفی در عمل به معنای ترجیح روابط دوجانبه بر تعهدات چندجانبه و انزوای روزافزون ترکمنستان بود. به دلیل وجود منافع اقتصادی در منابع عظیم گاز ترکمنستان، ثبات منطقه به نفع جامعه بین‌المللی است و حکومت استبدادی «ترکمنستان همیشه بی‌طرف» تا حد زیادی می‌توانست این ثبات را تأمین کند (Bohr, 2003: 130). سیاست بی‌طرفی مثبت همیشه فاقد شفافیت بوده است. ابهام معنایی آن، به جای اینکه روابط بین‌المللی ترکمنستان را تقویت کند، آن را پیچیده کرد. حتی می‌توان گفت این سیاست بیش از اینکه برای بهبود روابط خارجی ترکمنستان طراحی شده باشد، برای تثبیت و افزایش کنترل سیاسی داخلی طراحی شده بود. بنا به گفته مقام‌های ترکمن، هدف این سیاست، همگرا کردن کشور در نظام اقتصاد جهانی و در عین حال، رها کردنش از فشارهای خارجی بوده است؛ اما در عمل، این سیاست نتوانست هیچ‌یک از این اهداف را تأمین کند (Sabol, 2010: 18).

به عنوان جمع‌بندی باید گفت آنچه در عمل توسط دولت نیازاف به عنوان سیاست بی‌طرفی دنبال شد، هیچ شباهتی با تعهدات ترکمنستان و نیز تبلیغات گسترده حکومتی درباره این خط‌مشی نداشت. در بعد سیاسی - نظامی، ترکمنستان نه تنها از اتحادیه‌های نظامی الزام‌آور، بلکه از هرگونه اتحاد سیاسی دور ماند. اصلی‌ترین دلیل این امر نیز این بود که پذیرش تعهدات سیاسی می‌توانست اعمال قدرت مطلق نیازاف در داخل کشور را با محدودیت روبرو کند. در بعد اقتصادی، ناکامی دولت در اصلاحات سیاسی داخلی و نیز وجود قوانین دست و پاگیر سرمایه‌گذاری موجب شد دولت ترکمنستان نتواند در جذب سرمایه‌های مورد نظر خود موفق عمل کند. البته ارتباط ضعیف و نزدیک به صفر ترکمنستان با نهادهای اقتصادی بین‌المللی نیز در این رابطه تأثیر انکارناپذیری داشت. در نهایت، در بعد بشردوستانه نیز نه تنها اصول دموکراتیک و آزادی‌های مدنی به رسمیت شناخته نشد، بلکه دولت ترکمنستان با در اختیار گرفتن همه ابزارهای موثر کنترل سیاسی، به نمونه آرمانی توتالیتریسم نزدیک شد. به این ترتیب می‌توان گفت تنها فایده عملی سیاست بی‌طرفی برای ترکمنستان، تثبیت و تحکیم قدرت نیازاف، رئیس‌جمهور این کشور بود.

بخش دوم:

دوره بردی محمداف (2006 تا 2011)

چند روز پس از درگذشت نیازاف در روز 21 دسامبر 2006، شورای مصلحت خلق ترکمنستان (بالاترین نهاد قانونگذاری این کشور در آن زمان) تشکیل جلسه داد و روز 11 فوریه 2007 را به عنوان روز انتخابات ریاست جمهوری اعلام کرد. این شورا همچنین پذیرفت قربان قلی بردی محمداف که توسط شورای امنیت ملی عهده دار کفالت ریاست جمهوری شده بود، تا زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری قدرت را در اختیار داشته باشد. شورا همچنین ممنوعیتی را که در قانون انتخابات مبنی بر عدم امکان کاندیدا شدن کفیل رئیس جمهور برای انتخابات ریاست جمهوری وجود داشت تغییر داد و به بردی-محمداف اجازه داد بتواند در انتخابات آتی کاندیدا شود (موسوی، 1387: 121). انتخابات در تاریخ مقرر برگزار شد و بردی محمداف توانست پیروزی قاطعی در آن به دست آورده و به عنوان دومین رئیس-جمهور ترکمنستان مستقل معرفی شود.

بردی محمداف در دوران تبلیغات انتخاباتی وعده‌های فراوانی را در مورد تغییر در بسیاری از رویه-های سیاسی جاافتاده در دوره نیازاف مطرح کرده بود. این عوامل باعث شده بود که از همان ابتدا ناظرین داخلی و بیرونی به او به عنوان یک شخصیت هوادار تغییر و شاید اصلاحات بنگرند. گذشت زمان نشان داد که این وعده‌ها تنها جنبه تبلیغاتی نداشته و رئیس جمهور جدید به انجام میزانی از تغییرات پایبند است. در عرصه داخلی، وی به مرور زمان اقدامات فراوانی انجام داد که تغییر در نظام آموزشی، تأمین اجتماعی، قضایی و حتی کلیت قانون اساسی را دربرگرفت (عزیزی، 1389: 43-45).

تغییرات در رویه‌های سیاست خارجی ترکمنستان نیز از همان روزهای اول پس از فوت نیازاف ناگزیر به نظر می‌رسید. عمده‌ترین دلیل این امر نیز انزوای سیاسی بود که دولت ترکمنستان در سال‌های حکومت نیازاف به آن دچار شده بود و این عامل به نوبه خود کارآمدی حکومت در عرصه داخلی را نیز تحت تأثیر قرار داده بود. در واقع از همان زمان صاحب نظران غربی پیش‌بینی می‌کردند که رئیس جمهور

جدید و متحدان او روی کسب حمایت بین‌المللی حساب کرده و نیز خواهان پایان دادن و یا حداقل کاهش انزوای ترکمنستان در عرصه بین‌المللی خواهند بود (International Crisis Group, 2007: 14).

زمان چندان زیادی لازم نبود تا مشخص شود در حوزه سیاست و روابط خارجی نیز انتظار تغییرات، بیهوده نبوده و نگرش هیأت حاکمه جدید تفاوت‌هایی جدی با رئیس‌جمهور پیشین دارد. در بیانی کلی، اصل اساسی این تغییرات را باید در گسترش حوزه ارتباطات ترکمنستان با جامعه بین‌المللی دانست. این گسترش ارتباطات در دو عرصه کلی روابط دوجانبه و روابط چندجانبه قابل تشخیص است:

1- روابط دوجانبه

1-1- روابط با روسیه: همان‌گونه که مشاهده شد، در هنگام فوت نیازاف، روسیه همچنان اولین گزینه در روابط خارجی ترکمنستان بود. به این ترتیب، نوع جهت‌گیری رئیس‌جمهور جدید نسبت به روسیه و همچنین دیدگاه روسیه نسبت به هیأت حاکمه جدید ترکمنستان، امری بود که اهمیت ویژه‌ای برای تحلیل‌گران داشت.

آنچه از همان روزهای اول مشخص شد، این بود که تغییری منفی و دگرگونی عمده‌ای در روابط نزدیک دو کشور محتمل نیست. یک هیأت بلندپایه از روسیه به ریاست میخائیل فرادکف، نخست‌وزیر این کشور در مراسم تدفین نیازاف شرکت کرده و در دیدار با مقامات دولتی جدید، ادامه روابط همسایگی خوب را تضمین کردند. اولین سفر بردی‌محمداف پس از سفر حج، سفر به مسکو و دیدار با ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور وقت روسیه بود. پس از آن هم ولادیمیر پوتین در جریان سفری سه روزه، با بردی‌محمداف دیدار کرد (Durdıyeva, 2007a). در همه این دیدارها بر ادامه روابط خوب دو کشور، پایبندی به تعهدات و قراردادهای پیشین و نیز گسترش همکاری‌ها تأکید شد. کمیسیون مشترک بین-حکومتی ترکمنستان و روسیه نیز که در دوران نیازاف تقریباً غیرفعال بود، فعالیت خود را به صورت جدی آغاز کرد (Horak & Sir, 2009: 45-48). از آن زمان تاکنون نیز با وجود برخی مشکلات، روابط دو کشور به طور نزدیک ادامه دارد، تا جایی که بردی‌محمداف از روسیه به عنوان «شریکی قابل اعتماد و راهبردی» یاد می‌کند (Rianovosti, 16/3/2010).

1-2- روابط با همسایگان: بردی محمداف از همان ابتدای به قدرت رسیدن، توجه خاصی را به گسترش و تحکیم روابط با کشورهای همسایه نشان داد. سخنان خود او نشان می‌دهد که دولت جدید ترکمنستان برنامه مدونی را برای این امر تدارک دیده است. بردی محمداف در ماه مارس 2008 در مورد اولویت‌های سیاست خارجی دولت خود گفت: «برقراری روابط با همسایگان بلافصل ما که با آن‌ها دارای ریشه‌های مشترک تاریخی، فرهنگی و اقتصادی هستیم، از جمله اولویت‌های سیاست خارجی ماست. در این رابطه، روابط خود را با ایران، ازبکستان، قزاقستان، آذربایجان، افغانستان و دیگر کشورهای منطقه بیش از پیش گسترش می‌دهیم. در همین حال، شراکت خود با کشورهای مانند روسیه، چین، آمریکا و کشورهای اروپایی را نیز تقویت خواهیم کرد» (Anceschi, 2008; 42).

در مورد روابط با ایران، پس از فوت نیازاف نیز این روابط برای ترکمنستان دارای اولویت باقی مانده و در عرصه‌های مختلف گسترش یافت. فعالیت کمیسیون مشترک اقتصادی دو کشور در این دوره گسترش یافت و تنها یک سال پس از آغاز ریاست جمهوری بردی محمداف، مبادلات تجاری دو کشور بیش از 50 درصد افزایش پیدا کرد (علی‌پور ناندل، 1388: 93). در زمینه انرژی نیز همکاری‌های دو کشور با افتتاح خط لوله دوم صادرات گاز ترکمنستان به ایران افزایش یافت و در سال 2010 شبکه‌های انتقال گاز دو کشور به یکدیگر متصل شد (ایراس، 1389/9/7). گرمی روابط دو کشور تا آنجا پیش رفت که بردی محمداف در دیدار با محمود احمدی‌نژاد، توسعه همکاری با ایران را «مهمترین دستاورد» دوران ریاست جمهوری‌اش دانست (فارس، 1390/4/20).

در منطقه آسیای مرکزی، گسترش روابط ترکمنستان با همسایگان، بیش از همه در مورد قزاقستان محسوس بود. در تاریخ 28 و 29 مه 2007 بردی محمداف سفری رسمی به آستانه، پایتخت قزاقستان داشت. وی در این سفر با نورسلطان نظربایف، رئیس‌جمهور و همچنین با رئیس‌سنای قزاقستان دیدار و گفتگو کرد. تعدادی قرارداد بلندمدت در حوزه‌های تجاری، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و آموزشی نیز بین دو کشور به امضا رسید. روز 26 مه، یعنی یک روز پیش از این سفر، پرواز عشق‌آباد - آلماتی توسط هوایمایی ترکمنستان از سر گرفته شد (Durdıyeva, 2007b). در مجموع، در طی سه سال، روسای جمهور ترکمنستان و قزاقستان نه بار با هم دیدار کردند و توافقات مهمی هم بین آن‌ها به امضا رسید

(Horak & Sir, 2009: 53). از جمله این توافقات می‌توان به افتتاح خط لوله ترکمنستان به چین با مشارکت قزاقستان و نیز طرح راه‌آهن قزاقستان - ترکمنستان - ایران اشاره کرد.

روابط با ازبکستان نیز در این دوره بهبود یافت. در روزهای 18 و 19 اکتبر 2007 کریم‌اف به عشق-آباد سفر کرد و قراردادی برای گسترش همکاری‌ها به امضا رسید (Horak & Sir, 2009: 55). همچنین در رابطه با افغانستان، در طول دوره ریاست‌جمهوری بردی‌محمداف، سفرها و دیدارهای دوجانبه برقرار بوده است. البته با توجه به مشکلات داخلی افغانستان، روابط دو کشور تاکنون گسترش چشمگیری پیدا نکرده است. با این وجود، در تحولی مهم، بردی‌محمداف در ماه مه 2011 اعلام کرد که آمادگی دارد میزبانی مذاکرات صلح بین طرف‌های افغان را بپذیرد. با توجه به جایگاه حقوقی بی‌طرف ترکمنستان، این پیشنهاد با استقبال طرف‌های افغان و نیز سازمان ملل روبرو شد (Tahir, 2011).

اگر منطقه قفقاز را به واسطه دریای خزر، همسایه ترکمنستان به شمار بیاوریم، روابط با کشورهای این منطقه نیز در دوره بردی‌محمداف گسترش یافته است. سفر بردی‌محمداف به باکو در تاریخ 19 و 20 مه 2008، نشانه آغاز حل و فصل اختلافات با آذربایجان بود. پس از این سفر، ترکمنستان سفارتخانه خود را در باکو بازگشایی کرد. همچنین یک کمیسیون مشترک اقتصادی در سطح کابینه وزیران ایجاد شد، وزیر امور خارجه آذربایجان از ترکمنستان دیدار کرد، و موافقتنامه‌ای در مورد بازپرداخت بدهی‌های آذربایجان به ترکمنستان به امضا رسید (Karimov, 2008).

هرچند روابط دو کشور بار دیگر در سال 2009 بر سر میدان نفتی یادشده و همچنین اعلام تصمیم ترکمنستان برای ایجاد ناوگان در دریای خزر، مدتی تیره شد (Peterson, 2009)، اما این اختلافات دوامی نیافت و روابط دو کشور پس از مدت کوتاهی دوباره به حالت عادی بازگشت. روابط با گرجستان نیز از این چارچوب خارج نبود. در سال 2007 قراردادی بین ترکمنستان و گرجستان به امضا رسید تا میزان فروش گاز ترکمنستان به این کشور افزایش یابد. سفارت ترکمنستان در گرجستان نیز تأسیس شده و پروازهای روزمره بین دو کشور برقرار شد (Horak & Sir, 2009: 50).

1-3- روابط با غرب: روابط ترکمنستان با غرب، پس از فوت نیازاف دستخوش تحولی اساسی شد. در اواخر سپتامبر 2007، بردی‌محمداف برای سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل به آمریکا سفر کرد

و با مقام‌های آمریکایی هم دیدارهایی داشت. در این دیدارها گسترش روابط دوجانبه مورد بحث قرار گرفت (Weitz, 2007). علاوه بر این، اصلاحات بردی‌محمداف در عرصه داخلی، موجب شد انتقادهای آمریکا و دیگر کشورهای غربی از ترکمنستان کاهش پیدا کند و همین امر بیش از پیش زمینه گسترش روابط را فراهم کرد. این عوامل موجب لغو تحریم‌های آمریکا توسط دولت بوش شد و پس از آن نیز اصلاحات داخلی بردی‌محمداف مورد تأیید مقام‌های آمریکایی قرار گرفت (RFE-RL, 16/6/2010).

علاوه بر موارد فوق، پس از سفر ویلیام برنز¹، معاون وزیر خارجه آمریکا به ترکمنستان در ژوئیه 2009، اعلام شد که یک کمیسیون مشترک برای پیشبرد همکاری‌های اقتصادی و انرژی، همکاری در زمینه مبارزه با مواد مخدر و تروریسم، مشارکت در تأمین ثبات در افغانستان و کل منطقه و همچنین مذاکره در مورد موضوعات مرتبط با جامعه مدنی، آموزش، مبادلات فرهنگی و حقوق بشر شکل خواهد گرفت (Nichol, 2009: 2). اصلاحات اقتصادی ترکمنستان باعث شد بخش خصوصی آمریکا نیز به حضور در این کشور علاقه‌مند شود. روز 14 ژوئن 2010، بیش از 40 نماینده از 12 شرکت آمریکایی در اولین مأموریت تجاری رسمی آمریکا در ترکمنستان، به این کشور سفر کردند. این مأموریت سه روزه برای کشف فرصت‌های همکاری در حوزه‌های کشاورزی، هوا - فضا، تکنولوژی، زیرساخت‌ها و انرژی برنامه‌ریزی شده بود (RFE-RL, 6/14/2010).

گسترش روابط دوجانبه با کشورهای اروپایی نیز مورد توجه بردی‌محمداف قرار گرفت. در اولین گام، در تاریخ 13 نوامبر 2008، بردی‌محمداف سفری پنج روزه به آلمان و اتریش داشت. در این سفر هیأتی 170 نفره نیز او را همراهی می‌کردند. این سفر به عنوان گامی مهم در توسعه روابط خارجی ترکمنستان مورد توجه قرار گرفت. در این سفر در مورد توسعه همکاری‌ها در بخش انرژی و کشاورزی توافقاتی حاصل شد (Durddiyeva, 2008a). برای کشورهای اروپایی نیز - که حتی بیش از آمریکا به مسئله حقوق بشر اهمیت می‌دهند - بهبود نسبی فضای سیاسی داخلی در ترکمنستان به عنوان عاملی مهم در برقراری روابط با این کشور مطرح می‌شود. چنین دیدگاهی در سال‌های اخیر بارها از سوی مقام‌های کشورهای اروپایی اعلام شده است (RFE-RL, 18/6/2010). البته در سطحی بالاتر، تلاش اتحادیه اروپا

¹ William Burns

برای برقراری روابط با کشورهای صادرکننده انرژی و از این طریق، کاهش وابستگی خود به روسیه، تأثیر بسیار مهمی در این گسترش روابط داشته است.

1-4- روابط با دیگر کشورها: در این زمینه، گسترش روابط با چین بیش از بقیه کشورها قابل توجه است. در تاریخ 28 اوت 2008، هو جین تائو، رئیس جمهور چین به عشق‌آباد سفر کرد. در این دیدار در مورد گسترش همکاری‌های دوجانبه بحث و تبادل نظر صورت گرفت. گسترش همکاری‌ها در زمینه انرژی، مهمترین موضوع این دیدار بود. پیش از آن هم بردی‌محمداف در جریان دیدار از بازی‌های المپیک پکن، با سران شرکت‌های نفت و گاز چین مذاکراتی را انجام داده بود. در این سفر، هو از مجلس ترکمنستان هم بازدید کرد و علاقه خود را به گسترش همکاری‌های بین‌مجلسی و همچنین همکاری در دیگر زمینه‌ها از جمله آموزش و فرهنگ، ارتباطات و صنایع نساجی و شیمیایی ابراز کرد (Durdieva, 2008b). افتتاح خط لوله گازی ترکمنستان به چین در 14 دسامبر 2009 نیز واقعه‌ای بود که نقطه عطفی را در روابط دو کشور به وجود آورد. علاوه بر این، کمیته همکاری‌های چین - ترکمنستان نیز اولین جلسه خود را در 27 نوامبر 2010 تشکیل داد (Trend, 27/11/2010). این امر نشان می‌دهد که روابط دو کشور حالت منسجم و ساختارمندی به خود گرفته است.

روابط با کشورهای عربی نیز برای بردی‌محمداف دارای اهمیتی ویژه است. اولین سفر خارجی بردی‌محمداف، به مقصد عربستان سعودی بود که هرچند هدف آن زیارت کعبه عنوان شده بود، اما نشان‌دهنده موارد دیگری نیز بود. در حقیقت دو هدف اصلی این سفر عبارت بودند از تقویت اعتبار اسلامی، و از این طریق مشروعیت رئیس‌جمهور جدید و همچنین جذب سرمایه‌های عربستان در بخش انرژی ترکمنستان (Boucek, 2007). به جز عربستان، برقراری روابط، به ویژه در بخش انرژی با کشورهای ثروتمند حاشیه خلیج فارس همواره مدنظر بردی‌محمداف بوده است. البته در دوره او روابط با برخی دیگر از کشورهای خاورمیانه نیز گسترش یافت که از آن جمله می‌توان به لبنان و ترکیه اشاره کرد. اولین سفیر لبنان در ترکمنستان در بهار سال 2009 در این کشور پذیرفته شد. وی در موارد مختلف تمایل کشور خود را به همکاری با ترکمنستان، به ویژه با توجه به سیاست درهای باز این کشور، اعلام کرده است (Trend, 30/10/2010). ترکیه نیز از سیاست‌های اقتصادی جدید ترکمنستان استقبال کرده و

توانسته جایگاه سومین شریک اقتصادی ترکمنستان را به خود اختصاص دهد. شرکت‌های ترک، بیش از 35 درصد شرکت‌های خارجی فعال در ترکمنستان را تشکیل می‌دهند (فارس، 1390/3/9).

در نهایت، از جمله دیگر کشورهایی که در دوره بردی‌محمداف روابطشان با ترکمنستان گسترش یافته باید به کره جنوبی اشاره کرد. در پنجم نوامبر 2008، بردی‌محمداف برای اولین بار بازدید سه روزه- ای از کره جنوبی داشت. وی در این سفر اعلام کرد که قصد دارد تجربه توسعه اقتصادی کره را پی بگیرد. همچنین در این سفر موافقتنامه‌ای با محورهای گسترش همکاری‌های فرهنگی، گشایش خطوط هوایی، تأسیس کمیسیون مشترک همکاری‌های دوجانبه و نیز تقویت ارتباطات دیپلماتیک به امضا رسید. همچنین بردی‌محمداف در این سفر اعلام کرد که بهترین شرایط را برای شرکت‌هایی که بخواهند در صنایع نساجی یا بخش انرژی ترکمنستان سرمایه‌گذاری کنند فراهم خواهد کرد (Durdiyeva, 2008c).

2- روابط چندجانبه

2-1- روابط فرامنطقه‌ای: رئیس‌جمهور جدید ترکمنستان ایجاد و تقویت روابط فرامنطقه‌ای و همچنین مشارکت و همکاری در سازمان‌ها و ابتکارات بین‌المللی را به عنوان مهمترین راه برای خروج از انزوای دوران نیازاف مدنظر قرار داد. در این راستا، آنچه بیش از هر چیز مورد توجه دولت جدید قرار گرفت، افزایش فعالیت در سازمان ملل متحد و نهادهای زیرمجموعه این سازمان بود.

در اولین و مهمترین گام، بردی‌محمداف طرح افتتاح «مرکز منطقه‌ای دیپلماسی پیشگیرانه سازمان ملل»¹ در عشق‌آباد را مطرح کرد. این مرکز با حمایت همه کشورهای آسیای مرکزی، در اواخر سال 2007 افتتاح شد (Horak & Sir, 2009: 55). علاوه بر این، ترکمنستان با کمک پرسنل سازمان ملل، برنامه‌ای راهبردی را برای سال‌های 2010 تا 2014 تهیه کرد که به این کشور برای دستیابی به اولویت‌های توسعه ملی و اهداف توسعه هزاره کمک می‌کند (United Nations, 2009). ترکمنستان با متمرکز کردن فعالیت‌هایش بر توسعه همکاری با سازمان ملل، توانست در سال 2010 ریاست «برنامه ویژه برای

¹ The United Nations Regional Preventive Diplomacy Center

اقتصادهای آسیای مرکزی»¹ و همچنین قائم‌مقامی دفتر کمیته انرژی پایدارِ کمیسیون اقتصادی اروپای سازمان ملل را به دست آورد. (Trend, 31/12/2010). همچنین در تاریخ 13 مارس 2011، بردی-محمداف طی حکمی دستور افتتاح دفتر نمایندگی دائم ترکمنستان در سازمان ملل در ژنو را صادر کرد (Trend, 13/3/2011).

روابط ترکمنستان با اتحادیه اروپا و دیگر سازمان‌ها و نهادهای اروپایی نیز در این دوره تحول چشمگیری یافت. در سفری که بردی‌محمداف در نوامبر 2007 به بروکسل داشت، با عالی‌ترین مقام‌های اتحادیه اروپا دیدار و گفتگو کرد. در این دیدارها توافقاتی در مورد گسترش روابط تجاری و همچنین انجام برنامه‌های آموزشی اتحادیه اروپا در ترکمنستان حاصل شد (Horak & Sir, 2009: 65). بردی-محمداف روابط ترکمنستان با دفتر نهادهای دموکراتیک و حقوق بشر² را نیز مورد بازنگری قرار داد. در فوریه 2007 دولت ترکمنستان برای اولین بار حضور هیأتی از این سازمان را برای نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری پذیرفت. هرچند این هیأت به دلیل محدودیت زمانی نتوانست کل فرایند انتخابات را زیر نظر داشته باشد، اما نفس این عمل تحول مهمی به شمار می‌رفت (Anceschi, 2008: 40). این عمل کاهش انتقادهای سازمان یادشده را از دولت ترکمنستان به همراه داشت. جانز لِنارچِیچ³، سرپرست این سازمان، در سفری که در ژوئن 2010 به عشق‌آباد داشت، آنچه را که «آمادگی جدید» دولتمردان ترکمن برای متعهد شدن و همکاری با سازمان متبوعش می‌نامید ستایش کرد (RFE-RL, 22/6/2010).

سازمان امنیت و همکاری اروپا، دیگر سازمان مورد توجه بردی‌محمداف بود. افزایش همکاری ترکمنستان با این سازمان به گونه‌ای بود که در سال 2010، 22 پروژه مشترک توسط آن‌ها اجرا شد (Trend, 31/12/2010). همچنین در اقدامی ابتکاری، بردی‌محمداف از این سازمان دعوت کرد تا در طرح این کشور برای تأسیس مجمعی در مورد امنیت و همکاری در آسیای مرکزی و حوزه دریای خزر مشارکت کند. این طرح، ایجاد سیستمی توسط سازمان ملل برای انجام رایزنی‌های سیاسی در بالاترین سطح را مدنظر دارد (Trend, 6/12/2010).

¹ Special Program for Economies of Central Asia (SPECA)

² Office for Democratic Institutions and Human Rights (ODIHR)

³ Janez Lenarčič

در مورد همکاری با ناتو، علاوه بر قرارداد همکاری برای صلح که در سال 1994 امضا شده بود، در سفر بردی محمداف به بروکسل در سپتامبر 2007، یک قرارداد همکاری به امضا رسید. سه حوزه عمده در این همکاری مورد نظر بود: 1- همکاری در حوزه دفاع غیرنظامی، موقعیت‌های اضطراری و جلوگیری از فجایع طبیعی. 2- همکاری در تحقیقات، به ویژه در زمینه توسعه شبکه‌های اطلاعاتی. 3- کنترل مرزی؛ شامل مبارزه با تروریسم و جرایم سازمان یافته و همچنین قاچاق مواد مخدر (Horak & Sir, 2009: 66). در تمام دیدارهای بعدی دو طرف نیز توسعه روابط و همکاری‌ها مورد تأکید قرار گرفته است (فارس، 1390/4/4).

علاوه بر موارد فوق، در سال 2011 برای اولین بار به طور جدی از پیوستن ترکمنستان به سازمان تجارت جهانی سخن به میان آمده و این امر مورد تأیید و تأکید مقام‌های اروپایی نیز قرار گرفته است (ایراس، 1389/10/26).

2-2- روابط منطقه‌ای: مواردی که در رابطه با افتتاح مرکز منطقه‌ای دیپلماسی پیش‌گیرانه سازمان ملل در عشق‌آباد و همچنین اعلام آمادگی ترکمنستان برای میانجی‌گری در مذاکرات صلح افغانستان بیان شد، خود به نوعی بیانگر تمایل ترکمنستان به افزایش فعالیت در چارچوب‌های منطقه‌ای نیز هست. اما علاوه بر این موارد، شرکت یک هیأت نمایندگی از ترکمنستان در نشست سازمان همکاری شانگهای در 16 اوت 2007 و برگزاری نشست سران کشورهای مشترک‌المنافع در عشق‌آباد را نیز می‌توان نشانه‌ای از سیاستی جدید نسبت به این سازمان‌ها دانست (Anceschi, 2008: 41). همکاری ترکمنستان با سازمان همکاری شانگهای حتی تا آنجا پیش رفت که گمانه‌زنی‌هایی در مورد احتمال عضویت این کشور در سازمان یادشده نیز مطرح شد. در نشست سران سازمان شانگهای در بیشکک در اوت 2007، بردی-محمداف گفت ممکن است ترکمنستان موضوع عضویت در شانگهای را مدنظر قرار دهد. امام‌علی رحمان، رئیس‌جمهور تاجیکستان نیز از این ایده حمایت کرد (Marat, 2008). هرچند این امر تحقق نیافت، اما همکاری نزدیک ترکمنستان با این سازمان ادامه پیدا کرد.

علاوه بر مشارکت فعال در سازمان‌های بین‌المللی، شرکت در تعدادی از ابتکارات منطقه‌ای نیز از جمله فعالیت‌های دولت بردی‌محمداف بوده است. به عنوان مثال، در آوریل 2011 و در اجلاس پنج-

جانبه حمل و نقل و ترانزیت بین کشورهای ترکمنستان، ازبکستان، ایران، عمان و قطر، توافق شد که یک کریدور حمل و نقل و ترانزیت که این کشورها را به یکدیگر متصل کند شکل بگیرد (Trend, 25/4/2011). نشست‌های سالانه مرکز دیپلماسی پیش‌گیرانه سازمان ملل در عشق‌آباد نیز در طی سه سال گذشته به طور مرتب برگزار شده است (ایرنا، 1390/3/9).

در مجموع، اگر اصول سیاست بی‌طرفی را مبنای تحلیل قرار دهیم، می‌توان گفت ترکمنستان در دوره بردی‌محمداف بیش از دوره نیازاف به این اصول پایبند بوده است. همان‌گونه که اشاره شد، سه جنبه اصلی سیاست بی‌طرفی ترکمنستان که مورد تأیید سازمان ملل قرار گرفته شامل جنبه سیاسی - نظامی، جنبه اقتصادی و جنبه بشردوستانه است. همان‌طور که مشاهده شد، بردی‌محمداف در طول 4 سال گذشته توانسته همکاری‌های مثبتی را در بخش سیاسی با اعضای جامعه بین‌المللی انجام دهد، بدون اینکه از حدود بی‌طرفی خود خارج شود. در بخش اقتصادی، زمینه برای مشارکت هرچه بیشتر با طرف‌های خارجی فراهم شده و فضای اقتصادی ترکمنستان برای سرمایه‌گذاران خارجی رو به باز شدن است. روند اصلاحات داخلی ترکمنستان در بخش‌های سیاسی و مدنی نیز کم و بیش مورد تأیید جامعه بین‌المللی قرار گرفته است؛ هرچند، این کشور هنوز تا روند مطلوب فاصله زیادی دارد.

اما تنها با اتکا به مطالب فوق نمی‌توان از تحولی اساسی در سیاست خارجی ترکمنستان در دوره بردی‌محمداف سخن گفت. لوکا آنسه‌شی در این رابطه تحلیلی ارائه می‌دهد که می‌تواند تا حدی راهگشا باشد. وی سه عامل موثر بر سیاست خارجی ترکمنستان در این دوره را مشروط‌گرایی خارجی¹، «عایق-بندی» داخلی² رژیم و نیز امنیت انرژی³ می‌داند. به اعتقاد وی، در دوره نیازاف، طرف‌های غربی درجات بیشتری از مشروط‌گرایی را بر دولت ترکمنستان اعمال می‌کردند؛ به این معنی که گسترش روابط با ترکمنستان در بخش‌های مختلف را مشروط به تغییر ماهیت کامل رژیم این کشور و اولویت دادن به

¹ External Conditionality

² Domestic Insulation

³ Energy Security

حقوق و آزادی‌های فردی می‌دانستند. اما در طی سال‌های گذشته، آسیای مرکزی و به طور خاص ترکمنستان، در راهبرد امنیت انرژی اروپا و آمریکا نقشی کلیدی یافته‌اند و به این ترتیب آن‌ها دست از اعمال نظام‌مند مشروط‌گرایی در روابط خود با این کشور برداشته‌اند. به این ترتیب بردی‌محمداف موفق شده همزمان با کاهش انزوای بین‌المللی ترکمنستان، عرصه داخلی را «عایق‌بندی» کرده و کنترل سیاسی خود را حفظ کند. در عین حال، این فضا باعث شده وی بتواند با فعال کردن بخش انرژی کشورش، اولویت‌های دولت در بخش انرژی را نیز بیش از پیش محقق سازد (Anceschi, 2010b: 93-113).

هرچند از سطح تحلیل نظام بین‌الملل، مطالب فوق صحیح است، اما به تنهایی برای نتیجه‌گیری در این مورد کفایت نمی‌کند. در این رابطه سطح تحلیل تلفیقی قدرت تبیینی بیشتری خواهد داشت. بر این اساس، عوامل موثر بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ترکمنستان، باید در سه سطح بین‌المللی، ملی و فردی مورد توجه قرار گیرد. در سطح بین‌المللی، همان‌طور که آنسه‌شی به درستی اشاره می‌کند، اهمیت یافتن بیش از پیش منابع انرژی دریای خزر برای غرب، نقش مهمی در کاهش فشارها بر دولت ترکمنستان داشته است. بحران گازی سال 2009 روسیه و اوکراین موجب شدت یافتن تلاش اروپا برای مسیرهای جایگزین انتقال انرژی شد که مطرح شدن جدی موضوع خط لوله نابوکو، از جمله تأثیرات آن بود. تأمین ذخایر لازم برای راه‌اندازی این خط لوله، توجه غرب را به آسیای مرکزی، و بیش از همه ترکمنستان معطوف کرده است. به این ترتیب، آن‌ها در زمینه حقوق بشر در ترکمنستان، راهبرد تشویق و مدارا را جایگزین راهبرد سخت‌گیرانه پیشین کرده‌اند.

در سطح ملی، توجه به تغییرات مرتبط با ثبات و قدرت ملی ترکمنستان ضروری است. همان‌طور که اشاره شد، ترکمنستان در ابتدای استقلال خود، با تهدیدهای امنیتی فراوانی از جنبه بین‌المللی و منطقه‌ای روبرو بود. از جنبه داخلی نیز خطر جنبش‌هایی نظیر آنچه در تاجیکستان رخ داد احساس می‌شد. به این ترتیب سیاست بی‌طرفی - که در عمل به انزوای تدریجی تبدیل شد - توسط نیازاف برای غلبه بر این چالش‌ها اتخاذ شد. نیازاف در دوران ریاست‌جمهوری خود توانست با قطع ارتباط ترکمنستان با جهان بیرونی، قدرت و کنترل دولتی را در سراسر کشور برقرار کرده و جایگاه ترکمنستان به عنوان یک کشور مستقل را نیز تحکیم بخشید. اما این امر باعث ناکامی وی در رسیدن به هدف دیگرش، یعنی به حداکثر رساندن

درآمدهای بخش انرژی شد. به این ترتیب، هیأت حاکمه جدید با ترکمنستانی باثبات و در عین حال منزوی روبرو بود. بردی محمداف با اطمینان خاطر از عرصه داخلی - و البته پس از حذف اولیه مخالفانش - سیاستی مبنی بر گشایش تدریجی به سمت جهان بیرونی را برگزید. به این ترتیب وی می-توانست با حفظ اصل بی طرفی، هدف اصلی نیازاف، یعنی افزایش درآمدهای انرژی را نیز تحقق بخشد.

در نهایت، در سطح تحلیل فردی، باید به تفاوت دیدگاه‌ها و شیوه‌های عمل دو رئیس‌جمهور اشاره کرد. نیازاف با دیدی کم و بیش توطئه باور، هرگونه نزدیکی با طرف‌های غربی را موجب تضعیف دولتش قلمداد می‌کرد. وی همکاری‌های بین‌المللی ترکمنستان را تنها در بخش انرژی ممکن می‌دانست، اما توجهی نداشت که از یک سو این امر نیازمند توسعه زیرساخت‌های داخلی است و از سوی دیگر، در عرصه پیچیده روابط بین‌الملل نمی‌توان همکاری‌های اقتصادی و سیاسی را به طور کامل از یکدیگر تفکیک کرد. اما بردی محمداف با آگاهی از این امر، در پی بازنگری در سیاست خارجی ترکمنستان برآمد.

در حقیقت، دو ویژگی بردی محمداف، تغییر در این سیاست خارجی را به دنبال داشته است: اول اینکه وی فردی «عمل‌گرا» است و برخلاف نیازاف، منافع مشخص اقتصادی را با جنبه‌های آرمانی داخلی در نمی‌آمیزد. او از قواعد بازی سیاسی آگاه است و می‌داند که برای به دست آوردن امتیازات مورد نظر (درآمدهای انرژی) باید در بخش‌هایی (اصلاحات حقوقی داخلی) امتیازهایی بدهد. دوم اینکه وی فاقد دید بدبینانه نیازاف نسبت به جامعه بین‌المللی است. در واقع وی را می‌توان نمونه‌ای از نخبگان سیاسی پساکمونیسیم به شمار آورد که ذهنیت قطبی و سیاه و سفید شرقی - غربی در ذهن آن‌ها جایی ندارد.

به این ترتیب، ترکیب سه عامل اشاره شده، تغییرات اساسی در رویه‌های سیاست خارجی ترکمنستان را به دنبال داشته، بدون اینکه اصول اساسی آن دستخوش دگرگونی شوند.

جمع بندی

در میان کشورهای بازمانده از فروپاشی شوروی، ترکمنستان از لحاظ سیاست خارجی وضعیت متمایز و منحصر به فردی داشته است. با فروپاشی شوروی، بیشتر کشورهای این مجموعه در کنار تلاش برای تثبیت استقلال خود، برای کاهش وابستگی به مرکز سابق به فکر برقراری روابطی نزدیک با غرب افتادند. اما در این میان، آنچه در نظر دولتمردان ترکمنستان، می توانست تضمین کننده واقعی استقلال این کشور باشد، منابع انرژی بود. در این راستا آن ها باید سیاستی اتخاذ می کردند که درآمدهای حاصل از بخش انرژی را به حداکثر رسانده و از این راه ثبات و توسعه کشور را تضمین کنند. آن ها تصمیم گرفتند در عین استقبال از همکاری در بخش انرژی، برای پرهیز از تأثیرات نامطلوب نظام بین المللی بر ثبات کشور، میزانی از فاصله را نیز با جهان بیرونی حفظ کنند. حاصل این امر، سیاست بی طرفی بود. البته به جز عامل اقتصاد، عامل امنیت، ملت سازی و ژئوپلیتیک تاریخی نیز در این راستا ایفای نقش کردند.

با وجود محتوای مثبت اصل بی طرفی دائمی ترکمنستان که در سازمان ملل متحد تصویب شد، سیاست های نیازاف ترکمنستان را روز به روز منزوی تر کرد. ناکامی وی در انجام اصلاحات زیرساختی داخلی، در کنار دید منفی او نسبت به توسعه همکاری های بین المللی، او را از دستیابی به هدف اصلی اش که حداکثر کردن درآمدهای بخش انرژی و حفظ استقلال عمل کامل کشور در مقابل مرکز سابق (مسکو) بود بازداشت. در پایان حیات نیازاف، تنها همکاری موفق این کشور در بخش انرژی با ایران صورت گرفته بود که آن هم محدود به یک خط لوله با ظرفیتی اندک بود.

قربان قلی بردی محمداف، رئیس جمهور جدید ترکمنستان با سخن از تغییرات به میدان آمد و طی مدت کوتاهی نشان داد که قصد تحولی اساسی در بسیاری از رویه های بازمانده از دوره نیازاف، چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی را دارد. دیدگاه او در عرصه سیاست خارجی ترکمنستان، به اولویت قائل شدن به گسترش روابط دوجانبه و همچنین ایجاد و توسعه روابط چندجانبه این کشور منجر شد. وی با اتخاذ چنین سیاستی توانست از یک سو انزوای بین المللی ترکمنستان را رفته رفته کاهش دهد و از سوی دیگر با موفقیت بخش انرژی کشور را فعال کرده و همکاری همه جانبه ای را در این زمینه با

جامعه بین‌المللی انجام دهد. این در حالی بود که اصل بی‌طرفی ترکمنستان نه تنها از سوی دولت جدید مورد انکار قرار نگرفت، بلکه بر آن تأکید نیز شد و در حقیقت جنبه‌های اصلی این سیاست توسط دولت جدید بهتر تأمین شد.

در نهایت می‌توان گفت بردی‌محمداف دقیقاً آن کاری را انجام داد که نیازاف می‌خواست انجام دهد ولی شرایط داخلی و بین‌المللی و همچنین دیدگاه‌های غلط خودش این اجازه را به او نداد. به این ترتیب، اصول سیاست خارجی ترکمنستان در دوره بردی‌محمداف همچنان دست نخورده باقی مانده است: بی‌طرفی، پرهیز از ورود به موقعیت‌های چالش برانگیز در عرصه بین‌الملل، ترویج دیدی مثبت نسبت به ترکمنستان در میان دیگر کشورها، و به عنوان نتیجه همه این موارد، فعال کردن بخش انرژی و از این راه، تأمین امکان توسعه کشور در کنار حفظ کنترل کامل سیاسی. آنچه رخ داده است، تغییر در رویه‌هاست، نه اصول. تغییر در تاکتیک‌هاست، نه راهبردها.

فصل دوم:

سیاست خارجی و روابط خارجی روسیه

مقدمه

همان‌طور که در فصل اول اشاره شد، مفهوم سیاست خارجی، مجموعه‌ای شامل جهت‌گیری‌ها و خط-مشی‌ها، اهداف و همچنین ابزارها و تدابیر لازم برای رسیدن به آن اهداف را در بر می‌گیرد. این موارد، موضوعاتی هستند که در بررسی سیاست خارجی هر کشور باید مورد توجه قرار گرفته و مطالعه سیاست خارجی هر کشور خاص، باید دربرگیرنده تحلیل و بررسی دقیقی از موارد اشاره شده باشد. واضح است که از این دید کلی، سیاست خارجی فدراسیون روسیه نیز ناگزیر و به شکل‌های مختلف دربردارنده این عوامل می‌باشد و مطالعه این موارد و سیر تحول آن‌ها در طول زمان، می‌تواند دید صحیحی از تحولات سیاست خارجی این کشور به دست دهد. داشتن چنین دیدی می‌تواند چارچوب لازم برای بررسی روابط خارجی این کشور را فراهم نماید.

پس از فروپاشی شوروی، فدراسیون روسیه نیز یکی از کشورهای این مجموعه بود که باید شرایط و جایگاه جدید خود را در عرصه داخلی و خارجی در نظر گرفته و با توجه به آن، در هر دوی این جنبه‌ها سیاست‌های مناسبی اتخاذ می‌کرد. اما در این میان، فدراسیون روسیه از یک جنبه بسیار مهم با سایر کشورهای پسا شوروی تفاوت داشت و آن سابقه دیرینه دولت‌داری در این کشور بود که از دوران تزاری آغاز شده و در دوران هفتاد ساله اتحاد شوروی نیز ادامه یافته بود. به این ترتیب انتظار می‌رفت که این کشور پس از فروپاشی شوروی با مشکلات کمتری در این زمینه مواجه باشد. واضح است که با از میان رفتن اتحاد، ایجاد تغییر در جنبه‌های مختلف سیاست در این کشور، به ویژه در سیاست خارجی که موضوع بحث این فصل است، ضروری بود.

در حقیقت، تغییر در سیاست خارجی این کشور، از همان اواخر دوران شوروی آغاز شده بود. میخائیل گورباچف، آخرین دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی، تلاش‌های فراوانی در این زمینه انجام داد که شامل تلاش برای بهبود تصویر اتحاد شوروی در جهان به عنوان کنشگری پذیرای قواعد بازی بین‌المللی، برقراری روابط دوستانه با غرب و نیز کنار گذاشتن ایده رهبری جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان بود. پس از کودتای اوت 1991 نیز که دیگر فروپاشی شوروی قطعی شده بود، فشار یلتسین

به عنوان رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه، موجب تغییرات چشمگیری در رفتارهای بین‌المللی این کشور شد. تلاش اصلی یلتسین برای جلب نظر غرب و تقویت تمایلات غرب‌گرایانه بود. پس از فروپاشی رسمی شوروی در دسامبر 1991 نیز، هرچند ریاست دستگاه سیاست خارجی روسیه به عهده آندری کوزیروف¹ بود، اما این بخش تحت نظارت و نفوذ مستقیم رئیس‌جمهور قرار داشت (کولایی، 1385: 260-261).

اما با وجود مطالب فوق، چالش‌های فراوانی که روسیه در ابتدای فروپاشی شوروی با آن‌ها دست به گریبان بود، بر سیاست خارجی این کشور هم تأثیر گذاشت و موجب نوعی ابهام و آشفتگی در این سیاست شد. از جمله اینکه روسیه جدید باید خود را با جهانی تطبیق می‌داد که این کشور دیگر در آن یک ابرقدرت به شمار نمی‌رفت. مشکلات شدید اقتصادی این کشور نیز توان عمل آن در عرصه بین‌المللی را محدود می‌کرد. وجود اقلیت‌های روس‌تبار در جمهوری‌های پیرامون، از دیگر مسائلی بود که ملاحظات خاصی را بر سیاست خارجی روسیه تحمیل می‌کرد. همچنین گسترش ناتو به شرق در فضای بین‌المللی پس از جنگ سرد، از دید دولتمردان و نیز مردم روسیه می‌توانست تهدیدی جدی علیه امنیت این کشور باشد (White, 2011: 265).

مجموع این عوامل باعث شد که برخی از تحلیل‌گران حتی از نبود یک رویکرد واقعی و عملی در سیاست خارجی روسیه در دهه 1990 سخن بگویند. از این دیدگاه، ناکامی روسیه در تعریف هویت، منافع و ارزش‌های ملی، مهمترین عامل موثر در این رابطه بود. در حقیقت مجموعه‌ای از مشکلات مفهومی، نهادی و نیز ضعف نیروی انسانی دست به دست هم داده بود تا روسیه در این دوران یک سیاست خارجی واحد و منسجم نداشته باشد (Kortunov, 2005). از جنبه مفهومی، احیای جهت‌گیری‌های سنتی خودآگاهی ملی روس، در کنار حفظ جنبه‌هایی از سیستم ارزش‌های شوروی، در مشکلات سیاست خارجی روسیه دخیل بود (زادوخین، 1384: 205). مشخص نبودن حوزه وظایف، دخالت نهادهای غیرمرتبط در امر سیاست خارجی، مسئولیت‌ناپذیری و نیز ضعف قوانین و مقررات نیز به این مشکلات دامن می‌زد (نوری، 1389 الف: 10).

¹ Andrei Kozyrov

در چنین فضایی بود که ایده‌های مختلفی برای هدایت سیاست خارجی این کشور، از سوی افراد و نهادهای گوناگون مطرح می‌شد. در این میان، سه ایده یا گفتمان «اروآتلانتیک‌گرایی»، «اوراسیاگرایی» و «ملی‌گرایی» بیش از بقیه مطرح شده و هریک توانستند در دوره‌هایی، جهت‌گیری‌های سیاست خارجی روسیه را شکل دهند. در فصل حاضر، بخش نخست از بحث به معرفی و بررسی این گفتمان‌ها اختصاص دارد. در بخش دوم، تحت عنوان روابط خارجی روسیه، به بررسی روابط روسیه با غرب، کشورهای آسیایی و نیز کشورهای «خارج نزدیک» می‌پردازیم. بررسی روابط با گروه اخیر - شامل منطقه آسیای مرکزی - زمینه لازم را برای ورود به بحث روابط فدراسیون روسیه با ترکمنستان فراهم خواهد کرد.

بخش نخست:

گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه

از زمان فروپاشی اتحاد شوروی تاکنون سه گفتمان عمده در سیاست خارجی فدراسیون روسیه ظهور کرده است. گفتمان اروآتلانتیک‌گرایی بلافاصله پس از فروپاشی به گفتمان مسلط تبدیل شد و کم و بیش تا اواسط دهه 1990 ادامه یافت. گفتمان اوراسیاگرایی در واکنش به ناکامی‌های گفتمان پیشین ظهور کرد و توانست تا زمان روی کار آمدن پوتین اعتبار خود را حفظ کند. با به قدرت رسیدن پوتین، گفتمان ملی-گرایی و اندیشه «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند» به ادبیات سیاست خارجی روسیه راه یافت. در ادامه ویژگی‌های هر یک از این گفتمان‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

1- اروآتلانتیک‌گرایی: اولین مرحله از گفتمان سیاست خارجی روسیه پساشوروی، از سوی طرفداران نظریه همگرایی با غرب یا اروآتلانتیک‌گراها ارائه شد. اروآتلانتیک‌گرایی تلاشی بود برای نزدیک کردن ارزش‌ها و مفاهیم روسی و غربی به یکدیگر و بخش مهمی از گفتمان کثرت‌گرای روابط بین‌الملل دوره پس از شوروی بود که غرب را نه نقطه مقابل و دشمن، بلکه شریک طبیعی روسیه می‌انگاشت. اروآتلانتیک‌گراها گروه به نسبت کوچک، اما بانفوذی بودند که در ابتدای دهه 1990 پست‌های مهمی را در دولت در اختیار گرفته بودند. آنها با تأکید بر تعلق تاریخی روسیه به تمدن غرب، طرفدار جهت‌گیری غربی بوده و بر لزوم ادغام این کشور در نهادها و سازمان‌های غربی، از جمله اتحادیه اروپا، ناتو، گروه هفت و سازمان تجارت جهانی و همچنین تثبیت جایگاه روسیه به عنوان کشوری هنجارمند و شریکی قابل اعتماد در جامعه دولت‌های متمدن اصرار داشتند (نوری، الف 1389: 11).

باید توجه داشت که گفتمان اروآتلانتیکی گفتمانی نبود که در پی فروپاشی شوروی به صورت ناگهانی و یک‌شبه به وجود آمده باشد؛ بلکه این گفتمان دارای ریشه‌های در دل تاریخ و فرهنگ روسیه بود. در حقیقت، گرایش غرب‌گرایانه در تاریخ روسیه پدیده‌ای با سابقه طولانی است. از دوران پتر کبیر که برای جبران عقب‌ماندگی روسیه نسبت به اروپای غربی اصلاحات آغاز شد، برخی از روشنفکران و

سیاستمداران نجات و رهایی کشور خود را در نزدیکی فزاینده با غرب و استفاده از الگوهای غربی یافتند. غرب‌گرایان از قرن نوزدهم طرفداران بیشتری پیدا کردند. آن‌ها تحقق ارزش‌های غربی را در جامعه روسیه مورد توجه قرار داده بودند و پیشرفت روسیه را در گرو ارتباط روزافزون با غرب و یکپارچه شدن با آن می‌دانستند (Tolz, 1992: 2-4).

در پی فروپاشی شوروی نیز برخی از سیاستمداران روسیه به طرفداری از این دیدگاه برخاستند. مهمترین چهره در میان آن‌ها، آندری کوزیرف بود که از سال 1991 تا 1996 سمت وزیر امور خارجه فدراسیون روسیه را بر عهده داشت. اعتقاد اصلی کوزیرف و هم‌فکرانش این بود که روسیه برای اصلاحات اقتصادی و ترویج دموکراسی، به حسن نیت و حمایت غرب نیازمند است (ثقفی عامری، 1379: 11). مطابق سخنان کوزیرف، سیاست خارجی روسیه ضمن پیروی از اصول دموکراتیک، باید بر اساس منافع ملی تعیین می‌شد و اصول مبهم ایدئولوژیکی و اصول منافع طبقاتی که در دوران شوروی مطرح بود، در آن جایی نداشت. مهمترین عامل موثر بر سیاست خارجی روسیه در دوره کوزیرف، توجه به مشکلات داخلی و نیاز به کمک‌های خارجی برای بهبود شرایط اقتصادی کشور بود. مهمترین شاخص سیاست خارجی وی نیز رفتار منفعلانه در برابر غرب بود که در این مورد نیز نیاز به غرب برای بازسازی اقتصادی و ادغام در نظام اقتصاد بازار آزاد، عوامل مهمی به شمار می‌رفتند (رحمانی، 1383: 175).

مهمترین هدف سیاست خارجی روسیه در دوران کوزیرف، به بیان خود او، تبدیل شدن روسیه به «کشوری هنجارمند»¹ بود. به باور وی، روسیه جایگاه یک قدرت بزرگ را از دست نمی‌داد، اما به یک قدرت بزرگ «هنجارمند» تبدیل می‌شد. روسیه همان تعریفی از منافع ملی را مدنظر قرار می‌داد که در کشورهای دموکراتیک پذیرفته شده است. به اعتقاد کوزیرف، روسیه پساشوروی از یک محیط آرام بین-المللی با تهدیدهای خارجی اندک بهره‌مند می‌شد. به این ترتیب، سیاست خارجی روسیه می‌توانست اهداف و دستور کارهایی را که محیط داخلی برایش تعیین می‌کند، پیگیری کند. مهمترین این دستورکارها، همان‌طور که اشاره شد، بازسازی اقتصادی کشور بود. به این ترتیب بود که، از دید

¹ Normal Country

کوزیرف، روسیه می‌توانست به شریکی قابل اتکا برای جامعه بین‌المللی تبدیل شود (Rumer, 2007a: 15).

از دیگر ویژگی‌های گفتمان اروآتلانتیک‌گرایی باید به رد هرگونه تقابل و تضاد با غرب و عدم درگیری در مسائل آسیای مرکزی و قفقاز اشاره کرد. همچنین از این دیدگاه، غرب دوست و جهان اسلام دشمن تلقی می‌شد (کرمی، 1384: 64). هرچند این گفتمان کم و بیش تا میانه دهه 90 ادامه یافت، اما دلایلی از جمله آرمان‌گرایی بیش از حد و عدم انطباق با واقعیت‌های بیرونی، تشدید مشکلات داخلی و خارجی، قدرت‌یابی گروه‌های رقیب و سرانجام، عدم تحقق همراهی‌های مورد انتظار از غرب، موجب تضعیف آن شدند (نوری، 1389الف: 11).

در پی تحولات داخلی در روسیه از سال‌های 1992-1993 دولت روسیه به سوی سیاست‌های میانه‌گرایی پیدا کرد. کنار رفتن ایگور گایداری¹ از جایگاه نخست‌وزیری و حاکمیت یافتن ویکتور چرنومیردین²، زمینه را برای ایجاد دگرگونی در سیاست خارجی روسیه نیز فراهم ساخت. یلتسین در پی پیروزی حزب لیبرال دموکرات و فشار نیروهای ملی‌گرا در داخل روسیه، لحن خود را در سیاست خارجی تغییر داد. او به روشنی کنار گذاشتن سیاست خارجی غرب‌گرایانه را مورد تأیید قرار داد. وی همچنین در مورد حقوق و آزادی‌های روس‌های ساکن در جمهوری‌های پیرامون شوروی (که به کشورهای «خارج نزدیک»³ معروف شده بودند) لحن تندتری را به کار گرفت. با توجه به نقش روسیه در اتحاد شوروی، یلتسین از رهبری روسیه در امور امنیتی نیز حمایت کرد (کولای، 1389: 289-290). مجموع این عوامل، به معنی پایان حاکمیت گفتمان اروآتلانتیک‌گرایی بر سیاست خارجی روسیه بود.

2- اوراسیاگرایی: طرفداران این نظریه معتقد بودند که روسیه به علت ویژگی سرزمینی خاصی که دارد و سرزمین آن در اروپا و آسیا گسترش یافته، لازم است تا سیاست متوازنی که تضمین‌کننده تأمین منافع آن کشور در اروپا و آسیا باشد را دنبال کند (تقفی عامری، 1379: 10). اوراسیاگرایی در حقیقت در پی حفظ

¹ Yegor Gaidar

² Victor Chernomyrdin

³ Near Abroad

روابط باثبات هم با شرق و هم با غرب و برقراری توازن میان این دو بود. از این دیدگاه، گرایش گسترده روسیه به غرب، موجب نادیده گرفتن بخش مهمی از منافع و اولویت‌های این کشور می‌شد. برای ایجاد تعادل میان دو بعد وجودی کشور، می‌بایست روابط با کشورهای شرقی (چین، ژاپن، هند و کشورهای خاورمیانه) نیز مورد توجه قرار بگیرد (کرمی، 1384: 65).

گفتمان اوراسیاگرایی نیز همانند اروآتلانتیک‌گرایی در روسیه دارای زمینه‌های تاریخی بوده است. ریشه‌های ایده اوراسیاگرایی به قرن نوزدهم بازمی‌گردد. بسیاری از روشنفکران روس در آن زمان بر این باور بودند که مسئله اصلی پیش روی ملت روس، اروپایی بودن آن است. این واقعیت که هویت روسیه رنگ غربی پیدا کرده بود، مورد خشم و مخالفت آن‌ها بود و خواستار افزایش قدرت این کشور بودند. پیشروی روسیه به سمت آسیا و خاور دور در اواخر قرن نوزدهم، به تلاش‌های گسترده‌تری از سوی روشنفکران برای مشروعیت بخشیدن به این اقدام انجامید. در این هنگام سوال اصلی این بود که آیا روسیه کشوری اروپایی با مستعمرات آسیایی، و یا خود کشوری اوراسیایی است؟ به تدریج این گرایش در میان برخی از روشنفکران روس رواج یافت که در تعریف هویت روسیه، ماهیت امپراتوری آن را در نظر بگیرند. این افراد بیش از هر چیز خواستار پررنگ شدن وجه آسیایی هویت روسیه بودند (لاروئل، 1388: 13-15).

اما اوراسیاگرایی به عنوان یک فلسفه سیاسی، اولین بار توسط گروهی از متفکران مهاجر روس، در دهه 1920 مطرح شد. نیکلای تروبتسکوی¹ و پیوتر ساویتسکی² شاخص‌ترین چهره‌های این گروه بودند. مهمترین جنبه‌های این تفکر را اندیشه‌هایی درباره امپریالیسم خیرخواهانه، ویژگی‌های مسیحیت ارتدکس و اعتقاد به وجود «راه سوم» توسعه اقتصادی (راهی میان سرمایه‌داری و کمونیسم) تشکیل می‌داد. به علاوه، یک عنصر جغرافیایی بسیار مهم در این تفکر وجود داشت که بیان می‌کرد روسیه باید کنترل مرکز (هارتلند) اوراسیا، شامل آسیای مرکزی و قفقاز را به دست بیاورد (Shlapentokh, 2005).

احیای اوراسیاگرایی در روسیه پساشوروی تا اندازه زیادی از خشم برآمده از فروپاشی امپراتوری و

¹ Nikolai Trubetskoi

² Pyotr Savitsky

نیز «روس‌هراسی» نخبگان جدید غرب‌گرا ناشی می‌شد. این اوراسیاگرایی نسبت به نوع اولیه آن سیاسی - تر و کمتر فلسفی بود. به بیان دیگر، اوراسیاگرایی نو در اصل یک ملی‌گرایی اقتدارگراست که بیش از دین ریشه در قومیت و بیش از جغرافیا ریشه در زبان یا فرهنگ دارد. علاوه بر این، اوراسیاگرایی نو، تلخ‌کامی‌ها و تجربه‌های متعدد اشغال و دخالت در امور روسیه را ناشی از غرب می‌دانست. این نگرش، به عنوان واکنشی ضروری به اروآتلانتیک‌گرایی نگرسته می‌شد که در حال گسترش ناتو به قلمرو سابق روسیه تزاری و شوروی بود. همچنین این رویکرد پاسخ روسیه به جهانی شدن اقتصاد بود که - از دید طرفداران این دیدگاه - به عنوان عامل تضعیف‌کننده مردم اوراسیا به وسیله مصرف‌گرایی شدید، بی-بندوباری و فردگرایی تلقی می‌شد (بیلینگتون، 1385: 102-104).

در تحلیل اوراسیاگرایی باید توجه داشت که این طرفداران این رویکرد، اهمیت روابط با غرب را انکار نمی‌کردند و همکاری روسیه با نهادهای غربی، به ویژه در بخش اقتصادی را امری مفید و حتی ضروری به شمار می‌آوردند. آن‌ها حتی تقویت روابط با اتحادیه اروپا در بخش‌های مختلف را از جمله راهبردهایی می‌دانستند که باید در زمره اولویت‌های اهداف سیاست خارجی روسیه قرار داشته باشد. در حقیقت، آنچه به عنوان اصلی اساسی مدنظر این گروه بود، نه قطع روابط با غرب، بلکه ایجاد توازن در روابط با غرب و شرق بود. از این دیدگاه، روابط با کشورهای نظیر هند و نیز کشورهای جنوب شرق آسیا، می‌توانست به ویژه از جنبه اقتصادی برای روسیه مفید باشد (Sergunin, 2004: 22).

به هر حال، از سال 1993 به بعد، اوراسیاگرایی جدید در روسیه گسترش یافت. علت این امر به تلاش دو حزب ملی‌گرای اصلی آن زمان، یعنی حزب لیبرال دموکراتیک¹ به رهبری ولادیمیر ژیرینفسکی² و حزب کمونیست فدراسیون روسیه³ به رهبری گنادی زیوگانف⁴ بازمی‌گردد. هر دو رهبر بر جنبه‌های ژئوپلیتیک اوراسیاگرایی جدید تأکید داشتند (لاروئل، 1388: 18). در پی پیروزی چشمگیر حزب لیبرال دموکرات در انتخابات مجلس در دسامبر 1993، گرایش‌های اوراسیاگرایی کم‌کم وارد

¹ Liberal-Democratic Party (LDPR)

² Vladimir Zhirinovsky

³ Communist Party of the Russian Federation (CPRF)

⁴ Gennady Zyuganov

سیاست خارجی روسیه شد. وضعیت روس‌های ساکن در جمهوری‌های پیرامونی هم در تقویت این گرایش تأثیری جدی داشت. اهمیت این مسئله تا حدی بود که کوزیرف نیز ضرورت مداخله روسیه برای حفظ حقوق آن‌ها را مطرح کرد (Crow, 1994: 37).

انتخاب یوگنی پریماکف¹ به عنوان وزیر امور خارجه روسیه در ژانویه 1996، نقطه عطفی در گرایش‌های اوراسیاگرایانه دولت این کشور به شمار می‌رفت. هرچند در مورد اعتقاد پریماکف به اوراسیاگرایی به معنای معرفی شده اختلاف نظر وجود دارد، اما نظریات او به ویژه در بخش‌هایی از قبیل ضرورت ایجاد توازن بین غرب و شرق، ضرورت کنترل حوزه خارج نزدیک توسط روسیه و تأکید بر هویت متفاوت فرهنگی و ژئوپلیتیکی روسیه، به طور کامل با نظریات اوراسیاگرایان هم‌راستا بود. وجه متمایز نظریه او که با عنوان «توازن قوا» مطرح شد، تمرکز بر فضای بین‌المللی جنگ سرد و جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل جدید بود. در این چارچوب، وی با نظام تک‌قطبی به رهبری آمریکا مخالفت کرده و رسیدن به «نظام چندقطبی» را به عنوان هدف مورد نظر سیاست خارجی روسیه مطرح می‌کرد (نوری، 1389 الف: 13). همچنین از این موضع با اقدامات یک‌جانبه نظامی آمریکا در عرصه بین‌الملل و نیز دخالت این کشور در فضای سابق شوروی مخالفت می‌شد (Tsygankov, 2006: 154).

در مجموع، در دوره پریماکف سیاست خارجی روسیه کم‌کم به سمت استقلال و اقتدار حرکت کرد. روسیه در این دوره هم در بعد منطقه‌ای و هم در بعد جهانی حضوری فعال داشت که به عنوان نمونه می‌توان به نقش این کشور در حوزه کشورهای مشترک‌المنافع و نیز جنگ بالکان اشاره کرد. در این دوره توجه به هند و چین افزایش یافت و همچنین اهمیت اروپا نسبت به آمریکا در سیاست خارجی روسیه بیشتر شد. بهبود روابط روسیه با کشورهای جهان سوم نیز از جمله مواردی بود که در این دوره مورد توجه دستگاه سیاست خارجی این کشور قرار گرفت (صفری، 1384: 73).

3- گفتمان «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند»: طرفداران دیدگاه قدرت بزرگ هنجارمند، از اواخر دهه 1990 و در اعتراض به سیاست‌ها و خط‌مشی‌های پریماکف ظهور کردند. هرچند برخی از آن‌ها، از جمله

¹ Yevgeni Primakov

شخص ولادیمیر پوتین در ابتدا از معتقدان به رویکرد توازن قوای پریماکف بودند، اما به تدریج از دیدگاه‌های او فاصله گرفته و به ویژه پس از رسیدن پوتین به ریاست‌جمهوری در سال 2000، به تدوین اصول متمایزی برای راهبرد سیاست خارجی روسیه پرداختند.

در حقیقت این گروه از لحاظ فلسفی به موازنه‌گران¹ (طرفداران رویکرد موازنه قوا) نزدیک بودند، اما در مورد ابزارهای رسیدن به اهدافی از جمله قدرت، ثبات و حاکمیت با آن‌ها اختلاف نظر داشتند. آنان بر این اعتقاد بودند که دیدگاه پریماکف در مورد جهان چند قطبی، منسوخ شده و در ذات خود تقابل‌جویانه است. در مقابل، آن‌ها مفهوم «تعهد گزینشی»² را مطرح کردند که مشابه وضعیت روسیه پس از جنگ‌های کریمه در قرن نوزدهم و همچنین چین در زمین دنگ شیائوپینگ بود. همچنین در رابطه با سرزمین‌های سابق شوروی، این گروه خواستار بازنگری اساسی در سیاست‌ها شدند که شامل رها کردن «همگرایی کاذب با هزینه روسیه» و «دفاع سفت و سخت از منافع اقتصادی ملی» روسیه بود (Tsygankov, 2006: 156).

علاوه بر موارد فوق، به اعتقاد پوتین، روسیه نباید به عضویت منفعل در جامعه ملت‌ها قناعت کند و توصیه‌های دیگران را بپذیرد؛ زیرا قدرت‌های دیگر، منافع خاص خود را دارند و اهمیت اندکی برای منافع دیگران قائل هستند. در عوض، روسیه باید در شکل‌دهی به دستورکار جهانی حضوری فعال داشته باشد. تنها در این صورت است که منافع روسیه تأمین شده و ارتقا می‌یابد، در روابط بین‌الملل موازنه برقرار می‌شود و روندهای خطرناک، مانند گسترش تسلیحات، تحت کنترل درمی‌آید. در مجموع، تلقی از روسیه به عنوان یک قطب امور جهانی، عضو کامل انجمن قدرت‌های بزرگ، صدایی که باید شنیده شود و حضوری که نباید نادیده گرفته شود، محورهای اصلی دیدگاه پوتین را تشکیل می‌دادند (Rumer, 2007b: 24).

پوتین همواره بر این نکته تأکید داشته که روسیه به دلیل ویژگی‌های فرهنگی، اقتصادی و ژئوپلیتیک خود در گذشته قدرت بزرگی بوده و در آینده نیز دارای چنین جایگاهی خواهد بود. با در نظر گرفتن

¹ Balancers

² Selective Engagement

چنین مواردی بود که پوتین با تأکید بر راهبرد «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند»، سیاست خارجی روسیه را به سمت تعامل با غرب و ترتیبات نوین جهانی سوق داد و تلاش کرد در کنار متعهد ماندن به منافع و ملاحظات ملی، برای دستیابی به شناخت بهتر از مسائل جهانی به درکی مشترک با غرب دست یابد. قید «بزرگ» در این راهبرد ناظر بر پیش‌زمینه‌های تاریخی توان روسیه در اعمال نفوذ بر مسائل جهانی و عدم امکان نادیده گرفتن منافع آن بود. قید «مدرن» تأکید داشت که روسیه در کنار جنبه‌های سخت‌افزاری قدرت، باید در جنبه‌های نرم اقتصاد، فناوری و فرهنگ نیز قدرتمند شود. قید «هنجارمند» نیز به این اشاره داشت که تلاش برای ارتقای جایگاه روسیه در عرصه بین‌الملل، باید با توجه به اصل حفظ وضع موجود و نیز محدوده منابع این کشور صورت گیرد (کولایی و نوری، 1389: 218).

اگر نگرش‌های دولت پوتین به عرصه بین‌الملل را در چارچوب مباحث فرهنگ راهبردی تحلیل کنیم، مشخص می‌شود که در درجه اول، روسیه در این دوران به اصل سنتی و ستفالیایی مبنی بر مطلق بودن حاکمیت دولت معتقد بوده است. این موضوع خود به نوعی دیدگاه دولت‌محور در عرصه بین‌المللی منجر می‌شود. علاوه بر این، روسیه از فعالیت در چارچوب‌های چندجانبه، به ویژه در قالب سازمان ملل استقبال می‌کند، اما مطابق اصل پیشین، این همکاری تا جایی است که منافع ملی این کشور به خطر نیفتد. این کشور منافع ملی را اصلی بنیادی می‌داند که بر منافع و ارزش‌های جهانی برتری دارد. علاوه بر این، با وجود تأکید بر قدرت نرم، روسیه پوتین نشان داد آنجا که پای منافع راهبردی این کشور در میان باشد، تنها قدرت سخت‌افزاری است که مورد توجه این دولت قرار می‌گیرد (Igumnova, 2011: 255, 267).

با توجه به موارد مطرح شده، می‌توان دو ویژگی اصلی راهبرد سیاست خارجی پوتین را سیطره نگرش واقع‌گرایی¹ (به معنای متداول در ادبیات روابط بین‌الملل) و همچنین عمل‌گرایی² دانست. ویژگی اول، از تأکیدهای فراوان وی و همفکرانش بر منافع مشخص ملی، دولت‌محوری و اولویت قدرت سخت‌افزاری آشکار می‌شود. به عبارت دیگر، ویژگی بنادین سیاست خارجی روسیه در این دوره،

¹ Realism

² Pragmatism

گرایش این کشور به ایفای نقش یک قدرت بزرگ مستقل در نظامی جهانی است که کنترل آن در اصل در اختیار تعدادی از قدرت‌های بزرگ است، نه نهادها و هنجارهای بین‌المللی (قوام، 1387: 20). عمل-گرایی پوتین نیز در رویکرد جدید به رابطه بین اقتصاد و قدرت، فرصت‌طلبی راهبردی، ایدئولوژی زدایی از سیاست خارجی و ارجحیت منافع بر ارزش‌ها و مشارکت فعال در نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای آشکار است (Sakwa, 2004: 18).

گفتمان «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند» پس از پایان ریاست جمهوری پوتین نیز حاکمیت خود را بر سیاست خارجی روسیه حفظ کرد. البته هرچند اصول سیاست خارجی دمیتری مدودیف، رئیس‌جمهور فعلی روسیه نیز در ادامه راهبرد مذکور تعریف می‌شود، اما وی به مرور کوشید با تغییر در برخی از رویه‌ها، از رویکرد تهاجمی نسبت به غرب که در اواخر دوره پوتین و اوایل ریاست جمهوری خودش در عمل پیش آمده بود، فاصله بگیرد. به این ترتیب، وی با تأکید بر اولویت توازن منافع بر توازن قوا، تعامل بیشتر با غرب را ساز و کاری مناسب برای برون‌رفت از مشکلات جاری و آتی و کاهش هزینه‌های ارتقای موقعیت روسیه به یک «قدرت بزرگ» دانست. وی در سخنرانی‌های خود به جای «قدرت بزرگ» از اصطلاح «روسیه جدید» استفاده می‌کند. به عقیده صاحب‌نظران، این امر خود نشان‌دهنده نوعی واقع-گرایی مثبت است. بر این اساس، مدودیف به سمت نوعی «عمل‌گرایی محافظه‌کارانه» سوق یافت و دفاع قاطع، اما غیر مقابله‌جویانه از منافع ملی را در دستور کار خود قرار داد (نوری، 1389ب: 147-148).

تغییر ایجاد شده در روندهای سیاست خارجی روسیه در دوره جدید، با اولویت‌های سیاست داخلی این کشور نیز در ارتباط است. در دوره مدودیف، مهمترین اولویت سیاست خارجی روسیه، مسئله «نوسازی» بوده است. به این ترتیب، مسکو سیاست خارجی را نیز به عنوان ابزاری برای رسیدن به این هدف در نظر گرفته است. از آنجا که نوسازی بیش از هرچیز با فناوری و نوآوری در ارتباط است، روسیه در پی برقراری روابط نزدیک‌تر با کشورهای بوده که بتوانند این دو مورد را تأمین کنند. واضح است که این کشورها، کشورهای غربی و در رأس آن‌ها آمریکا هستند (Trenin, 2010).

البته باید توجه داشت که این تلاش برای برقراری روابط نزدیک با غرب، با آنچه در اوایل دهه 1990 توسط اروآتلانتیک‌گرایان دنبال می‌شد کاملاً متفاوت است. در حقیقت، از دید دولت کنونی روسیه،

این کشور یک بار و برای همیشه سیاست‌های همگرایی با غرب را که توسط یلتسین پیگیری می‌شد رها کرده است. هیأت حاکمه کنونی روسیه، کشور خود را مرکز قدرت مستقلی در یک جهان چند قطبی می‌داند. اکنون حتی اعتقاد بر این است که تلاش‌های اولیه پوتین برای همسویی با غرب - که بیشتر در جریان همکاری غیر مستقیم در حمله ناتو به افغانستان بروز پیدا کرد - نیز خطا بوده است (Trenin, 2009). در حقیقت، روسیه در حال حاضر در صدد آن است که با تعریف دقیق منافع ملی خود، حوزه‌های همکاری با غرب را به طور کامل مشخص کرده و از حدود خاصی فراتر نرود.

در مجموع، اگر بخواهیم سه گفتمان معرفی شده را از لحاظ دیدگاه آن‌ها نسبت به چند عامل اساسی با یکدیگر مقایسه کنیم، می‌توان جدولی به صورت زیر به دست آورد:

	اروآتلانتیک‌گرایی	اوراسیاگرایی	قدرت بزرگ مدرن هنجارمند
روسیه	کشوری اروپایی	اوراسیایی و منحصر به فرد	بیشتر - اما نه کاملاً - اروپایی
اتحادیه اروپا	روابط نزدیک‌تر، با دورنمای عضویت	همکاری سودمند، اما نگاه خصم-آمیز	همکاری سودمند
ناتو	روابط نزدیک‌تر، با دورنمای عضویت	یک تهدید	همکاری سودمند
آمریکا	روابط نزدیک‌تر	تهدیدی بزرگتر	همکاری سودمند، اما منافع گهگاه متعارض
اتحادیه مشترک المنافع	نگاه بدبینانه، حفظ بخش‌های دارای منافع عملی	ناکارآمد، اما استقبال از همگرایی بیشتر	جزو منافع ملی حیاتی، استقبال از همگرایی بیشتر
سازمان تجارت جهانی	پیوستن در اولین فرصت	نهادهی در کنترل غرب	پیوستن در میان‌مدت
جهت‌گیری بین‌المللی	اروپا و آمریکا	چندجهتی، بیشتر به سمت شرق	چندجهتی
حامیان	روشنفکران لیبرال، برخی از وزیران، برخی احزاب مانند یابلوکو	کلیسای ارتدکس، برخی صاحب-منصبان دولتی، برخی احزاب مانند حزب لیبرال دموکرات	رئیس‌جمهور و بیشتر اعضای دولت، حزب حاکم (روسیه واحد)، بخش تجاری

جدول 1- گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه (White, 2011: 307).

بخش دوم:

روابط خارجی روسیه

بدون شک آنچه در طی دو دهه گذشته عامل اصلی شکل‌دهی به رفتار روسیه در عرصه بین‌الملل بوده و نقشی اساسی در تنظیم روابط خارجی این کشور ایفا کرده است، گفتمان‌های حاکم بر سیاست خارجی آن بوده که در بخش قبل معرفی شد. به این ترتیب، می‌توان روابط خارجی روسیه را در ارتباط با کشورها و مناطق مختلف جهان مورد بررسی قرار داد. در بخش حاضر ابتدا روابط روسیه با غرب و آسیا به صورت اجمالی بررسی شده و سپس با تمرکز بیشتری، روابط روسیه با کشورهای خارج نزدیک مرور خواهد شد.

1- روسیه و غرب: در سال‌های ابتدایی پس از فروپاشی شوروی، با وجود حاکم بودن گرایش‌های غرب‌گرایانه بر دستگاه سیاست خارجی این کشور، چند زمینه عمده اختلاف با غرب قابل تشخیص بود. اولین مورد، گسترش ناتو به سوی شرق بود که هرچند در ابتدا با واکنشی منفی از سوی دولت یلتسین مواجه نشد، اما به زودی تحت فشارهای داخلی، موضع‌گیری‌های علنی در مورد آن از سوی روسیه آغاز شد. ترس از انزوا، مخالفت ارتش و نیروهای نظامی و محدود شدن توان روسیه برای تبدیل به یک قدرت برتر در نظام جهانی، از جمله مهمترین نگرانی‌های مسکو در این رابطه بوده است. پیمان نیروهای متعارف در اروپا نیز از دیگر زمینه‌های اختلاف بود. روسیه با میزان نیروهای تعیین شده برای این کشور در قرارداد مذکور – که در زمان گورباچف تدوین شده بود – موافق نبود. علاوه بر دو مورد فوق، اقدام نظامی روسیه در قبال جنبش تجزیه‌طلبی چین، با مخالفت شدید غرب روبرو شد. همچنین مباحث کنترل تسلیحات، نفوذ روسیه در خارج نزدیک و حمایتش از برنامه هسته‌ای ایران، موضوع‌های دیگری بودند که رسیدن به توافقی در مورد آن مشکل می‌نمود (کولایی، 1385: 269-280).

این زمینه‌های اختلاف در کنار برخی از اقدامات غرب، همان طور که اشاره شد کم کم موجب

شکل‌گیری واکنش‌های در داخل روسیه شد که تجلی آن در تغییر گفتمان سیاست خارجی این کشور نیز مشهود بود. به این ترتیب، دوره‌ای از تقابل با غرب آغاز شد که در مخالفت روسیه با تهاجم ناتو به یوگسلاوی در سال 1994 بازتاب یافت. این تقابل با موضع‌گیری‌های آمریکا علیه اقدامات روسیه در خارج نزدیک تشدید شد و ابعاد وسیع‌تری یافت. با روی کار آمدن پریماکف در سال 1996، جهت‌گیری روسیه کاملاً تغییر کرده و به سمت شرق معطوف شد. طرح اتحاد با روسیه سفید و همچنین فروش تسلیحات به چین، سوریه و قبرس، از جمله اقداماتی بود که توسط پریماکف، در مخالفت با غرب صورت گرفت. همچنین مخالفت روسیه با حضور نظامی آمریکا و گسترش روابط با ایران، به ویژه در بعد هسته‌ای، از جمله دیگر اقدامات وی بود (کرمی، 1384: 126-136).

هرچند با سرکوب شدید جنبش جدایی‌طلبی چچن در ابتدای ریاست‌جمهوری ولادیمیر پوتین و نیز برخی دیگر از اقدامات اولیه وی، تقابل روسیه با غرب به اوج خود رسید، اما پس از حملات تروریستی 11 سپتامبر 2001 این روند تغییر کرد و رویکرد همکاری با تهدید مشترک جایگزین آن شد. از این زمان، روسیه رویکردی عمل‌گرا و منفعت‌محور را در روابط خود با غرب مدنظر قرار داد که از نشانه‌های آن می‌توان به همراهی با ناتو در جنگ افغانستان، عدم مخالفت جدی با جنگ عراق و نیز تساهل نسبی در مورد همکاری نظامی آمریکا و گرجستان اشاره کرد. اما در دوره دوم ریاست‌جمهوری پوتین - بیش از هرچیز به واسطه درآمدهای کلان حاصل از افزایش قیمت نفت - این سیاست به تدریج به نوعی «مقاومت مستقیم» در برابر غرب تغییر ماهیت داد. پیگیری برنامه گسترده فروش تسلیحات، عدم پذیرش استقرار سپر موشکی آمریکا در اروپای شرقی، تعلیق پیمان نیروهای متعارف و نیز تغییر در سیستم دفاعی این کشور، نمادهای این دوره جدید بودند (نوری، 1387: 858-859).

این رویکرد تقابل‌جویانه در اوایل دوران ریاست‌جمهوری دمیتری مدودیف نیز ادامه یافت. بارزترین نمود این تقابل، جنگ اوت 2008 روسیه و گرجستان بود. در پی بالا گرفتن درگیری‌ها در منطقه اوستیای جنوبی و حمله ارتش گرجستان به این منطقه، مدودیف در واکنشی قاطع، نیروهای نظامی روسیه را به این منطقه اعزام کرد و تنها با گذشت چند روز توانست نیروهای نظامی تفلیس را به طور کلی از این منطقه بیرون کند. این عمل، به عنوان پیامی صریح به غرب تعبیر شد مبنی بر اینکه روسیه دیگر حاضر

نخواهد بود نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خارج نزدیک خود را تحمل کند. بلافاصله پس از این واقعه، وزیر امور خارجه آمریکا به لهستان رفت تا موافقتنامه استقرار سپر دفاع موشکی در این کشور را به امضا برساند. این کنش و واکنش‌ها، حتی به ایجاد گمانه‌زنی‌های مبنی بر شکل‌گیری دوره جدیدی از جنگ سرد انجامید (امام جمعه زاده و رحیمی، 1388: 71-94).

اما این وضعیت دیری نپایید و با روی کار آمدن باراک اوباما در آمریکا و اعلام قصد این کشور مبنی بر «شروع مجدد»¹ روابط با روسیه، روندی از روابط دوستانه بین دو کشور آغاز شد. آمریکا برای نشان دادن حسن نیت خود، عضویت اوکراین و گرجستان را از دستور کار ناتو خارج کرد و همچنین برنامه استقرار سپر دفاع موشکی در اروپا را به حال تعلیق درآورد. در مقابل، روسیه حاضر به امضای قرارداد جدید کاهش تسلیحات راهبردی (موسوم به استارت²) شد. توافق در زمینه ایجاد سپر دفاع موشکی مشترک در اروپا، افزایش نقل و انتقال تجهیزات ناتو از خاک روسیه به افغانستان، توقف فروش برخی از تسلیحات به ایران و نیز واکنش هماهنگ به بحران قرقیزستان، دیگر همکاری‌های بوده که از آن زمان تاکنون بین دو کشور انجام شده است (Petro, 2011: 14-15). در حقیقت، طی سه سال گذشته با وجود اختلاف‌های گاه جدی در برخی زمینه‌ها، همکاری روسیه با آمریکا ادامه داشته است.

اما در مورد روابط روسیه با اتحادیه اروپا، در نگاهی کلی می‌توان گفت که این روابط در مقایسه با روابط با آمریکا، تنش‌ها و فراز و فرودهای کمتری را به خود دیده است. اولین قرارداد مهم بین طرفین، «توافقنامه مشارکت و همکاری»³ بود که در سال 1994 امضا شد و از دسامبر 1997 به مدت 10 سال به اجرا درآمد. این توافقنامه روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان روسیه و اتحادیه اروپا را تنظیم کرده و به مبنایی قانونی برای تجارت دوجانبه تبدیل شد. توافقنامه مهم بعدی نیز که به «توافق سنت‌پترزبورگ» معروف است، در مه 2003 بین طرفین به امضا رسید و بر ایجاد چهار فضای مشترک، شامل فضای مشترک اقتصادی، فضای مشترک آزادی و امنیت و عدالت، فضای مشترک همکاری در حوزه امنیت خارجی و فضای مشترک پژوهش و آموزش تأکید داشت. در حال حاضر اتحادیه اروپا عمده‌ترین شریک

¹ Reset

² Strategic Arms Reduction Treaty (START)

³ The Partnership and Cooperation Agreement (PCA)

تجاری مسکو و روسیه نیز سومین شریک اقتصادی این اتحادیه است (بهمن، 1388: 93-94).

با وجود روابط کم و بیش نزدیک روسیه و اتحادیه اروپا، وجود دو عامل تاکنون به بروز چالش‌های مقطعی در این روابط منجر شده است. عامل اول، عدم وجود نگرشی واحد نسبت به روسیه در مجموعه کشورهای اروپایی است. از این منظر، کشورهای اروپایی به دو گروه «اروپای قدیم» و «اروپای جدید» تقسیم می‌شوند. اروپای قدیم، شامل کشورهای قدیمی‌تر اتحادیه اروپا، از جمله آلمان، فرانسه و ایتالیا، از همگرایی بیشتر و روابط نزدیک‌تر با روسیه استقبال می‌کنند؛ در حالی که کشورهای اروپای جدید، شامل کشورهای اروپای شرقی و مرکزی و بالتیک که تجربه سلطه مسکو در دوران اتحاد شوروی را دارند، همچنان نسبت به اهداف و نیات روسیه بدبین بوده و این کشور را نوعی تهدید فرهنگی، ژئوپلیتیک، اقتصادی و سیاسی می‌دانند. به این ترتیب، روابط روسیه تاکنون با کشورهای اروپای قدیم نزدیک‌تر بوده و همکاری‌های بیشتری میان روسیه با این گروه صورت گرفته است (مولائی، 1386: 20-27).

عامل دوم، مسئله انرژی و وابستگی شدید اتحادیه اروپا به منابع انرژی روسیه است. بر اساس برخی از پیش‌بینی‌ها، اتحادیه اروپا از سال 2030 به بعد ناچار است بیش از 70 درصد انرژی خود را از خارج وارد کند (وحیدی، 1385: 71). همین امر موجب شکل‌گیری نگرانی‌هایی در مورد امنیت انرژی این اتحادیه شده و تلاش‌هایی را در جهت متنوع کردن مسیرهای انتقال انرژی اتحادیه اروپا برانگیخته است. بحران گازی روسیه و اوکراین در سال 2006، برای اولین بار به طور جدی مسئله تأمین امنیت انرژی اتحادیه اروپا در مقابل روسیه را در میان اعضای این اتحادیه برانگیخت و این موضوع در شمار اولویت‌های سیاسی اتحادیه اروپا قرار گرفت (راعی دهقی، 1386: 190).

تکرار بحران گازی روسیه و اوکراین در زمستان سال 2009 که موجب قطع موقتی صادرات گاز به اروپا شد، به تلاش‌های کشورهای اتحادیه اروپا برای کاهش وابستگی به انرژی روسیه شدت بخشید. مهم‌ترین نتیجه این امر، آغاز جدی روند مذاکرات بر سر پروژه خط لوله نابوکو بود (Aseeva, 2010: 127-138). البته روسیه نیز پس از پایان بحران مذکور، تلاش‌هایی را برای جلب اعتماد مجدد اتحادیه اروپا از طریق طرح احداث خطوط لوله جدید مطرح کرده است. در مورد خط لوله نابوکو و طرح‌های مسکو در فصل‌های آینده به طور مفصل توضیح داده خواهد شد.

به هر حال، اتحادیه اروپا نشان داده که با وجود تلاش برای خارج شدن از انحصار گازی مسکو، به اهمیت روابط راهبردی با این کشور آگاه است. این امر از دیدارها و نشست‌های دو طرف طی سال‌های گذشته به طور آشکار قابل استنباط است. در آخرین دیدار مهم، طی سفر ولادیمیر پوتین، نخست وزیر روسیه به بروکسل، مقر اتحادیه اروپا، مذاکراتی که محور آن را روابط انرژی دو طرف و نیز لغو مقررات ویزا تشکیل می‌داد انجام گرفت. در این دیدار نیز با وجود تأکید جدی دو طرف بر مواضع خود در زمینه‌های مختلف، هیچ نشانه‌ای از بحران در روابط مشاهده نمی‌شد (Jozwaik, 2011).

2- روسیه و آسیا: به طور کلی اولویت اصلی روابط روسیه با کشورهای آسیایی، روابط با دو منطقه آسیای شرقی و خاورمیانه بوده که در این بخش به آن پرداخته می‌شود.

2-1- آسیای شرقی: در زمینه روابط روسیه با کشورهای آسیای شرقی، پیش از همه باید به روابط این کشور با چین اشاره کرد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، هراس از توسعه‌طلبی و نفوذ چین در مرزهای شرقی روسیه و نیز اختلافات مرزی کهنه میان دو کشور، سبب نگرانی جدی کارگزاران دیپلماسی روسیه شد. اما از سوی دیگر، دشواری‌های اقتصادی روسیه زمینه توجه این کشور به توسعه روابط با چین را فراهم کرد. در جریان سفر یلتسین به چین در دسامبر 1992 توافق‌های متعدد نظامی، صنعتی و فنی به امضای رهبران دو کشور رسید. همکاری‌های نظامی و فروش تسلیحات روسی نیز از دیگر زمینه‌های توافق شده بود. روابط تجاری دو کشور پس از آن شاهد رشد چشمگیری بود (Feng, 1994: 17).

دغدغه‌های مشترک در مورد مسائل گوناگون، به تدریج موجب نزدیکی و همکاری بیشتر روسیه و چین شد. مشکلاتی از قبیل جدایی‌طلبی، افراط‌گرایی دینی و نیز مسائل مرزی، از جمله عواملی بود که رهبران دو کشور را به فکر ایجاد ساز و کاری مناسب برای همکاری در جهت مقابله با تهدیدهای مشترک انداختند. در این راه، سه کشور همسایه چین در آسیای مرکزی (تاجیکستان، قزاقستان و قرقیزستان) نیز به آن‌ها پیوستند و در آوریل 1996 قراردادی را به امضا رساندند که به تشکیل مجمع

«شانگهای-5»¹ منجر شد. با پیوستن ازبکستان به این مجمع در سال 2001، تأسیس «سازمان همکاری شانگهای»² به طور رسمی اعلام شد. ورود آمریکا به منطقه در پی حوادث 11 سپتامبر 2001 و تداوم حضورش در نزدیکی مرزهای دو کشور چین و روسیه، عامل دیگری بود که هماهنگی بیشتر این دو کشور در چارچوب سازمان شانگهای را در پی داشت (قاضی‌زاده و طالبی‌فر، 1387: 53-121).

نگاهی به سازمان همکاری شانگهای نشان می‌دهد که مناسبات مسکو و پکن عامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری سازمان و تعیین سیاست‌های محوری آن بوده است. در حقیقت روسیه و چین دریافته‌اند که بهبود مناسبات دوجانبه می‌تواند برای آنان در برابر آمریکا و غرب توازن راهبردی ایجاد کند و منافع بسیاری، از جمله منافع اقتصادی برای دو طرف به همراه داشته باشد. تعاملات روسیه و چین و نقش برتر این دو کشور در سازمان همکاری شانگهای به گونه‌ای بوده که برخی از تحلیل‌گران حتی از نوعی تقسیم کار بین دو کشور در قالب این سازمان یاد می‌کنند که در آن چین در بخش اقتصادی و روسیه در بخش امنیتی، هدایت و رهبری همکاری‌ها را بر عهده دارند (Contessi, 2010: 112-123).

تاریخ شکل‌گیری اولیه مجمع شانگهای-5 و سپس تبدیل آن به سازمان و مقایسه این تاریخ‌ها با زمان به وجود آمدن تحولات گفتمانی در سیاست خارجی روسیه، همانند روابط این کشور با غرب، پیوند حوزه‌های نظری و عملی سیاست خارجی روسیه را نشان می‌دهد. با روی کار آمدن پوتین در روسیه در سال 2000، دید رهبران چین نسبت به این کشور بیش از پیش بهبود پیدا کرد و این خود انگیزه جدیدی برای توسعه همکاری‌های دو کشور شد (امیدوارنیا، 1380: 139-150). به هر حال، سازمان همکاری شانگهای مهمترین چارچوبی است که روابط روسیه و چین در آن تعیین شده و شکل می‌گیرد. با گذشت یک دهه از تأسیس این سازمان، روابط دو کشور به گونه‌ای است که حتی نگرانی‌هایی در غرب در مورد احتمال تبدیل روابط دو کشور به یک اتحاد راهبردی و نظامی علیه غرب شکل گرفته است (Hancock & Lobell, 2010: 143-144).

موضوع دیگری که تاکنون زمینه نزدیکی روسیه و چین را فراهم کرده، بحث انرژی است. رشد

¹ Shanghai-5

² Shanghai Cooperation Organization (SCO)

اقتصادی سریع چین، نیاز این کشور به واردات انرژی را شدت بخشیده و این کشور در سال‌های اخیر در پی آن بوده که از شیوه‌های مختلف این نیاز را تأمین کند. رشد 22 درصدی تقاضای گاز در چین، موجب شده که روسیه به عنوان یکی از گزینه‌ها مورد توجه این کشور قرار بگیرد. مقام‌های روسیه نیز در موقعیت‌های مختلف استقبال خود از این قصد چینی‌ها را ابراز کرده و حتی بیان کرده‌اند که توان تأمین تمام نیازهای انرژی چین را دارند. اوایل سال 2011 قراردادی نیز در زمینه صادرات گاز روسیه به چین تنظیم شد تا پس از مذاکرات بعدی، توافق نهایی در مورد آن صورت بگیرد (سیمونوف، 1390).

دیگر کشور آسیایی که روابطش با روسیه دارای اهمیت زیادی است، ژاپن است. اختلاف دو کشور بر سر مالکیت جزایر کوریل¹، موضوعی است که از همان ابتدای دهه 1990 تاکنون بر روابط دو کشور سایه افکنده و مانع توسعه این روابط شده است. تاریخچه مناقشه دو کشور در این زمینه به اواخر جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد. مطابق عهدنامه یالتا که در سال 1945 بین متفقین به امضا رسید، شوروی می‌توانست مالکیت بخش جنوبی این جزایر را به دست آورد. اما شوروی با استفاده از این فرصت، تمام منطقه مذکور را تصرف کرد و اعتراض ژاپن پس از جنگ جهانی دوم نیز با بی‌تفاوتی مقامات شوروی مواجه شد. این موضوع باعث شد که هیچ‌گاه قراردادی رسمی برای پایان جنگ جهانی دوم به امضای دو کشور نرسد و این کشمکش تا به امروز نیز ادامه پیدا کند (برنامه اوراسیای مرکزی، 1389 الف).

پس از فروپاشی شوروی، این اختلاف باعث شد ژاپن در کنار شرکای غربی خود نقشی جدی برای بازسازی اقتصادی روسیه به عهده نگیرد. در سال 1991 یلتسین یک طرح پنج مرحله‌ای برای حل این اختلاف مطرح کرد که می‌توانست در طول مدت بیست سال، زمینه لازم را برای اتخاذ تصمیم نهایی در این مورد توسط رهبران دو کشور فراهم کند. اما فشار ملی‌گرایان به دولت یلتسین مانع از حل و فصل این اختلاف شد. آن‌ها با ابراز مخالفت شدید با هرگونه واگذاری این جزایر به ژاپن، در مقابل اقدامات یلتسین قرار گرفتند. رهبران نظامی روسیه نیز هرگونه اعطای امتیاز ارضی به ژاپن را محکوم کردند (Sakwa, 1993: 309).

به این ترتیب، اختلاف مذکور در طی دو دهه گذشته حل نشده باقی مانده و باعث عدم توسعه

¹ Kurile Islands

روابط روسیه و ژاپن شده است. سفر مدودیف به این جزایر در اوایل سال 2011 نیز موجب جدال لفظی شدید و کم سابقه‌ای میان دو کشور شد. در پی این واقعه، مدودیف دستور توسعه تجهیزات نظامی روسیه را در این جزایر صادر کرده و وزرات امور خارجه این کشور نیز جزایر کوریل را «جزء جدایی‌ناپذیر» خاک روسیه خواند (RFE-RL, 9/2/2011). سفر وزیر امور خارجه ژاپن به روسیه نیز نتوانست تأثیری در تلطیف موضع روسیه داشته باشد (RFE-RL, 11/2/2011). به این ترتیب، مشاهده می‌شود که این مناقشه بین دو کشور همچنان پابرجاست.

روابط با کره جنوبی نیز در چارچوب روابط آسیایی روسیه قابل اشاره است. کره جنوبی که به اتحاد شوروی در زمان گوباجف 3 میلیارد دلار وام داده بود، سرنگون کردن هواپیمای خود توسط این کشور را در سال 1983، تا سفر یلتسین به کره در نوامبر 1992 پیگیری کرد. یلتسین در جریان این سفر کوشید آثار این حادثه را از میان ببرد و اهمیت آسیا برای روسیه را مورد تأکید قرار داد (Sakwa, 1993: 308). تغییر جهت سیاست خارجی روسیه در سال‌های بعد از آن به سمت شرق، اهمیت روابط با کره جنوبی را نیز افزایش داد. همچنین از زمان روی کار آمدن دمیتری مدودیف و در راستای سیاست نوسازی در روسیه، روابط با کره جنوبی از جنبه انتقال دانش فنی و فناوری اهمیت بیشتری یافته است (Karaganov, 2011).

2-2- خاورمیانه: در سال‌های ابتدایی دهه 1990، روسیه به تبع حاکم بودن گفتمان اروآتلانتیک‌گرا بر سیاست خارجی خود، در روابط با کشورهای خاورمیانه نیز سعی کرد به گونه‌ای ملاحظات غرب و به ویژه آمریکا را مدنظر قرار داده و در چارچوب آن‌ها حرکت کند. نمود این جهت‌گیری تا آنجا بود که در پی جنگ اول خلیج فارس، روسیه نه تنها از تحریم‌های بین‌المللی علیه عراق، متحد سنتی خود در خاورمیانه حمایت کرد، بلکه دو کشتی نیز برای نظارت بر اجرای آن به خلیج فارس فرستاد. به طور کلی، الگوی توسعه روابط روسیه با کشورهای خاورمیانه در آن زمان تنها کشورهای وابسته به غرب، مانند امارات متحده عربی و عربستان سعودی را در بر می‌گرفت (کولایی، 1376ب: 136-137).

روی کار آمدن حزب لیبرال دموکرات در انتخابات سال 1993 روسیه و افزایش فشارهای داخلی بر یلتسین، باعث تغییر در این روند شد. این تغییرات، در کنار نیازهای اقتصادی روسیه موجبات توسعه روابط این کشور با کشورهای خاورمیانه را فراهم کرد. روسیه از سال 1993 درصدد برآمد تجارت خود

را با دنیای خارج، به خصوص در بخش تجارت تسلیحات بازسازی نماید. این تصمیم به منزله آمادگی مسکو برای خارج شدن از چارچوب غرب بود، زیرا صادرات تسلیحاتی روسیه به خاورمیانه، به ویژه فروش تسلیحات به ایران نمی‌توانست مورد قبول کشورهای غربی باشد. در این میان، آنچه بیش از همه تضاد منافع روسیه و غرب در خاورمیانه را نشان داد، تصمیم روسیه برای همکاری هسته‌ای با ایران بود که در فوریه 1993 اعلام شد. امضای پیمان همکاری نظامی و فنی با سوریه نیز نمونه دیگری در این رابطه بود. مناسبات روسیه با عراق نیز از سال 1994 بهبود یافت (امامزاده فرد، 1387: 20-21).

با روی کار آمدن پریماکف به عنوان وزیر امور خارجه روسیه، سیاست خاورمیانه‌ای این کشور تحول دیگری یافت و انگیزه‌های سیاسی نیز در کنار انگیزه‌های اقتصادی، محرک توسعه روابط روسیه با این منطقه شد. به این ترتیب و با اهمیت یافتن دیدگاه ژئوپلیتیک و اهمیت مجدد مناطق نفوذ برای روسیه، و همچنین با تأکید پریماکف بر ضرورت ایفای نقش قدرت بزرگ توسط این کشور، نفوذ روسیه در منطقه خاورمیانه مورد تأکید قرار گرفت. پریماکف تلاش جدی برای رفع تحریم علیه عراق را شدت بخشید و توسعه همکاری با ایران را دنبال کرد. وی همچنین برای بهبود روند صلح در خاورمیانه تلاشی جدی انجام داد و مایل بود موانع موجود در مذاکرات صلح میان اسرائیل، سوریه و لبنان را با افزایش نفوذ منطقه‌ای خود برطرف کند (کولایی، 1383: 133-135).

دیدگاه پریماکف نسبت به خاورمیانه، در اوایل دوره ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین نیز ادامه یافت، اما واقعه 11 سپتامبر و گسترش همکاری با آمریکا، برای مدتی باعث دگرگونی این روند شد. با این وجود، پس از مدتی این نگرانی در بین دولتمردان روسیه پدیدار شد که گویا آمریکا قصد خروج از منطقه را نداشته و بر عکس، درصدد توسعه نفوذ خود در مناطق پیرامونی روسیه است. به این ترتیب، روسیه کوشید در چارچوب نگاه منطقه‌ای و بین‌المللی، سیاست مستقل‌تری نسبت به خاورمیانه اتخاذ کند. در این سیاست جدید، ایران و ترکیه نقش ویژه‌ای داشتند، اما توسعه روابط با دیگر کشورهای منطقه نیز مورد توجه قرار گرفت. فروش تسلیحات به ایران افزایش یافت، همکاری در بخش نظامی و انرژی با ترکیه توسعه پیدا کرد و روابط با عراق و سوریه نیز بار دیگر بهبود یافت. توسعه روابط تجاری با عربستان نیز از دیگر دستاوردهای پوتین بود (عابدی، 1388: 116-122).

در دوره دوم ریاست جمهوری پوتین، سیاست خاورمیانه‌ای روسیه تحرک بیشتری نیز یافت. در ذکر عوامل تأثیر گذار بر این روند، بیش از هر چیز از افزایش درآمدهای انرژی روسیه نام برده می‌شود که توان لازم برای ایفای نقش فعال‌تر در عرصه بین‌المللی را به این کشور بخشید. از جمله نمودهای این امر در خاورمیانه، تلاش روسیه برای ایفای نقشی فعال‌تر در موضوع صلح اعراب و اسرائیل و دعوت از طرفین برای مذاکره در مسکو بود. علاوه بر عامل اقتصادی، از دلایل امنیتی نیز برای تحلیل این رویکرد روسیه استفاده می‌شود. از این دیدگاه، روسیه از صدور جریان افراط‌گرایی اسلامی به مناطق مسلمان نشین خود نگران است و سعی دارد با برقراری ثبات در منطقه خاورمیانه، امنیت خودش را نیز تأمین کند (کیانی، 1387: 367-379).

روند آغاز شده در دوره پوتین، در دوره مدودیف نیز کم و بیش ادامه یافت. در حقیقت، ویژگی سیاست خاورمیانه‌ای روسیه در دوران ریاست جمهوری مدودیف نیز از یک سو تلاش برای ایفای نقش فعال‌تر در قبال مسائل این منطقه، و از این راه تأمین منافع روسیه، و از سوی دیگر پیگیری رویکردی مستقل از غرب در مواجهه با تحولات این منطقه بوده است. مهمترین نشانه‌های این امر، در سفر سال 2010 مدودیف به سوریه و ترکیه آشکار شد. سفر مدودیف به سوریه، که اولین سفر یک رئیس‌جمهور روسیه به این کشور بود، به عنوان تلاشی از سوی روسیه برای به عهده گرفتن نقشی فعال‌تر در مناقشه اعراب و اسرائیل در نظر گرفته شد. هرچند در سفر به دو کشور مذکور، قراردادهای اقتصادی بحس عمده توافقات را تشکیل داد، اما مدودیف نشان داد که در برقراری این‌گونه روابط، مستقل از ملاحظات ایالات متحده آمریکا رفتار خواهد کرد (برنامه اوراسیای مرکزی، 1389ب).

علاوه بر این، هرچند لحن روسیه در مورد برنامه هسته‌ای ایران طی سال‌های گذشته - به ویژه پس از بهبود نسبی روابط این کشور با آمریکا در پی روی کار آمدن اوباما - تندتر شد و حتی این کشور از قطعنامه تحریم‌ها علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل حمایت کرد، اما از سوی دیگر پس از سال‌ها انتظار، اولین مرحله از راه‌اندازی نیروگاه بوشهر در تاریخ 21 اوت 2010 توسط متخصصان روسی انجام شد. این کار در حالی انجام گرفت که هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه آمریکا، چند ماه قبل از آن از روسیه درخواست کرده بود تا در افتتاح نیروگاه بوشهر عجله به خرج ندهد (آرتمی‌یف، 1389).

برگزاری مذاکرات صلح فلسطین و اسرائیل در مسکو در سال 2011، نشانه دیگری از قصد روسیه برای ایفای نقشی فعال‌تر در این منطقه بود. روسیه در این رابطه بر قطعنامه‌های سازمان ملل و حقوق شناخته شده بین‌المللی تأکید کرده است (سورکوف، 1390). موضع میانجی‌گرانه روسیه، در موضع‌گیری این کشور در قبال تحولات خاورمیانه عربی که به «بهار عربی»¹ مشهور شده نیز مشهود است. روسیه در این مورد ضمن مخالفت با هرگونه مداخله خارجی در امور این کشورها، بر اهمیت خواست ملت‌ها تأکید کرده و در عین حال تلاش داشته تا در مواردی مانند بحران لیبی، نقش واسطه و نماینده جامعه بین‌المللی را برای حل بحران ایفا کند (Lukyanov, 2011).

با نگاهی به روابط روسیه و خاورمیانه در دوره پوتین و مدودیف، می‌توان به مهمترین اصلی که از دیدگاه روسیه در این روابط مطرح است پی برد. روسیه به تبع نگاه عمل‌گرایانه حاکم بر دستگاه سیاست خارجی خود، رویکردی کاملاً منفعت‌محور را در رابطه با منطقه خاورمیانه در پیش گرفته است. در حقیقت، از آنجا که این منطقه اولویت پنجم را در سیاست خارجی روسیه به خود اختصاص داده (کرمی، 1390)، دیدگاه روسیه نسبت به این منطقه، بر خلاف منطقه خارج نزدیک و یا حتی اروپا، دیدگاهی راهبردی نیست و تنها عامل تعیین‌کننده رفتار روسیه در این منطقه، منافع، به ویژه در بعد اقتصادی است. روسیه از سویی برای جلب اعتماد غرب، به محکوم کردن برنامه هسته‌ای ایران پرداخته و بر خلاف قرارداد خود از تحویل سامانه موشکی «اس-300» به ایران خودداری کرده (ایواشوف، 1389) و از سویی دیگر آمادگی خود را برای افتتاح نیروگاه بوشهر در کوتاه مدت اعلام می‌کند. این کشور از سویی با اسرائیل قرارداد همکاری‌های نظامی منعقد می‌کند (RFE-RL, 6/9/2010) و از سویی دیگر بر لزوم رعایت حقوق فلسطینی‌ها در مذاکرات صلح با اسرائیل تأکید می‌نماید. از دید برخی از تحلیل‌گران، نخبگان روس در حال حاضر دیدگاه ژئوپلیتیک را در مورد منطقه خاورمیانه کنار گذاشته و این منطقه را منطقه‌ای بازرگانی در نظر می‌گیرند. به این ترتیب، مسکو عجله‌ای برای خروج از عرصه اقتصادی و ورود به عرصه سیاسی خاورمیانه برای افزایش نفوذ خود ندارد (میسان، 1389).

¹ Arab Spring

3- روسیه و خارج نزدیک: روابط روسیه با جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی، که در ادبیات راهبردی روسیه از آن‌ها با عنوان کشورهای «خارج نزدیک» یاد می‌شود، همانند روابط با دیگر مناطق جهان، از گفتمان‌های حاکم بر سیاست خارجی روسیه تأثیر پذیرفته است. به این ترتیب، هرچند در ابتدای فروپاشی اتحاد شوروی و تحت نفوذ گفتمان اروآتلانتیک‌گرایی توجه چندانی به مسائل این جمهوری‌ها صورت نمی‌گرفت، اما با گذشت زمان و تغییر نگرش‌های حاکم بر سیاست خارجی روسیه، این روند تغییر پیدا کرد.

پیش از فروپاشی شوروی، طی یک همه‌پرسی که در سال 1991 در جمهوری‌های اتحاد (به جز سه کشور بالتیک، ارمنستان و گرجستان) برگزار شد، اکثریت مردم به حفظ اتحاد شوروی در قالب یک «فدراسیون جدید» رأی دادند. پیش‌نویس اولیه این اتحادیه جدید در ماه ژوئن همان سال تهیه شد و در 24 ژوئیه اعلام شد که 9 جمهوری از مجموع 15 جمهوری با آن موافقت کرده‌اند. بر این اساس، اتحادیه جدیدی از کشورهای دارای حاکمیت شکل می‌گرفت که در آن مسائل مربوط به دفاع، سیاست خارجی، انرژی، ارتباطات، حمل و نقل و بودجه «به طور مشترک» توسط مرکز و جمهوری‌ها تصمیم‌گیری می‌شد، اما در بقیه موارد، قوانین جمهوری‌ها تقدم داشت. مطابق برنامه، قرار بود که طرح این اتحادیه روز 20 اوت به امضای 9 جمهوری برسد، اما کودتای محافظه‌کاران حزب کمونیست در روز 19 اوت این طرح را ناکام گذاشت. پس از آن هرگونه امیدی نسبت به امضای قرارداد از بین رفت و جمهوری‌ها یک به یک اعلام استقلال کردند (White, 2011: 289).

اما به هر حال، پیوستگی‌های جمهوری‌های پیشین با یکدیگر و نیز با روسیه نمی‌توانست به یکباره از بین برود. به این ترتیب، طرح تشکیل «جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع»¹ مورد توجه رهبران این کشورها (پیش از همه روسیه، اوکراین و روسیه سفید) قرار گرفت. رهبران سه کشور مذکور، در 8 دسامبر 1991 توافقنامه شکل‌گیری این سازمان را امضا کردند. در همان سال، تعداد اعضای این جامعه به 11 عضو رسید. جمهوری آذربایجان نیز در سال 1993 و گرجستان و مولداوی با تأخیر بیشتری به آن پیوستند. برخلاف دیدگاه برخی از اعضا مانند اوکراین که این جامعه را ابزاری برای گذار به سوی

¹ Commonwealth of Independent States (CIS)

استقلال واقعی می‌دانستند، هدف روسیه از همان ابتدا شکل‌دهی به اتحادیه‌ای برای تنظیم و هماهنگی روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی جمهوری‌ها بود (Sheehy, 1993: 37-40).

همان‌طور که اشاره شد، در سال‌های اولیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی و به تبع حاکم بودن نگرش‌های غرب‌گرایانه و اروآتلانتیکی بر سیاست خارجی روسیه، توجه چندانی به جامعه کشورهای مشترک‌المنافع و به طور کلی به جمهوری‌های پیرامونی صورت نمی‌گرفت. همچنین در این دوران روسیه به دلیل مشکلات اقتصادی داخلی، در پی کاهش بار مالی حمایت از جمهوری‌ها بود و برنامه‌ای برای کمک اقتصادی به آن‌ها نداشت. همچنین روسیه از ابتدای سال 1993 از جمهوری‌های عضو جامعه مشترک‌المنافع خواست بهای پذیرفته شده در بازارهای جهانی نفت و گاز را به این کشور بپردازند. این سیاست‌های مسکو، تا حد زیادی موجب بی‌اعتمادی جمهوری‌ها به ترتیبات جدید همگرایی و توجه آن‌ها به خارج از منطقه شد. در این راستا، از یک سو همکاری با کشورهای فرامنطقه‌ای و از سوی دیگر پیوستن به سازمان‌هایی مانند «اِکو» مورد توجه برخی از کشورهای منطقه قرار گرفت (کولایی، 1376الف: 85-87).

اما به زودی مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی، موجب تغییر سیاست‌های روسیه نسبت به منطقه خارج نزدیک شد. در داخل روسیه، همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، ملی‌گرایان توانستند در انتخابات سال 1993 پیروز شوند. این گروه از آن پس انتقادات و فشارهای زیادی را متوجه دستگاه سیاست خارجی این کشور کردند که کوزیرف، وزیر امور خارجه را وادار به بازنگری در سیاست‌های خود کرد. عوامل خارجی نیز شامل آن دسته از عواملی بودند که از سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بر موقعیت روسیه تأثیر گذاشتند. آغاز جنگ داخلی تاجیکستان در سال 1992، نگرانی‌هایی را در مورد احتمال سرایت بی‌ثباتی به روسیه مطرح کرد. موقعیت اقلیت‌های روس در جمهوری‌های پیرامونی از دیگر دغدغه‌های روسیه بود. به علاوه، گسترش نفوذ اسلام‌گرایی در منطقه، می‌توانست موجب ایجاد ناآرامی در مناطق مسلمان‌نشین روسیه شود. تلاش دیگر قدرت‌ها برای افزایش نفوذ در منطقه نیز از دیگر مسائلی بود که مورد توجه روسیه قرار گرفت (Torjesen, 2009: 153-157).

به این ترتیب از سال 1993 به بعد، نگرش روسیه نسبت به جمهوری‌های پیرامونی تغییر پیدا کرد. در سند «تدبیر سیاست خارجی» روسیه که در سال 1993 به تصویب رسید، اعلام شد که همه سرزمین شوروی، حوزه حیاتی روسیه است که نباید منافع ملی این کشور در آن نادیده گرفته شود. این موضوع در «رهنامه نظامی روسیه» در همان سال مورد تأکید قرار گرفته و بر حق یک‌جانبه دخالت در امور داخلی کشورهای جدا شده از شوروی تأکید شد. همچنین در حکمی که در سپتامبر 1995 از طرف رئیس‌جمهور صادر شد، منافع ملی روسیه در منطقه خارج‌نزدیک و جهت‌گیری راهبردی نسبت به کشورهای مذکور مورد توجه قرار گرفت (کرمی، 1382: 56).

مهمترین نمود این تغییر نگرش روسیه، در قالب واکنش این کشور به جنگ داخلی تاجیکستان روی داد. دولتمردان مسکو متوجه شدند که بی‌ثباتی در این کشور آسیای مرکزی می‌تواند به دیگر کشورهای منطقه سرایت کند و امواج آن در نهایت دامن خود آنان را نیز خواهد گرفت. به این ترتیب، روسیه علاوه بر تلاش برای برقراری صلح و میانجیگری بین طرف‌های درگیر، با ارتقای لشکر 201 موتوریزه بازمانده دوران شوروی، وظیفه حفاظت از مرزهای تاجیکستان را بر عهده گرفت و نیروهای نظامی روس به عنوان نیروهای حافظ صلح وارد تاجیکستان شدند. روسیه همچنین توانست مالکیت دائمی یک پایگاه نظامی را در تاجیکستان به دست آورد (Freire, 2009: 144).

هنگامی که یوگنی پریماکف در سال 1996 وزیر امور خارجه روسیه شد، این دولت سیاست عملی، اما آرامی را در قبال کشورهای خارج نزدیک اتخاذ کرد و به جاه‌طلبی‌های خود را در قالب نظریه وحدت و انسجام جامعه مشترک‌المنافع شکل تازه‌ای بخشید. در این زمینه، تأکید روسیه بر توافقی‌های دوجانبه و همکاری‌های عملی در مسائلی خاص بود. به این ترتیب، سیاستی متنوع، با تأکید بر توسعه همکاری‌ها با کشورهایایی که تمایل بیشتری نسبت به ورود به چنین توافقی‌هایی داشتند، در پیش گرفته شد. از این تاریخ، همکاری‌های اقتصادی به عنوان اساس یکپارچگی آینده جامعه مشترک‌المنافع اعلام شد و در عین حال، روابط نظامی با کشورهای منطقه نیز اولویت خود را برای روسیه حفظ کرد (Jonson, 2001: 97).

تحول نگرش دولت روسیه نسبت به منطقه خارج نزدیک، با اصول رویکرد اوراسیاگرایی که در این دوره بر سیاست خارجی این کشور حاکم شده بود، انطباق کامل دارد. مطابق این رویکرد، ناامنی در

مرزهای داخلی و خارجی کشورهای مشترک‌المنافع، از جمله اساسی‌ترین تهدیدهای روسیه است. به این ترتیب، حفاظت از این مرزها از جمله ضروری‌ترین اهداف سیاست خارجی روسیه به شمار می‌رود. بنابراین، روابط روسیه با کشورهای مشترک‌المنافع باید در اولویت قرار گیرد. در این میان، جمهوری‌های آسیای مرکزی دارای نقش مهمی تلقی می‌شدند، زیرا ثبات داخلی و بین‌المللی آن‌ها برای حفظ امنیت روسیه ضروری بود (داداندیش، 1384: 164).

توجه ویژه روسیه به منطقه خارج نزدیک، با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین ادامه یافت. اصولاً نگرش پوتین به سیاست خارجی و به نقش و جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل به عنوان یک «قدرت بزرگ»، توجه خاص به امور خارج نزدیک را امری اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. اعتقاد پوتین به این نگرش به حدی بود که در سال 2005، فروپاشی اتحاد شوروی را «فاجعه ژئوپلیتیکی قرن» نامید (نوری، 1389ب: 144). البته در دوران پوتین تغییراتی نیز در نگرش روسیه به این منطقه اتفاق افتاد. مهمترین تغییر در این زمینه، ورود دیدگاه‌های ژئواکونومیک به جهت‌گیری سیاست خارجی روسیه نسبت به این منطقه بود که در مواردی حتی دیدگاه‌های ژئوپلیتیکی سابق را تحت نفوذ و سیطره خود درآوردند. البته در مواردی این نگرش اقتصادی خود زمینه‌ای برای افزایش نفوذ سیاسی روسیه در منطقه به شمار می‌رفت (Nygren, 2008a: 4).

به این ترتیب، در جهت‌گیری جدید سیاست خارجی روسیه نسبت به خارج نزدیک، تأکیدهای پیشین بر جنبه امنیتی روابط به قوت خود باقی ماند، اما توجه بیشتری به جنبه‌های اقتصادی نشان داده شد. بخش انرژی، به ویژه در رابطه با کشورهای آسیای مرکزی در مرکز توجه روسیه قرار گرفت و منافع روسیه به حوزه انرژی کشورهای آسیای مرکزی از جمله ترکمنستان و ازبکستان گسترش یافت. قراردادهای بلندمدتی با این کشورها به امضا رسید که در آن‌ها شرکت «گازپروم» روسیه وظیفه استخراج منابع، خرید گاز، تعمیرات خطوط لوله و انتقال گاز به اروپا را بر عهده داشت. قراردادهایی نیز در زمینه توسعه منابع انرژی آبی با تاجیکستان و قرقیزستان به امضا رسید. کمیسیون‌های اقتصادی بین‌دولتی در سال‌های 2002-2003 دوباره فعال شدند که البته تأکید اصلی آن‌ها بر تجارت و سرمایه‌گذاری بود (Jonson, 2004: 117).

اما بدون شک عوامل ژئواکونومیکی تنها عامل تعیین کننده رفتار روسیه در خارج نزدیک نبودند. حضور آمریکا در منطقه، خود عاملی بود که نقش مهمی در تغییر رویکردهای سیاست خارجی روسیه ایفا کرد. پس از واقعه 11 سپتامبر 2001 و حمله آمریکا به افغانستان (که با مشارکت ضمنی روسیه نیز همراه بود)، تعادل نیروها در منطقه دچار تغییرات اساسی شد. به این ترتیب، روسیه برای اینکه دوباره در منطقه برای خود جای پا باز کند، باید به تلاش‌های فراوانی دست می‌زد و نمی‌توانست به تنهایی موفق شود. به این ترتیب، این کشور بر توسعه همکاری‌های دوجانبه با کشورهای منطقه و همگرایی با این کشورها متکی شد (زادوخین، 1384: 270).

بر این اساس، پوتین برای تحقق اهداف سیاست خارجی خود در خارج نزدیک، اقدام‌های متعددی را انجام داد. از آن جمله می‌توان به تمرکز بیشتر بر سازمان همکاری شانگهای، به ویژه به عنوان ابزاری موازنه‌گر در مقابل آمریکا اشاره کرد. مشارکت در تشکیل «اتحادیه اقتصادی اوراسیا»، از جمله دیگر اقدام‌های روسیه در این دوران بود. روسیه همچنین مرکزی ضدتروریستی در چارچوب جامعه مشترک-المنافع ایجاد کرده و نیز مانورهای نظامی مختلفی را با کشورهای آسیای مرکزی برگزار کرد. تجدید ساختار «پیمان امنیت دسته‌جمعی» نیز از جمله دیگر اقدام‌هایی بود که در این دوره توسط روسیه – و البته با موافقت دیگر اعضای این پیمان – به انجام رسید (وحیدی، 1382: 102).

اهمیت منطقه خارج نزدیک در سیاست خارجی دمیتری مدودیف نیز مورد تأکید قرار گرفته است. در راهبرد امنیت ملی فدراسیون روسیه که در تاریخ 12 مه 2009 به تصویب رسید، بیان شده است که توسعه مناسبات دوجانبه و چندجانبه با کشورهای مشترک‌المنافع از جمله اولویت‌های سیاست خارجی روسیه است. بر این اساس، روسیه تلاش خواهد کرد تا ظرفیت همگرایی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و هماهنگی‌ها در فضای کشورهای مشترک‌المنافع را در چارچوب این اتحادیه و نیز پیمان امنیت دسته-جمعی و اتحادیه اقتصادی اوراسیا توسعه دهد. مطابق این راهبرد، روسیه پیمان امنیت دسته‌جمعی را عنصر اصلی بین دولت‌ها می‌داند که هدف آن مقابله با چالش‌های منطقه‌ای و تهدیدهای نظامی و سیاسی است (Dimitrakopoulou & Liaropoulos, 2011).

به این ترتیب، روسیه با حفظ اولویت‌های اقتصادی مدنظر دولت پوتین، به تعامل با کشورهای خارج نزدیک ادامه داده و تلاش‌های خود را در جهت توسعه همگرایی میان این کشورها به کار بسته است. به اعتقاد برخی از کارشناسان، نیاز مشترک روسیه و کشورهای مشترک‌المنافع به نوسازی، خود عامل مهمی است که می‌تواند پس از دو دهه، تسریع‌کننده روند همگرایی در میان آن‌ها باشد. بر این اساس، کشورهای حوزه مشترک‌المنافع کم‌کم از نگرش‌های غیر واقع‌بینانه اوایل استقلال و تأکید بر خودکفایی دست برداشته و ضرورت همکاری و همگرایی در جهت رفع نیازهای اقتصادی و حرکت در مسیر توسعه را دریافته‌اند. مرحله اول این همگرایی می‌تواند شکل‌گیری یک منطقه آزاد تجاری چندجانبه باشد (Chernyshev, 2010).

باید توجه داشت که همانند دوره پوتین، منافع راهبردی و غیراقتصادی به طور کلی از دستور کار روابط روسیه با جمهوری‌های پیرامونی خارج نشده و حتی در مواردی با شدت بسیار زیادی دنبال شده است. مهمترین نمونه این موضوع، جنگ اوت 2008 روسیه و گرجستان بود که جز در چارچوب منافع و رقابت‌های راهبردی قابل تحلیل نیست. نفوذ روسیه در منطقه قفقاز، پس از این جنگ به حدی رسید که در دو دهه گذشته بی‌سابقه بوده است. روسیه با این کار نه تنها اولویت منافع خود در خارج نزدیک را به غرب گوشزد کرد و مخالفت عملی خود را با گسترش ناتو به شرق نشان داد، بلکه همچنین با افزایش نیروهای خود در دریای سیاه، حضور نظامی خود در منطقه را تقویت کرده و نیز با قدرت بیشتری منافع اقتصادی خود در انتقال انرژی از حوزه خزر را مورد تأکید قرار داد (Tchantouridze, 2009: 11).

در سال 2009، جز تداوم دشمنی‌ها با گرجستان و بحران گازی با اوکراین، روابط روسیه با دیگر کشورهای مشترک‌المنافع رو به گسترش بود. از جمله می‌توان به ایجاد دومین پایگاه نظامی روسیه در قرقیزستان و توسعه تعامل‌های اقتصادی با قزاقستان، ازبکستان و آذربایجان، به ویژه در بخش انرژی اشاره کرد. همچنین ایجاد نیروهای واکنش سریع در چارچوب پیمان امنیت دسته‌جمعی و نیز نهایی شدن سند تشکیل اتحادیه گمرکی اوراسیا میان روسیه، روسیه سفید و قزاقستان، از جمله روابط روسیه با کشورهای منطقه در قالب تعاملات چندجانبه بود (ماه‌پیشانیان، 1389: 45-48).

در سال 2010 نیز وقایع کشورهای خارج نزدیک تا حدودی به نفع روسیه بود. انتخابات ریاست-جمهوری اوکراین به شکست هیأت حاکمه غرب‌گرای این کشور و روی کار آمدن ویکتور یانوکوویچ که به طرفداری از مسکو شهرت دارد منجر شد. در پی این واقعه، روسیه توانست موافقت اوکراین را با تمدید حضور ناوگانش در دریای سیاه به مدت 25 سال جلب کند. همچنین حزب «مرکز هماهنگی» که به روسیه گرایش دارد، توانست به دومین حزب بزرگ در مجلس لتونی تبدیل شود. با این وجود، ناتوانی پیمان امنیت دسته‌جمعی از انجام اقدامی مناسب در قبال بحران داخلی قرقیزستان که در پی سرنگونی دولت روی داد و به درگیری‌های شدید قومی منجر شد، تردیدهایی را در مورد وزن واقعی ترتیبات چندجانبه در منطقه ایجاد کرد. با این وجود، روند تحولات به طور کلی مطابق میل روسیه بود (Lukyanov, 2010).

در مجموع، روسیه در دوره پوتین و مدودیف تلاش کرده تا از فرصت‌هایی که موقعیت راهبردی و میراث سیاسی‌اش در قبال کشورهای خارج نزدیک در اختیارش گذاشته کمال استفاده را ببرد. تمایل به تقویت نقش راهبردی در اوراسیا، از بین بردن روس‌هراسی و برقراری روابط نزدیک‌تر با اعضای جامعه مشترک‌المنافع، در اولویت دستور کار کرملین بوده است. به عهده گرفتن نقش رهبری در میان کشورهای پسا شوروی، نه تنها برای روسیه مسئله‌ای حیثیتی تلقی می‌شود، بلکه در راستای تأمین منافع ملی این کشور نیز هست (Dimitrakopoulou & Liaropoulos, 2011).

می‌توان گفت که سیاست‌های روسیه در قبال کشورهای خارج نزدیک، با وجود فراز و فرودهای گوناگون و اضافه شدن عناصر مختلف به آن در دوره‌های مختلف، نوعی تداوم نیز داشته است. به عبارت دیگر، به استثنای سال‌های اولیه پس از فروپاشی شوروی که توجه روسیه به طور کلی به سمت غرب بود و روابط با کشورهای خارج نزدیک دارای اهمیت تلقی نمی‌شد، در روابط روسیه با خارج نزدیک همواره سه عامل امنیت، نفوذ و رقابت راهبردی و همچنین انرژی مطرح بوده که هر یک از این عوامل نیز خود به یک یا چند شکل نمود یافته‌اند. اما همان‌طور که مشاهده شد، برحسب شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی و همچنین تحت تأثیر تحولات نظری سیاست خارجی روسیه، در هر زمان یکی از این عوامل اهمیت بیشتری پیدا کرده است.

در مورد موضوع فوق، می‌توان نظر آندری کازانتسف را به عنوان خاتمه بحث مطرح کرد که معتقد است در سیاست روسیه نسبت به منطقه خارج نزدیک، همواره اهداف ثابتی وجود داشته‌اند. وی به طور کلی سیاست‌های روسیه در این منطقه را در چند محور قابل ارزیابی می‌داند که عبارتند از: 1- تعریف دقیق منافع روسیه در منطقه و متمرکز کردن منابع خود بر دستیابی به اولویت‌ها. 2- گسترش پروژه‌های همگرایی هم‌جهت با روسیه و غلبه بر ناکارآمدی‌های همکاری در چارچوب سازمان مشترک‌المنافع. 3- تعریف چگونگی همکاری روسیه با کنشگران فرامنطقه‌ای حاضر در خارج نزدیک. 4- برقراری ثبات در منطقه جهت تأمین ثبات داخلی خود روسیه. 5- حفظ کنترل روسیه بر مسیرهای انتقال نفت و گاز از منطقه دریای خزر (Kazantsev, 2008: 1073-1088).

جمع بندی

سیاست خارجی روسیه در دو دهه گذشته تحولات فراوانی را پشت سر گذاشته و در پی حاکمیت دو گفتمان افراطی غرب‌گرا و شرق‌گرا، در نهایت بر رویکردی عمل‌گرا در جهت تأمین هرچه بیشتر منافع ملی و مطرح کردن روسیه در عرصه بین‌المللی به عنوان یک «قدرت بزرگ» تمرکز یافته است. تداوم نسبی رویکردهای سیاست خارجی روسیه در یک دهه گذشته و طی دوره‌های ریاست‌جمهوری پوتین و مدودیف، نشان‌دهنده این است که روسیه بالاخره از سردرگمی پس از فروپاشی رها شده و توانسته راه ویژه خود را در عرصه روابط بین‌الملل بیابد و آن را دنبال کند. این راه جدید، دربردارنده اولویت منافع بر ارزش‌ها، تلاش برای رسیدن به یک قدرت بزرگ مدرن و تعریف کم و بیش دقیقی از حوزه‌های راهبردی و غیر راهبردی برای مشخص کردن محدوده فعالیت روسیه است.

به این ترتیب، اولویت‌های روابط خارجی روسیه مشخص شده و این کشور تلاش دارد در سازگاری با این اولویت‌ها و با هدف اصلی تأمین منافع ملی، روابط خود با کشورها و مناطق مختلف جهان را تنظیم کند. در این راستا، ماهیت روابط روسیه با مناطقی مانند غرب و آسیای شرقی تلفیقی از همکاری و رقابت راهبردی بوده، در منطقه خاورمیانه منافع اقتصادی اولویت روابط این کشور را تشکیل داده و در مورد کشورهای خارج نزدیک، الگوی روابط روسیه شامل ترکیبی از سه عامل تلاش برای تأمین ثبات منطقه و از این راه تأمین امنیت داخلی کشور، تلاش برای نفوذ راهبردی و در عین حال جلوگیری از نفوذ دیگر قدرت‌ها، و همچنین اهداف مرتبط با حوزه اقتصاد و انرژی بوده است.

از آنجا که حوزه خارج نزدیک روسیه، خود طیفی از کشورها با ویژگی‌های داخلی و رفتارهای خارجی گوناگون را تشکیل می‌دهد، در روابط روسیه با هریک از کشورهای این منطقه، گاه یک عامل و گاه تلفیقی از عوامل فوق اولویت یافته و نقش اصلی را به خود اختصاص می‌دهند. در این میان، همان‌طور که اشاره شد، روابط روسیه با جمهوری‌های آسیای مرکزی بیش از هر چیز تابعی از عامل سوم، یعنی انرژی بوده و چگونگی روابط در این حوزه، ساختار کلی روابط با این جمهوری‌ها را شکل داده است. البته عامل انرژی نیز به طور کامل از دو حوزه دیگر مجزا نیست و از جنبه‌های مختلفی با آن‌ها

پیوند خورده است. به هر حال، ترکمنستان به عنوان یکی از کشورهای منطقه آسیای مرکزی که دارای منابع غنی انرژی نیز هست، زیرمجموعه این حوزه از روابط قرار می‌گیرد و نقش عامل انرژی در روابط این کشور با روسیه اهمیتی اساسی می‌یابد. به این ترتیب، با درک چارچوب کلی روابط خارجی ترکمنستان در فصل پیش و روابط خارجی روسیه در این فصل، زمینه لازم برای بررسی و تحلیل روابط دوجانبه این دو کشور فراهم می‌شود.

فصل سوم:

منابع و مسیرهای انتقال انرژی ترکمنستان

مقدمه

منابع انرژی آسیای مرکزی از دیرباز به عنوان یکی از حوزه‌های مهم انرژی مورد توجه بوده است. پیش از استقلال کشورهای منطقه، منابع نفت و گاز این منطقه بخشی از منابع داخلی اتحاد شوروی محسوب می‌شد و مسکو مسئولیت استخراج، انتقال و فروش آن در بازارهای جهانی را بر عهده داشت. به این ترتیب نه کشورهای آسیای مرکزی می‌توانستند به فکر بهره‌برداری مستقل از منابع خود باشند و نه کنشگران فرامنطقه‌ای - با وجود تمایل زیاد به انرژی این منطقه - می‌توانستند روابط مجزایی را با این کشورها برقرار کنند. به این ترتیب، تا پیش از فروپاشی اتحاد شوروی، ذخایر انرژی این منطقه هنوز به عاملی برای رقابت‌های راهبردی تبدیل نشده بود.

با فروپاشی اتحاد شوروی، از یک سو کشورهای سابق اتحاد درصدد بهره‌برداری مستقل از ذخایر انرژی خود و استفاده از درآمدهای این بخش به عنوان اساس توسعه اقتصادی و نیز تحکیم استقلال خود بر آمدند و از سوی دیگر، کنشگران فرامنطقه‌ای و به ویژه کشورهای غربی، توجه خود را بر امکان استفاده از ذخایر منطقه به عنوان منبعی برای کاهش وابستگی خود به مراکز انرژی پیشین (بیشتر خاورمیانه و روسیه) و افزایش امنیت انرژی خود معطوف کردند. علاوه بر این، کشورهای غربی برای ارائه تخصص و فناوری خود به کشورهای منطقه نیز فرصت مناسبی به دست می‌آوردند (کولایی، 1376الف: 138).

در منطقه آسیای مرکزی، منابع انرژی قزاقستان، ترکمنستان و در مرحله بعدی ازبکستان، دارای حجمی چشمگیر بوده و دارای اهمیت فراوانی است. با این وجود، مشکل اساسی که این کشورها با آن مواجه شدند، محصور بودن آنها در خشکی و عدم دسترسی به آب‌های آزاد برای صادرات انرژی خود بود. به این ترتیب، کشورهای آسیای مرکزی برای صادرات انرژی خود را به طور کامل وابسته به روسیه یافتند. در نتیجه، تلاش کشورهای منطقه برای احداث خطوط لوله غیر روسی، به وجه بارزی از اقدامات بین‌المللی آنها تبدیل شد.

با توجه به ملاحظات فوق و در جهت مشخص ساختن نقش انرژی در روابط خارجی ترکمنستان، در بخش نخست از این فصل، وضعیت تولید و صادرات نفت و گاز این کشور مورد بررسی قرار گرفته

و دلیل اهمیت منابع انرژی این کشور بیان می‌شود. همچنین به دلایل اهمیت بیشتر منابع گاز این کشور در مقایسه با نفت و نیز علت توجه روسیه به منابع انرژی ترکمنستان نیز اشاره خواهد شد. در بخش دوم، خطوط لوله‌ای که برای انتقال گاز طبیعی ترکمنستان طراحی شده - چه آنهایی که به مرحله عمل رسیده و احداث شده و چه آن‌ها که هنوز عملی نشده‌اند - معرفی خواهند شد. از آنجا که بحث خطوط لوله، مهمترین جنبه روابط ترکمنستان و روسیه در زمینه انرژی است، بررسی وضعیت این خطوط در تحلیل روابط دو کشور اهمیتی اساسی دارد.

بخش نخست:

منابع انرژی ترکمنستان

1- گاز طبیعی:

مهمترین منابع نفت و گاز آسیای مرکزی و قفقاز در پنج نقطه مهم قرار دارد: شمال دریای خزر، جنوب دریای خزر، شمال اوست یورت و منقشلاق و حوزه آمودریا. ترکمنستان در بخش جنوبی خزر قرار دارد و بخش‌هایی از آمودریا را نیز در خود دارد (فیاضی، 1386، ص 142). میزان ذخایر گاز این کشور در سال 2007، 2/83 تریلیون متر مکعب برآورد شده بود که در دنیا مقام چهاردهم و پس از روسیه، مقام دوم را در میان کشورهای مشترک‌المنافع داشت. در همین سال، تولید گاز این کشور 68/86 میلیارد متر مکعب بود که 19/48 آن به مصرف داخلی رسیده و 49/41 میلیارد متر مکعب صادر شد. در این سال، ترکمنستان در زمینه صادرات گاز رتبه ششم جهان را در اختیار داشت (EIA, 2008).

کشف یک میدان جدید گازی در ترکمنستان در سال 2008، به نام «یولوتان جنوبی - عثمان» اهمیت گاز ترکمنستان را از قبل نیز بیشتر کرد. ذخایر این میدان بین 4 تا 14 تریلیون متر مکعب برآورد می‌شود که به این ترتیب، چهارمین میدان بزرگ گازی دنیا است (RFE-RL, 14/10/2008). در نتیجه، آمارهای منتشر شده از ذخایر گازی ترکمنستان در سال 2010 تفاوت چشمگیری با سال‌های پیش از آن داشت. اداره اطلاعات انرژی ایالات متحده، میزان ذخایر گاز طبیعی ترکمنستان را در این سال 7/5 تریلیون متر مکعب برآورد کرد. البته میزان تولید و صادرات گاز ترکمنستان به دلیل بحران یک ساله گازی با روسیه که بر سر انفجار خط لوله بین دو کشور روی داده بود، در سال 2009 با کاهش چشمگیری روبرو بود؛ اما شواهد از بهبود این روند در سال 2010 حکایت دارند - هرچند هنوز آماری رسمی از تولید و صادرات ترکمنستان در این سال در دست نیست (EIA, 2011).

میزان تولید گاز طبیعی ترکمنستان، از زمان استقلال این کشور تا سال 1998 سیری نزولی داشت، به طوری که از 56/2 میلیارد متر مکعب در سال 1992 به 16/1 میلیارد متر مکعب در سال 1997 و 12/4 میلیارد متر مکعب در سال 1998 رسید. این سیر نزولی ناشی از عدم توافق با روسیه بر سر فروش و

انتقال گاز و ناتوانی کشورهای تازه استقلال یافته (تنها مشتریان گاز طبیعی ترکمنستان در آن زمان) از پرداخت تعهدهای مالی ناشی از دریافت گاز بود (اله‌مرادی، 1389: 160). با این حال، مجموع شرایط داخلی و بین‌المللی، افزایش تولید گاز ترکمنستان را در طی یک دهه گذشته در پی داشته است. مطابق «برنامه ملی توسعه اجتماعی - اقتصادی ترکمنستان» این کشور قصد دارد تولید گاز طبیعی خود را تا سال 2030 به 230 میلیارد متر مکعب برساند (Badalova, 2011).

2010	2009	2007	
نامشخص	38/11	68/86	تولید
نامشخص	20/10	19/48	مصرف
نامشخص	18/01	49/41	صادرات
7/50	2/83	2/83	ذخایر اثبات شده (تریلیون متر مکعب)

جدول 2- گاز طبیعی ترکمنستان (میلیارد متر مکعب)

توجه به این آمارها، اهمیت منابع گاز طبیعی ترکمنستان را در معادلات جهانی انرژی روشن می‌سازد. بدون شک، در صورتی که برنامه‌ریزی‌های دولت ترکمنستان برای افزایش سطح تولید خود طی دو دهه آینده به حقیقت بپیوندد، موقعیت جهانی ترکمنستان نیز بهبود چشمگیری خواهد یافت. در طول سال‌های گذشته، ضعف فناوری و محدودیت‌های زیرساختی، مانعی بر سر راه توسعه صنعت گاز ترکمنستان بود؛ اما با توجه به سرمایه‌گذاری‌های داخلی و بین‌المللی انجام شده در این بخش طی دو سه سال گذشته، انتظار می‌رود ترکمنستان بر ضعف‌های خود در این دو بخش نیز غلبه کند.

در حقیقت، توسعه روابط ترکمنستان با کشورهای خارجی در بخش اقتصادی که در قالب سیاست «درهای باز» مورد نظر بردی‌محمداف انجام گرفته، زمینه مساعدی را برای توسعه بخش گاز این کشور فراهم کرده است. در ژوئیه سال 2011، ترکمنستان با همکاری شرکت «پتروناس» مالزی موفق شد اولین پالایشگاه گازی دریای خزر را در منطقه «کیانلی» در ساحل این دریا افتتاح کند. به این ترتیب، ترکمنستان

برای اولین بار به طور مستقل تولید تجاری - صنعتی گاز را در حوزه‌های گازی دریای خزر آغاز کرد (Hasanov, 2011).

2- نفت:

علاوه بر ذخایر گاز طبیعی، ترکمنستان ذخایر نفت نیز دارد. ذخایر نفت این کشور 600 میلیون بشکه برآورد شده است که در رتبه 39 جهان جای می‌گیرد. تولید نفت این کشور در سال 2007، 180/3 هزار بشکه در روز بود که 98 هزار بشکه به مصرف داخلی رسیده و تنها 82/3 هزار بشکه صادر شد (EIA, 2008). آخرین آمارها از بخش نفت ترکمنستان، مربوط به سال 2009 است. هرچند در این سال تولید نفت نسبت به دو سال گذشته افزایش یافت و به 198/15 هزار بشکه در روز رسید، اما مصرف داخلی نیز با نسبتی تقریباً مشابه، به 114 هزار بشکه در روز افزایش یافت. به این ترتیب، افزایش صادرات چندان چشمگیر نبود و ترکمنستان در این سال، روزانه 84/15 هزار بشکه نفت صادر می‌کرد (EIA, 2011).

همانند بخش گاز طبیعی، تولید نفت ترکمنستان نیز در سال‌های اولیه پس از استقلال کاهش یافت و از 110 هزار بشکه در روز در سال 1992 به 81 هزار بشکه در روز در سال 1994 رسید (اله‌مرادی، 1389: 160). عمده‌ترین دلایل این امر، تولید غیر متعارف و زیاد در گذشته، افت فشار و قدرت تولید، تزریق نشدن گاز به میادین نفتی، عدم سرمایه‌گذاری در میادین، پر بودن ظرفیت پالایشگاه‌ها و عدم صدور آن بود (کتاب سبز ترکمنستان، 1386: 60). از سوی دیگر، شرکت‌های بزرگ و متوسط اروپایی چشم‌انداز سرمایه‌گذاری در بخش نفت ترکمنستان را رضایت بخش ارزیابی نمی‌کردند. مهم‌ترین مشکل در این رابطه، زیر ساخت توسعه نیافته نفت و استهلاک بیش از حد تسهیلات در دسترس بود. همچنین آذربایجان بر کل مجموعه تأسیسات حفاری بازمانده در خزر، بعد از فروپاشی شوروی و نیز سایر تسهیلات مورد نیاز مالکیت داشت و روابط ترکمنستان با این کشور چندان مساعد نبود (Laumlin, 2006: 21).

از دیگر دلایل توسعه نیافتگی صنعت نفت ترکمنستان، کنترل دولتی شدید بر این بخش - و به طور کلی بخش انرژی - بود. در دوران نیازاف، 90/5 درصد تولید نفت ترکمنستان توسط شرکت نفت دولتی

این کشور و 3 درصد توسط شرکت گاز دولتی انجام می‌شد. به این ترتیب تنها 6/5 درصد برای شرکت-های خارجی باقی می‌ماند (Helsop, 2003: 188). مهمترین همکاری نفتی ترکمنستان در این سال‌ها، با شرکت «پتروناس» مالزی بود. این شرکت بین سال‌های 1997 تا 2005، بیش از 527 میلیون دلار در صنعت نفت ترکمنستان سرمایه‌گذاری کرد (دامن‌پاک جامی، 1387: 79).

2010	2009	2007	
نامشخص	198/15	180/3	تولید
نامشخص	114	98	مصرف
نامشخص	84/15	82/3	صادرات
600	600	600	ذخایر اثبات شده (میلیون بشکه)

جدول 3- نفت ترکمنستان (هزار بشکه در روز)

به این ترتیب مشخص می‌شود که بخش نفت ترکمنستان، بر خلاف بخش گاز این کشور اهمیتی راهبردی در معادلات جهانی انرژی ندارد. این امر در درجه اول به دلیل محدودیت توان صادرات نفت این کشور است. بخش اصلی صادرات نفت ترکمنستان، در حال حاضر از طریق معاوضه¹ نفت با ایران انجام می‌شود. در طرح معاوضه، ایران نیازمندی‌های مناطق شمالی خود را از طریق نفت کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز (ترکمنستان، قزاقستان و آذربایجان) تأمین می‌کند و حجم یا ارزش مساوی آن را در خلیج فارس تحویل می‌دهد (Bayulgen, 2009: 168).

البته در دوران ریاست‌جمهوری بردی‌محمداف تحولاتی در بخش نفت ترکمنستان نیز به وقوع پیوسته است. در مهمترین مورد، شعبه شرکت نفت بریتانیا در آذربایجان، در ماه اوت 2010 اعلام کرد که نفت ترکمنستان نیز در خط لوله باکو - تفلیس - جیحان جریان یافته است. این شرکت اعلام کرد که خط لوله مذکور در حال حاضر قابلیت انتقال 800000 بشکه نفت در روز را دارد و ترکمنستان تأمین

¹ Swap

کننده 4 تا 5 درصد آن خواهد بود. بر این اساس، هر دو روز یکبار میزان 5000 تن نفت ترکمنستان از طریق نفتکش به باکو حمل می شود و این میزان در آینده ای نزدیک به دو برابر افزایش خواهد یافت (RFE-RL, 12/8/2010).

با این وجود، پس از گذشت یک سال هیچ خبر جدیدی از همکاری ترکمنستان در خط لوله مذکور و میزان این همکاری منتشر نشد. به طور کلی باید گفت که ورود ترکمنستان به پروژه باکو - تفلیس - جیحان، و یا هر پروژه نفتی بین المللی دیگر، در درجه اول به افزایش ظرفیت تولید نفت این کشور بستگی دارد؛ امری که با وجود تلاش های فراوان، هنوز در مراحل مقدماتی به سر می برد. به این ترتیب و با توجه به اهمیت و جایگاه بین المللی بخش گاز ترکمنستان، تمرکز این فصل و فصل بعدی بر همین بخش خواهد بود.

3- اهمیت گاز ترکمنستان برای روسیه:

اگرچه فروپاشی شوروی بخش عمده ذخایر عظیم نفت و گاز حوزه دریای خزر را از کنترل روسیه خارج کرد، اما هنوز ذخایر داخلی این کشور در حدی هست که آن را به عنوان یک ابرقدرت انرژی مطرح کند. در بخش نفت، روسیه با در اختیار داشتن ذخایری به میزان 60 میلیارد بشکه، مقام هشتم را در جهان دارد؛ در حالی که در زمینه تولید و صادرات نفت، به ترتیب با میزان 9/87 میلیون بشکه در روز و 7/01 میلیون بشکه در روز مقام دوم را در سطح جهان دارد. در زمینه گاز طبیعی هم روسیه در هر سه بخش ذخایر (47/57 تریلیون متر مکعب)، تولید (653/1 میلیارد متر مکعب در سال) و صادرات (178/9 میلیارد متر مکعب در سال) حائز رتبه نخست در سطح جهان است (EIA, 2009).

اما وجود این ذخایر غنی و ظرفیت بالای تولید و صادرات باعث نشده که روسیه خود را از منابع انرژی دیگر کشورها، به ویژه حوزه اختیار سابقش، یعنی آسیای مرکزی بی نیاز ببیند. این موضوع به خصوص در بخش گاز طبیعی به چشم می خورد، چنانکه روسیه سالانه در حدود 56 میلیارد متر مکعب گاز وارد می کند که منبع تأمین آن آسیای مرکزی است (EIA, 2009).

اهمیت تأمین منابع گازی بیشتر برای روسیه، با افزایش گرایش جهانی به سمت مصرف گاز طبیعی رابطه مستقیم دارد. شناخته شدن گاز به عنوان سوختی پاکیزه که کمتر مورد اعتراض فعالان زیست-محیطی قرار می‌گیرد، فراوان‌تر بودن منابع آن در مقایسه با منابع رو به زوال نفت، و در نهایت عدم وجود سازمانی مانند اوپک و تعیین قیمت آن با ساز و کارهای بازار، از عوامل این اقبال جهانی است (فیاضی، 1386: 147). در همین راستا، کشورهای اروپایی در اولین سال‌های هزاره سوم میلادی اعلام کردند که قصد دارند طی ده سال، حجم گاز مصرفی خود را از 340 میلیارد متر مکعب به 450 میلیارد متر مکعب در سال افزایش دهند. در این میان، روسیه در پی ارتقای ظرفیت صادرات خود به بازار اروپا تا سقف 25 درصد تقاضای گاز مصرفی اروپا بوده است (ابراهیمی، 1384، ص 73).

همان‌طور که گفته شد، روسیه برای رسیدن به این هدف، علاوه بر ذخایر خود به ذخایر گاز آسیای مرکزی نیز توجه دارد. فارغ از اینکه عرضه گاز به اروپا از نظر تجاری و راهبردی برای روسیه مهم است، عوامل دیگری نیز در این زمینه دخیلند؛ شرکت گاز پروم روسیه در سال‌های اخیر به دلیل محدودیت امکانات فنی و مالی، سرمایه‌گذاری قابل توجهی برای کشف منابع جدید گازی در روسیه نداشته است و در چند سال گذشته میزان تولید و صادرات گاز توسط گازپروم تنها 1 تا 2 درصد افزایش داشته است. این کمبود باید توسط ذخایر آسیای مرکزی برطرف شود (پسندیده، 1387: 52).

از سوی دیگر، کنترل انحصاری روسیه بر خطوط انتقال گاز از آسیای مرکزی، ابتکار عمل در زمینه قیمت‌گذاری را به روسیه می‌دهد. در این راستا روسیه از هیچ تلاشی برای پایین آوردن قیمت گاز دریافتی از آسیای مرکزی فروگذار نمی‌کند. در نهایت، وابستگی روسیه به گاز آسیای مرکزی، خود به خود انضباط قیمت‌گذاری در بازار ایجاد می‌کند. در سال‌های گذشته روسیه به دلایل رقابتی تلاش کرده تا اجازه انتقال سریع گاز آسیای مرکزی به بازارهای اروپایی را ندهد (عیسی‌زاده، 1383: 80).

به این ترتیب، دلایل اهمیت بخش گاز ترکمنستان برای روسیه آشکار می‌شود. در حقیقت روسیه درصدد است تا از طریق حفظ انحصار خود بر منابع گاز آسیای مرکزی و به طور خاص ترکمنستان، با خرید گاز ارزان قیمت از این کشور و فروش آن با قیمت جهانی به کشورهای اروپایی، نفع اقتصادی بیشتری ببرد. از سوی دیگر، تجارت مستقیم گاز بین ترکمنستان و کشورهای اروپایی، اهمیت گاز روسیه

را برای آنها کاهش می‌دهد. در نتیجه، روسیه تلاش دارد تا از طریق وابسته نگاه داشتن بخش انرژی ترکمنستان به خود، امکان برقراری ارتباط مستقیم بین ترکمنستان و اروپا را محدود کند.

بخش دوم:

مسیرهای انتقال گاز ترکمنستان

در ابتدای استقلال ترکمنستان، مهمترین هدفی که - به عنوان اساس دیگر اهداف ملی - مورد توجه دولتمردان این کشور قرار گرفت، حداکثر کردن درآمدهای بخش انرژی بود. اما مهمترین چالشی که در این ارتباط مقابل ترکمنستان وجود داشت، محصور بودن این کشور در خشکی و عدم ارتباط با آب‌های آزاد بود. این مسئله به ویژه با توجه به کالای اساسی صادراتی ترکمنستان، یعنی گاز طبیعی بیشتر خودنمایی کرده و تنها یک گزینه را مقابل این کشور قرار می‌داد؛ یعنی انتقال از طریق خطوط لوله. روسیه به عنوان میراث‌دار اتحاد شوروی، انحصار خطوط لوله در آسیای مرکزی را در اختیار داشت و این امر از سویی ارتباط مستقیم ترکمنستان با بازارهای مصرف را غیرممکن کرده و از سوی دیگر ابزاری سیاسی و اقتصادی برای روسیه جهت اعمال فشار بر این کشور ایجاد می‌کرد.

در نتیجه، ترکمنستان برای جذاب کردن سرمایه‌گذاری در بخش گاز خود برای سرمایه‌گذاران غربی و نیز کاهش وابستگی خود به روسیه، از همان زمان یافتن مسیرهای جدید برای صادرات گاز را مورد توجه قرار داد. کشورها و شرکت‌های غربی نیز از سویی با توجه به ذخایر عظیم ترکمنستان و امکان کسب سود فراوان و از سوی دیگر برای کاهش انحصار روسیه بر صادرات گاز جهانی، مذاکره با ترکمنستان را آغاز کردند. در این رابطه، گزینه‌های چندی مطرح شد که برخی کنار گذاشته شده و برخی عملی شده‌اند. در این بخش، مسیرهای فعال صادرات گاز ترکمنستان و نیز گزینه‌های مطرح شده، به ترتیب زمانی مورد اشاره قرار می‌گیرد.

1- خط لوله مرکز آسیای مرکزی¹:

خط لوله مرکز آسیای مرکزی، بخشی از سیستم یکپارچه انتقال گاز در سرزمین‌های شوروی بود. این سیستم به یک «بند ناف فولادی» تشبیه می‌شد که تمام قلمرو شوروی را در می‌نوردید. گاز تولید شده در

¹ Central Asian Centre Pipeline (CAC)

ترکمنستان، از طریق خط لوله مرکز آسیای مرکزی، با گذر از ازبکستان و قزاقستان و روسیه، به بخش اروپایی شوروی جریان می‌یافت. سپس به خط لوله سیبری - غرب اروپا متصل می‌شد که امکان می‌داد گاز تولید شده در شوروی به دولت‌های اقماری در شرق اروپا و در نهایت به بخش غربی قاره اروپا برسد (Anceschi, 2009: 85). منبع تأمین گاز این خط لوله، مخازن «دولت آباد» ترکمنستان بود (عیسی زاده، 1383: 79).

ساخت این خط لوله، طی مراحلی بین سال‌های 1960 تا 1974 انجام گرفت و ظرفیت کنونی آن 90 میلیارد متر مکعب در سال است. اولین مرحله ساخت این خط لوله در سال 1960 انجام گرفت. در مرحله دوم، خط لوله مذکور در سال 1968 به تاشکند رسید و سپس در سال 1970 به فروزنه (بیشکک) و سال بعد از آن به آلماتا (آلماتی) امتداد یافت. در نیمه دهه 1970، این خط لوله که در مجموع شامل 13750 کیلومتر لوله بود و 2000 کیلومتر طول داشت، به مرحله بهره‌برداری رسید. خط لوله مذکور در شمال غربی قزاقستان به چهار شاخه تقسیم می‌شود که دو شاخه از آن در امتداد شمال غربی به مسکو رسیده و دو شاخه دیگر نیز در مسیر غرب و از میان رود ولگا به سیستم انتقال قفقاز شمالی - مسکو متصل می‌شود (Olcott, 2006: 222).

پس از استقلال، اولین و تنها گزینه‌ای که ترکمنستان با آن روبرو بود، انتقال گاز از طریق همین خط لوله بود که با وجود فراز و نشیب‌های فراوان، همچنان مسیر اصلی صادرات گاز این کشور باقی ماند؛ چنانکه یک دهه بعد از استقلال، بیش از 30 میلیارد متر مکعب گاز ترکمنستان هر سال در این خط لوله جریان می‌یافت و این میزان در سالیان آتی افزایش نیز یافت. تنها واقعه‌ای که توانست این روند را تغییر دهد، وقوع انفجار در این خط لوله در سال 2009 بود. در پی این واقعه، صادرات گاز ترکمنستان به روسیه به مدت 9 ماه متوقف ماند و در توافقی نیز که پس از آن حاصل شد، میزان صادرات گاز کاهش چشمگیری پیدا کرد (Tehran Times, 14/9/2009).

2- خط لوله ایران:

ایران از همان ابتدا در بحث‌های مربوط به انتقال انرژی ترکمنستان جایگاهی خاص داشت. پس از استقلال ترکمنستان، مسیری که توسط کارشناسان برای صادرات گاز ترکمنستان به اروپا از نظر تجاری و اقتصادی مناسب تشخیص داده شد، مسیری بود که گاز ترکمنستان را از طریق ایران و سپس ترکیه به بازارهای اروپا انتقال می‌داد. این خط لوله با توجه به روابط حسنه بین دو کشور برای خود ترکمنستان هم جالب توجه و دارای اولویت تلقی می‌شد. مذاکرات اولیه درباره این خط لوله در سال‌های 1994 و 1995 آغاز شد و هدف، ساخت یک خط لوله به طول 1400 کیلومتر از میان ایران بود که به بازارهای اروپا متصل می‌شد. یک دوره 8 ساله برای ساخت آن در نظر گرفته شد. ظرفیت این خط لوله 28 میلیارد متر مکعب در سال (18 میلیارد متر مکعب برای ترکیه و 10 میلیارد متر مکعب برای اروپا) در نظر گرفته شده بود که از ترکمنستان و ایران تأمین می‌شد (Olcott, 2006: 212).

این طرح در مرحله برنامه ریزی بود که ترکمنستان در سال 1996 ناگهان خود را از پروژه کنار کشید. دلیل این امر هم مخالفت مستمر آمریکا با پروژه‌های مرتبط با ایران و تلاش این کشور برای منزوی کردن ایران بود. این امر برای ترکمنستان به معنی عدم توان جذب منابع بین‌المللی برای خط لوله بود. این در حالی بود که طبق برآوردها، هزینه این خط لوله تا مرز ترکیه 600 میلیون دلار ارزان‌تر از خط لوله باکو - تفلیس - ارزروم تمام می‌شد که بعدتر توسط آمریکا احداث شد (Roberts, 2003: 156).

اما این وقایع به معنی قطع همکاری‌های دو کشور در زمینه خطوط لوله نبود. در اکتبر 1995، وقتی معلوم شد که کار خط لوله اصلی کند پیش خواهد رفت، شرکت ملی گاز ایران قرارداد خط لوله کرپژ - کردکوی را با ترکمنستان امضا کرد. به این ترتیب، قراردادی 25 ساله بین دو کشور به امضا رسید تا صادرات گاز ترکمنستان به ایران آغاز شود. طول این خط لوله که حوزه‌های گازی غرب ترکمنستان را به شمال ایران متصل می‌کند، 200 کیلومتر و هزینه آن 190 میلیون دلار برآورد شد. هنگامی که این خط لوله در سال 1997 به بهره‌برداری رسید، تنها با ظرفیت اندک 4 میلیارد متر مکعب در سال کار می‌کرد. هرچند این ظرفیت پس از مدتی به 8 میلیارد متر مکعب رسید، اما همچنان با ایده اولیه خط لوله ترکمنستان - ایران - ترکیه فاصله داشت و به همین جهت دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای نبود (بوالوردی، 1385: 98).

با این وجود، اهمیت این خط لوله از آنجا بود که در آن زمان ترکمنستان را به اولین کشوری از مجموعه سابق شوروی تبدیل می‌کرد که یک خط لوله غیر روسی احداث کرده بود. به عبارت دیگر، این اولین چالشی بود که بعد از فروپاشی شوروی در زمینه گاز برای روسیه مطرح می‌شد. بنابراین اهمیت این خط لوله برای ترکمنستان بیش از جنبه اقتصادی آن، اهمیتی سیاسی و راهبردی بود. برای ایران نیز به عنوان تأمین‌کننده بخشی هرچند اندک از طرح‌ها، با در نظر داشتن مخالفت آمریکا و کارشکنی‌های گاه و بیگاه روسیه، موفقیتی محسوب می‌شد.

البته ارتباط گازی ایران و ترکمنستان به این خط لوله محدود نماند. تلاش‌هایی که برای ارتقای همکاری‌ها از جانب هر دو کشور وجود داشت و دارد، باعث شد که مرحله نخست خط لوله دوم گاز ایران و ترکمنستان در 6 ژانویه 2010 به بهره‌برداری برسد. این خط لوله قابلیت افزایش صادرات گاز ترکمنستان به ایران تا 14 میلیارد متر مکعب در سال را داراست (BBC, 6/1/2010). با افتتاح فاز دوم این خط لوله در تاریخ 28 نوامبر 2010، خط لوله مذکور قابلیت انتقال سالانه 18 میلیارد متر مکعب گاز طبیعی را پیدا کرد. اتمام ساخت این خط لوله که 1024 کیلومتر طول دارد، موجب اتصال شبکه‌های انتقال گاز ایران و ترکمنستان به یکدیگر شد (ایراس، 1389/9/7). به علاوه، در همان زمان که مذاکرات مربوط به خط لوله کریژ - کردکوی بین دو کشور جریان داشت، ایران پیشنهادی برای احداث خط لوله ای از ترکمنستان به ایران و سپس پاکستان و هند را مطرح کرد که از مشهد، زاهدان و بیابان‌های شرقی ایران عبور کند (Roberts, 2003: 157). اما این طرح به دلایل گوناگون زمینه عملی شدن نیافت.

مهمترین طرح دیگری که در سال‌های گذشته مطرح بوده، طرح صادرات گاز ترکمنستان به ارمنستان و جمهوری آذربایجان (نخجوان) است. ارمنستان و نخجوان مذاکراتی با ایران برای دریافت گاز داشته‌اند و متقاضی گاز ارزان قیمت ترکمنستان بوده‌اند. اما ایران آمادگی خود را منوط به حصول توافقات دوجانبه ترکمنستان با دو کشور یاد شده، تعیین تکلیف وضعیت سرمایه‌گذاری برای احداث خط لوله در بخش ایران و توافق پیرامون تعرفه‌ها کرده است. به نظر می‌رسد تا زمان حصول این توافقات، طرح ترانزیت گاز ترکمنستان به ارمنستان جنبه اجرایی پیدا نکند و در صورت حصول توافق احتمالی برای صدور گاز به نخجوان، این موضوع نیز از دستور کار مقام‌های ترکمنستان خارج می‌شود. البته از ابتدا نیز

به علت حجم کم مبادلات، مقام‌های ترکمن انگیزه چندانی برای پیگیری آن نداشتند (عیسی زاده، 1383: 88).

3- خط لوله تاپی¹:

خط لوله گاز ترکمنستان - افغانستان - پاکستان - هند که به اختصار خط لوله «تاپی» خوانده می‌شود، پروژه دیگری بود که از سال‌های ابتدایی استقلال ترکمنستان مورد توجه قرار گرفت. در ابتدا و پیش از قطعی شدن حضور هند در این طرح، از آن با عنوان خط لوله ماورای افغان² نیز نام برده می‌شد. پروژه ماورای افغان از سال 1993 مطرح شد و در سال 1995 توافقات اولیه در مورد آن انجام گرفت. موضع آمریکا در قبال خط لوله ایران نیز باعث شد این پروژه به شکل جدی‌تر مطرح شود. شرکت یونوکال³ به عنوان مجری اصلی وارد پروژه شد؛ ولی رسیدن به توافق با حکومت طالبان با موفقیت همراه نبود. یونوکال از طرح اصلی خود منصرف نشد و در سال 1997 پروژه ی «سنت گاز»⁴ را مطرح کرد؛ پروژه ای 1271 کیلومتری که از مرز ترکمنستان و افغانستان تا مولتان پاکستان ادامه می‌یافت و در آنجا به خط لوله- ای که از پاکستان به هند موجود بود متصل می‌شد. ترکمنستان هم وظیفه کشیدن خط لوله ای 169 کیلومتری از دولت آباد تا مرز افغانستان را به عهده داشت (Olcott, 2006: 217-221).

با این وجود، مشکلاتی بر سر راه اجرایی شدن این پروژه وجود داشت؛ کشف منابع گاز طبیعی در پاکستان، کم شدن تقاضای این کشور برای گاز وارداتی را در پی داشت. روابط هند و پاکستان هم چندی بعد بر سر موضوع کشمیر تیره شد. در نهایت، تشدید اقدامات خشونت‌طلبانه طالبان در افغانستان و نیز بی‌ثباتی و عدم امنیت در این کشور موجب شد یونوکال در سال 1998 خود را از پروژه کنار بکشد (Culter, 2011a). به این ترتیب، خط لوله یادشده برای مدتی طولانی از دستور کار ترکمنستان و دیگر کشورهای درگیر در این پروژه کنار گذاشته شد.

¹ TAPI (Turkmenistan – Afghanistan – Pakistan – India Pipeline)

² Trans Afghan Pipeline

³ Unocal

⁴ Cent gas

پس از گذشت بیش از یک دهه، از اوایل سال 2010 دوباره بحث‌های مربوط به احداث این خط لوله آغاز شد. البته در این مدت، مطالعات امکان‌سنجی این پروژه همچنان در جریان بود و هند نیز در سال 2008 به طور رسمی تمایل خود را برای پیوستن به آن اعلام کرده بود. پس از برگزاری چند جلسه کارگروه خط لوله با حضور نمایندگان چهار کشور و نیز نمایندگان از «بانک توسعه آسیایی»¹، در نهایت در نوامبر 2010، طرح اولیه موافقتنامه این خط لوله تهیه شد و ترکمنستان نیز اعلام کرد که به جز گاز مخازن دولت آباد، بخشی از ذخایر میدان گازی یولوتان - عثمان را نیز به آن اختصاص خواهد داد (Trend, 13/11/2010).

در نهایت در تاریخ 11 دسامبر 2010، موافقتنامه خط لوله تاپی به امضای روسای جمهوری چهار کشور ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و هند رسید. اعتبار مورد نیاز برای این احداث خط لوله 7/6 میلیارد دلار و ظرفیت آن نیز 30 میلیارد متر مکعب در سال در نظر گرفته شد (RFE-RL, 11/12/2010). با این حال، مهمترین مشکل، یعنی تأمین امنیت خط لوله در سرزمین‌های بی‌ثبات افغانستان و پاکستان همچنان به قوت خود باقی است. در همین راستا، رئیس‌جمهور افغانستان اعلام کرده بیش از 5000 نیروی نظامی را جهت حفظ امنیت آن به کار خواهد گرفت و رئیس‌جمهور پاکستان نیز تعهد خود به همکاری در این زمینه را ابراز داشته است (Pannier, 2010). در صورتی که کار ساخت این خط لوله مطابق برنامه پیش-بینی شده انجام شود، در سال 2014 به بهره‌برداری رسیده و انتقال گاز از طریق آن آغاز خواهد شد.

4- خط لوله ماورای خزر²:

طرح خط لوله ماورای خزر در سال 1999 توسط آمریکا مطرح شد. آمریکا پس از موفقیت در امضای موافقتنامه خط لوله نفت باکو - تفلیس - جیحان، در صدد برآمد تا خط لوله گازی را نیز به موازات آن احداث نماید. این طرح بر مبنای انتقال گاز ترکمنستان از زیر دریای خزر به آذربایجان، گرجستان، ترکیه و در نهایت به اروپا استوار بود. در واقع واشنگتن به این نتیجه رسیده بود که سیستم گسترده‌تر امنیت

¹ Asian Development Bank (ADB)

² Trans-Caspian Pipeline

انرژی که حاصل مجاری بیشتر انتقال انرژی است، منافع دولت‌های محلی و سرمایه‌گذاران خارجی را بیشتر تأمین می‌کند (Shaymergenov, 2006: 15). این خط لوله از سوئی می‌توانست به جز ترکمنستان، گاز قزاقستان را نیز به سمت غرب انتقال دهد و از سوی دیگر گاز آذربایجان را به بازارهای ترکیه می‌رساند (Adeebfar, 2005: 100).

طرح این خط لوله با هدف اصلی شکستن انحصار روسیه مطرح شده بود؛ ولی در کنار آن، هدف دیگر آمریکا، یعنی منزوی کردن ایران را نیز مورد توجه قرار می‌داد. اما پرداختن به این طرح خالی از مشکل نبود. حضور مستقیم آمریکا در این پروژه، مخالفت شدید روسیه را در پی داشت. همچنین مشخص نبودن رژیم حقوقی دریای خزر و مشکلات زیست محیطی حاصل از عبور خط لوله از بستر دریا، مخالفت روسیه و نیز ایران را با این طرح برانگیخت (Olcott, 2006: 212). علاوه بر این موارد، اصرار آمریکا بر کنار گذاشتن ایران، باعث هزینه بالای این طرح شده و توجیه اقتصادی آن را زیر سوال می‌برد. در نهایت، اختلافات موجود بین ترکمنستان و آذربایجان نیز چالشی بر سر راه این طرح بود؛ به ویژه اینکه در همان زمان یک میدان گازی عظیم در شاه دنیز آذربایجان کشف شد. این اتفاق باعث شد که آذربایجان خواهان سهم ویژه‌ای در انتقال گاز از طریق این خط لوله شود. اما آذری‌ها نتوانستند بر سر میزان این سهم با نیازاف به توافق برسند (Roberts, 2004: 76). مجموع این عوامل باعث شد این طرح نیز به مدت چند سال از دستور کار طرفین خارج شود.

تغییرات به وجود آمده در راهبرد امنیت انرژی اتحادیه اروپا از سال 2009 و در پی بحران گازی روسیه و اوکراین، موجب شد خط لوله ماورای خزر نیز به عنوان بخشی از پروژه «کریدور جنوب»¹ مورد توجه اتحادیه اروپا قرار گیرد. کریدور جنوب شامل پروژه نابوکو، خط لوله ترانس آدریاتیک، خط لوله جریان سفید و پروژه خط لوله گاز ترکیه - یونان - ایتالیا است (Trend, 9/12/2010). به این ترتیب، خط لوله ماورای خزر در قالبی جدید مطرح شده و دوباره مورد توجه قرار گرفت.

در حال حاضر، با توجه به عزم کشورهای درگیر در این پروژه و نیز تمایل سرمایه‌گذاران خارجی، تنها مشکلات بر سر راه خط لوله ماورای خزر، مسائل زیست محیطی و نیز نامشخص بودن رژیم حقوقی

¹ South Corridor

دریای خزر است. در مورد مشکل اول، ترکمنستان در 28 فوریه 2011 کنفرانسی بین‌المللی را در مورد جنبه‌های زیست‌محیطی انتقال گاز از بستر دریای خزر برگزار کرد. هدف اصلی از برگزاری این کنفرانس، ایجاد اطمینان در مورد بی‌خطر بودن خط لوله ماورای خزر برای محیط زیست دریا بود (Trend, 28/2/2011). در مورد مشکل دوم نیز مقامات ترکمنستان استدلال می‌کنند از آنجا که خط لوله تنها از آب‌های سرزمینی دو کشور ترکمنستان و آذربایجان عبور می‌کند، نیاز به موافقت کشور دیگری نیست (Trend, 22/11/2010). به این ترتیب به نظر می‌رسد با توجه به شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی، خط لوله ماورای خزر در آینده‌ای نه چندان دور احداث شده و به بهره‌برداری خواهد رسید.

5- خط لوله چین:

چین در آستانه سده جدید، فعالیت‌هایش را در بخش انرژی آسیای مرکزی شدت بخشید. این امر بر مبنای دیپلماسی انرژی این کشور صورت گرفت که دربردارنده چند مولفه است: تلاش برای کاهش وابستگی به خلیج فارس، به عنوان منطقه تحت نفوذ آمریکا؛ برقراری روابط با تولیدکنندگانی که کمتر تحت تأثیر سیاست‌های آمریکا هستند؛ تلاش برای دستیابی به رابطه دوجانبه با تولیدکنندگان انرژی برای مراقبت از خود در مقابل نوسانات تولید؛ و تلاش برای تأمین انرژی از مسیرهای زمینی روسیه و آسیای مرکزی که سیطره دریایی آمریکا را بی‌اثر می‌کند (امامی میبیدی و اسماعیلی، 1387: 20).

ترکمنستان از جمله کشورهایی بود که به دلایل فوق مورد توجه چین قرار گرفت. دو کشور در سال 2006 به توافقی برای احداث یک خط لوله از ترکمنستان به چین دست یافتند که از ازبکستان و قزاقستان می‌گذرد. طول این خط لوله حدود 7000 کیلومتر پیش‌بینی شد که 188 کیلومتر آن در ترکمنستان، 530 کیلومتر در ازبکستان و 1300 کیلومتر در قزاقستان قرار دارد و گاز میدین آمودریا را به اورومچی در غرب چین منتقل می‌کند. بیش از 4500 کیلومتر آن نیز داخل خاک چین قرار داشته و غرب و شرق این کشور را به هم پیوند می‌دهد (Overland, 2009: 10).

هرچند در ابتدا از دید برخی از تحلیلگران پروژه‌ای با این وسعت دور از دسترس به نظر می‌رسید، اما این خط لوله در 14 دسامبر 2009 افتتاح شد. بر طبق برنامه، هنگامی که این خط لوله در سال 2013

به حداکثر ظرفیت خود برسد، سالانه 40 میلیارد متر مکعب گاز را انتقال خواهد داد (BBC, 14/12/2009). در اولین سال افتتاح این خط لوله، حدود 5/5 میلیارد متر مکعب گاز ترکمنستان از این طریق به چین منتقل شد (ایراس، 1389/6/3). همچنین در اوایل ماه مارس سال 2011، مقامات چین و ترکمنستان در مورد افزایش ظرفیت این خط لوله تا سقف 60 میلیارد متر مکعب در سال به توافق رسیدند (Trend, 2/3/2011).

6- خط لوله نابوکو:

همان‌طور که اشاره شد، خط لوله نابوکو بخشی از پروژه گسترده‌ای با نام «کریدور جنوب» است، که با هدف ارتقای امنیت انرژی اتحادیه اروپا مطرح شده است. شروع مذاکرات این پروژه در سال 2004 بود؛ اما در 13 ژوئیه 2009 با امضای کشورهای ترانزیت‌کننده و مصرف‌کننده (ترکیه، رومانی، مجارستان، بلغارستان و اتریش) وارد فاز جدیدی شد و به طور جدی مورد توجه جهانی قرار گرفت. وقوع بحران گازی زمستان 2009 بین روسیه و اوکراین، نقش اصلی را در تسریع روند مذاکرات این پروژه ایفا کرد. در مرحله اول، کشورهای آذربایجان، ترکمنستان، قزاقستان، عراق و مصر به عنوان منابع تأمین کننده گاز این پروژه در نظر گرفته شدند، که البته ایران به سرعت از آن کنار گذاشته شد (حیدری، 1388: 23-42). نخستین مرحله مناقصه این پروژه در اواخر آوریل 2010 برگزار شد و پیش‌بینی شد که این خط لوله 3300 کیلومتری تا سال 2015 به بهره‌برداری برسد. ظرفیت پیش‌بینی شده این خط لوله، سالانه 31 میلیارد متر مکعب است (ایراس، 1389/2/5). هرچند پیش از انجام توافقات در سال 2009، گاز ترکمنستان در این پروژه محوریت نداشت، ولی پس از ملاقات هیأتی بلند مرتبه از اتحادیه اروپا با مقامات ترکمنستان در عشق آباد در 9 و 10 آوریل 2008، اعلام شد که ترکمنستان آمادگی دارد 10 میلیارد متر مکعب گاز به پروژه نابوکو اختصاص دهد (Anceschi, 2008: 45). طبق برخی پیش‌بینی‌ها، اعلام می‌شد که انتقال گاز ترکمنستان از این مسیر 50 درصد ارزان‌تر از مسیر روسیه خواهد بود (کمالی، 1388: 26-29).

مشارکت ترکمنستان در پروژه نابوکو، به واسطه خط لوله‌ای خواهد بود که از زیر بستر دریای خزر، گاز این کشور را به آذربایجان انتقال دهد. به این ترتیب، در مرحله اول، احداث خط لوله ماورای خزر پیش‌شرط پیوستن ترکمنستان به نابوکو است. در حقیقت پس از آغاز بحث پروژه نابوکو، خط لوله ماورای خزر به عنوان بخشی از این پروژه مورد توجه قرار می‌گیرد (Trend, 13/5/2011). ترکمنستان تاکنون عزم جدی خود برای پیوستن به نابوکو را نشان داده است. به جز تلاش‌های این کشور برای احداث خط لوله ماورای خزر که مورد اشاره قرار گرفت، بردی‌محمداف در سال 2010 دستور ساخت خط لوله‌ای از شرق به غرب کشور را صادر کرد تا با انتقال گاز از میدان یولوتان - عثمان به ساحل دریای خزر، زمینه صادرات گاز ترکمنستان از زیر بستر دریا را فراهم کند (Culter, 2011b).

تحولات به وجود آمده در عرصه انرژی ترکمنستان، به ویژه کشف میدان گازی یولوتان - عثمان و همچنین کاهش چشمگیر صادرات گاز ترکمنستان به روسیه در پی بحران سال 2009 بین دو کشور، عمده‌ترین مسائلی بوده‌اند که اهمیت پروژه نابوکو را برای ترکمنستان و اهمیت گاز ترکمنستان را برای اروپا افزایش داده‌اند. معاون نخست‌وزیر ترکمنستان در نوامبر 2010 اعلام کرد که ترکمنستان می‌تواند 40 میلیارد متر مکعب گاز طبیعی خود را به خط لوله نابوکو اختصاص دهد (RFE-RL, 20/11/2010). هرچند به دلیل مشکلات سرمایه‌گذاری، تاریخ اجرای پروژه نابوکو تا سال 2013 و تاریخ افتتاح آن تا سال 2017 به تعویق افتاده است (Trend, 6/5/2011)، اما مشارکت ترکمنستان در این طرح می‌تواند مهمترین گام در تنوع مسیرهای انتقال گاز این کشور و کاهش وابستگی به خطوط انتقال گاز روسیه باشد. در حقیقت ترکمنستان با پیوستن به خط لوله نابوکو می‌تواند برای اولین بار به طور مستقیم و بدون واسطه روسیه گاز طبیعی خود را به بازارهای اروپا صادر کند.

7- خط لوله ساحلی دریای خزر¹:

روسیه از سال‌های آغازین هزاره جدید و در پی مطرح شدن گزینه‌هایی از قبیل خط لوله ماورای خزر و نابوکو برای انتقال گاز آسیای مرکزی به اروپا، درصدد برآمد تا به نحوی انحصار خود بر انتقال گاز از این

¹ Pre-Caspian Pipeline

منطقه را حفظ کند. از جمله طرح‌هایی که در این زمینه مورد توجه دولتمردان روس قرار گرفت، احداث خط لوله انتقال گاز قزاقستان - ترکمنستان - روسیه، موسوم به خط لوله ساحلی دریای خزر بود. پس از بحث و بررسی‌ها، موافقت اولیه جهت احداث این خط لوله در 12 مه 2007 و در جریان نشست سه جانبه روسای جمهور روسیه، قزاقستان و ترکمنستان حاصل شد. ظرفیت این خط لوله 40 میلیارد متر مکعب در سال در نظر گرفته شده بود که 30 میلیارد متر مکعب توسط ترکمنستان و 10 میلیارد متر مکعب توسط قزاقستان تأمین می‌شد. طول این خط لوله که بنا بود ساخت آن در سال 2009 آغاز شود، 1700 کیلومتر در نظر گرفته شده بود که 500 کیلومتر آن در ترکمنستان و 1200 کیلومتر در قزاقستان واقع می‌شد (ترکان، 1389: 81).

توافقنامه نهایی این خط لوله در 20 دسامبر 2007 در مسکو به امضای وزرای انرژی سه کشور رسید. همین امر خود نشان‌دهنده عدم تمایل جدی ترکمنستان و قزاقستان نسبت به پروژه یاد شده بود، زیرا موافقتنامه‌های مشابه معمولاً توسط روسای جمهور به امضا می‌رسد. مشکلات دیگری نیز در این موافقتنامه وجود داشت؛ از جمله اینکه مشخص نبود کدام ذخایر گازی ترکمنستان به این خط لوله اختصاص خواهد یافت. علاوه بر این، منابع مالی پروژه، شرایط صادرات، شرکت‌های مشارکت‌کننده و فرمول تعرفه و قیمت‌گذاری نیز در این موافقتنامه مشخص نشده بود (Horak & Sir, 2009: 48).

به این ترتیب، از همان ابتدا امید چندانی نسبت به احداث این خط لوله - حداقل در آینده‌ای نزدیک - وجود نداشت. به علاوه، جدی شدن بحث خط لوله نابوکو و اعلام تمایل رسمی ترکمنستان برای پیوستن به آن، موجب شد طرح خط لوله ساحلی دریای خزر از دستور کار دولت ترکمنستان خارج شود. به این ترتیب، پس از گذشت 4 سال، هنوز ساخت این خط لوله آغاز نشده و می‌توان گفت این طرح در عمل کنار گذاشته شده است.

8- خط لوله آگری¹:

خط لوله «اتصال دهنده آذربایجان – گرجستان – رومانی»، موسوم به خط لوله آگری، جدیدترین پروژه-ای است که ترکمنستان برای مشارکت در آن ابراز آمادگی کرده است. در جریان سفر بردی محمداف به رومانی در مه 2011، وی از تمایل کشورش برای پیوستن به این خط لوله خبر داد. در بیانیه مشترکی که توسط وی و ترایان باشسکو، رئیس جمهور رومانی، در پایان دیدار بردی محمداف صادر شد، بر اهمیت انتقال گاز ترکمنستان به اروپا، از طریق خطوط لوله نابوکو و آگری که جزو اولویت‌های رومانی هستند، تأکید شد. به علاوه، دو طرف بر ضرورت متنوع کردن مسیرهای صادرات و واردات انرژی خود و همکاری‌های بیشتر دوجانبه در زمینه انرژی تأکید کردند (Trend, 13/5/2011).

پروژه خط لوله آگری با هدف انتقال گاز مایع از آذربایجان به رومانی، از طریق ساحل دریای سیاه گرجستان طراحی شده است. کشورهای آذربایجان، رومانی، گرجستان و مجارستان روز 14 سپتامبر سال 2010 میلادی با امضای «اعلامیه باکو» در زمینه احداث این خط لوله به توافق رسیدند. بر اساس این پروژه، گاز مایع انتقال یافته به رومانی، در این کشور به گاز طبیعی تبدیل شده و سپس جهت تأمین نیازهای رومانی و دیگر کشورهای اروپایی مورد استفاده قرار خواهد گرفت. برای اینکه ترکمنستان بتواند در این طرح مشارکت کند، باید گاز طبیعی را از طریق خط لوله‌ای از بستر دریای خزر به آذربایجان منتقل کند تا از آنجا به اروپا منتقل شود. در واقع چنین طرحی در ارتباط مستقیم با پروژه نابوکو است که احداث خط لوله‌ای 300 کیلومتری از زیر دریای خزر را برای انتقال گاز ترکمنستان به غرب دریای خزر پیش‌بینی کرده بود (Trend, 25/5/2011).

خط لوله 300 کیلومتری یاد شده، در واقع همان خط لوله ماورای خزر است که می‌تواند به جز پروژه نابوکو، در پروژه آگری نیز مورد استفاده قرار گیرد. به این ترتیب آنچه در مرحله اول مورد نیاز است، توافق ترکمنستان و آذربایجان در مورد جزئیات همکاری در این پروژه است. در مرحله بعد، مطابق نظر بردی محمداف، انجام مذاکراتی که در آن آذربایجان و ترکمنستان یک طرف بوده و اتحادیه اروپا در

¹ AGRI (Azerbaijan – Georgia – Romania Interconnector)

طرف دیگر قرار داشته باشد، می‌تواند مهمترین گام در اجرایی شدن خط لوله آگری باشد (Culter, 2011c).

به این ترتیب، ترکمنستان اکنون سه پروژه مرتبط با یکدیگر (ماورای خزر، نابوکو و آگری) را در دستور کار دارد که زیربنای هر سه آنها، احداث خط لوله‌ای از زیر بستر دریای خزر است. از آنجا که هر سه این پروژه‌ها جهت افزایش امنیت انرژی اتحادیه اروپا طراحی شده، نه تنها تمایل ترکمنستان به یکی از آنها، مشارکتش در دیگری را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد، بلکه – آن‌گونه که بارها توسط طرف‌های اروپایی تأکید شده – این سه پروژه به نحوی مکمل یکدیگر هستند. با توجه به عزم دو طرف جهت اجرایی شدن این پروژه‌ها، به نظر می‌رسد در آینده‌ای نزدیک شاهد مشارکت عملی ترکمنستان در آنها خواهیم بود.

جمع‌بندی

با بررسی منابع انرژی ترکمنستان، مشخص می‌شود آنچه که موجب اهمیت راهبردی این کشور در معادلات جهانی انرژی شده، منابع گاز طبیعی این کشور است. ترکمنستان به عنوان یکی از مهمترین دارندگان گاز طبیعی، در ابتدای استقلال خود با مشکل عدم دسترسی به مسیرهای صادراتی مناسب برای انتقال گاز خود روبرو بود. روسیه نیز به نوبه خود به دلایل اقتصادی و نیز ژئوپلیتیک، تلاش داشت ترکمنستان را در زمینه انتقال انرژی به خود وابسته نگه دارد.

به دلایلی که در فصل سیاست خارجی ترکمنستان به آن‌ها اشاره شد، ترکمنستان در دوره نیازاف نتوانست به اهداف خود در زمینه تنوع مسیرهای انتقال انرژی جامه عمل بپوشاند. تنها موفقیت‌های نیازاف، ساخت خط لوله انتقال گاز به ایران و نیز امضای موافقتنامه با چین بود که اولی دارای ظرفیت قابل توجهی نبود و ساخت دومی نیز در زمان حیات نیازاف آغاز نشد. با اصلاحاتی که بردی‌محمداف در عرصه سیاسی و اقتصادی انجام داد، هم‌اکنون ترکمنستان با گزینه‌های متنوعی برای صادرات گاز خود روبروست که دست این کشور را در چانه‌زنی جهت کسب حداکثر منافع باز می‌کند. در مجموع، تلاش دو دهه ترکمنستان برای تنوع مسیرها و قطع وابستگی به مسکو و تلاش‌های متقابل روسیه برای حفظ کنترل خود بر انتقال انرژی از منطقه آسیای مرکزی و به ویژه ترکمنستان، جلوه ویژه‌ای به روابط دو کشور بخشیده است که در فصل بعد به طور مفصل مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت.

فصل چهارم:

تأثیر عامل انرژی بر روابط ترکمنستان با روسیه

فصول گذشته، زمینه لازم را برای ورود به بحث بررسی نقش انرژی در روابط دو جانبه ترکمنستان و روسیه فراهم کرد. همان‌طور که در فصل‌های اول و دوم مطرح شد، روابط خارجی هر کشور بیش از هر چیز از اصول و روندهای حاکم بر سیاست خارجی آن کشور و تحولات رخ داده در آن تأثیر می‌پذیرد. سیاست خارجی کشورها نیز به نوبه خود متأثر از شرایط داخلی و بین‌المللی است که آن کشور با آن روبروست. به این ترتیب، بررسی روابط دو کشور خاص با یکدیگر، باید با نگاهی ویژه به روندهای حاکم بر سیاست خارجی آن‌ها و تحولات آن صورت پذیرد.

از سوی دیگر، در هنگام بررسی نقش و تأثیر عاملی خاص مانند انرژی بر روابط دو کشور، نقطه تمرکز تحلیل باید بر تعاملات آن دو کشور در آن حوزه خاص و نیز همکاری‌ها، رقابت‌ها و منازعات احتمالی مرتبط با آن قرار گیرد. همان‌گونه که در فصل سوم مشاهده شد و در فصل‌های دیگر نیز کم و بیش مورد تأکید قرار گرفت، عامل انرژی، به خصوص در منطقه‌ای راهبردی مانند آسیای مرکزی، عرصه بالقوه‌ای است که در چارچوب آن هم همکاری و هم رقابت امکان‌پذیر است. در حقیقت، وجود عاملی راهبردی در منطقه‌ای راهبردی، اهمیت تحلیل نقش آن را دوچندان می‌کند.

علاوه بر موارد فوق، در نظر داشتن ماهیت ویژه روابط ترکمنستان و روسیه - با توجه به پیوستگی تاریخی آن‌ها در چارچوب امپراتوری تزاری و سپس اتحاد شوروی - بعد جدیدی را به تحلیل می‌افزاید و روابط این دو کشور را از روابط معمول کشورهای مستقل در عرصه بین‌المللی متمایز می‌کند. در حقیقت، توجه به نقش ساختارهای وابسته اقتصادی و سیاسی و عواملی که در طول سالیان موجب تداوم وابستگی ترکمنستان به روسیه شده‌اند، نقش مهمی را در فهم صحیح روابط این دو کشور ایفا می‌کند. در ارتباط با بحث این پژوهش، مهمترین ساختار این‌چنینی، خطوط انتقال انرژی بازمانده از شوروی است که از زمان فروپاشی اتحاد، در اختیار فدراسیون روسیه قرار گرفته است.

در فصل حاضر، با توجه به مسائل فوق و بر اساس مطالب مطرح شده در فصول پیشین، نقش عامل انرژی در روابط ترکمنستان و روسیه مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در این راستا، در سیری تاریخی و از زمان استقلال ترکمنستان، این موضوع مورد مطالعه قرار گرفته تا در نهایت چارچوبی کلی برای درک

تأثیر عامل انرژی بر روابط دو کشور فراهم آید. با بررسی روابط دو کشور در حوزه مذکور، می‌توان از نظر تاریخی سه دوره را از یکدیگر تفکیک کرد. دوره اول از زمان استقلال ترکمنستان در اکتبر 1991 آغاز شده و تا سال 2000 ادامه می‌یابد. مجموع تحولات رخ داده در این سال، روابط دو کشور را وارد مرحله جدیدی می‌کند که تا سال 2004 به طول می‌انجامد. در نهایت، دوره سوم روابط دو کشور از سال 2004 شروع می‌شود که تاکنون نیز ادامه دارد. در این فصل، ضمن اشاره به دلایل این تقسیم‌بندی، روابط دو کشور در این سه دوره بررسی شده و یک جمع‌بندی کلی از نقش عامل انرژی در این رابطه ارائه خواهد شد.

بخش نخست:

روابط ترکمنستان با روسیه از سال 1991 تا سال 2000

این دوره که در واقع از هنگام استقلال ترکمنستان در 27 اکتبر 1991 آغاز شده و در طول دهه 1990 ادامه می‌یابد را می‌توان دوره کشمکش و زورآزمایی نام نهاد. برای ورود به بحث روابط دوجانبه روسیه و ترکمنستان در این دوران، اشاره مجدد به برخی مطالب مطرح شده در فصول پیشین، به عنوان مقدمه ضروری است.

در دوران اتحاد شوروی، مطابق نقشی که توسط مرکز اتحاد برای ترکمنستان تعریف شده بود، این کشور تولیدکننده مواد خام بود. تولید پنبه از همان آغاز سهم عمده‌ای در تولید کلی این کشور داشت، ولی بعد از جنگ جهانی دوم که منابع هیدروکربن ترکمنستان کشف شدند، پایه‌های صنایع اساسی این کشور با تمرکز بر بخش‌های سوخت و انرژی ریخته شد. از ابتدای استقلال ترکمنستان، این منابع عظیم انرژی باعث ایجاد نوعی انگیزه خوداتکایی و تلاش برای توسعه اقتصادی در مسیری خاص و مجزا شد. در همین ارتباط، در جنبه داخلی تلاش برای اصلاحات اقتصادی تدریجی آغاز شد (Canzi, 2004: 162). در سال 1993، نیازاف برنامه‌ای با نام «ده سال شکوفایی»¹ را معرفی کرد که هدف آن، برطرف کردن مشکلات اساسی اقتصادی و اجتماعی ترکمنستان تا پایان سال 2002 بود. پس از مدت کوتاهی – به دلیل مشکلات پیش آمده در اجرای برنامه – نام آن به «ده سال ثبات»² تغییر کرد. منبع اصلی در نظر گرفته شده برای برنامه‌های اقتصادی نیازاف، درآمدهای بخش انرژی بود؛ چنانکه در سال 2000 و با بهبود نسبی درآمدهای گازی ترکمنستان، برنامه جامعی با نام «قرن طلایی ملت ترکمن»³، شامل 10 بخش مجزا طراحی شد که هرکدام یک دوره ده ساله را پوشش می‌داد. در چارچوب این برنامه، راهبرد اقتصادی دولت برای دوره 2000 تا 2010، شامل پیش‌بینی درآمدهای فراوان گازی و وام‌های خارجی و در نتیجه افزایش چشمگیر نرخ توسعه اقتصادی بود (Bohr, 2003: 16).

¹ Ten Years of Prosperity

² Ten Years of Stability

³ The Golden Century of Turkmen Nation

برنامه‌های اجتماعی دولت ترکمنستان نیز بیش از هر چیز بر درآمدهای پیش‌بینی شده بخش انرژی متکی بود. بر اساس برنامه‌های طرح‌ریزی شده توسط نیازاف، گاز، برق و آب برای همه شهروندان رایگان بود و دولت هزینه‌ای بابت این‌گونه خدمات دریافت نمی‌کرد. در عوض، بر خلاف روند غالب در بیشتر جمهوری‌های سابق شوروی، دولت کنترل قیمت‌ها را در دست گرفت و بخش‌های کلان اقتصاد، به ویژه انرژی از برنامه خصوصی‌سازی کنار گذاشته شد تا با تمرکز درآمدهای آن در دست دولت، منابع مورد نیاز برای برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی مذکور تأمین شود (Pomfret, 2001: 167).

در جنبه بین‌المللی، راهبرد متمایز ترکمنستان بیش از هرچیز در موضع این کشور نسبت به جامعه کشورهای مشترک‌المنافع بازتاب یافت. بر این اساس، ترکمنستان موضع محتاطانه‌ای نسبت به این جامعه اتخاذ کرد که این موضع پس از مدتی و با آغاز بحث‌های مربوط به بی‌طرفی ترکمنستان، تشدید نیز شد. همان‌طور که در فصل دوم اشاره شد، تکیه بر درآمدهای بخش انرژی، خود یکی از مهمترین عوامل اتخاذ سیاست بی‌طرفی توسط ترکمنستان بود. در حقیقت می‌توان گفت ترکمنستان از همان ابتدا در تلاش برآمد تا ترتیبات پیشین را کنار گذاشته و مسیر خود را بی‌پیماید. به عبارتی، از دید رهبران ترکمنستان، استقلال واقعی برابر با عدم وابستگی به منابع خارجی قدرت بود (Anceschi, 2008: 37). تأکید اصلی سیاست خارجی ترکمنستان در این دوره بر «بی‌طرفی» و برقراری «روابط دوجانبه» بود.

تحولات فوق‌مقارن با زمانی بود که روسیه با غلبه گفتمان اروآتلانتیک‌گرایی بر دستگاه سیاست خارجی‌اش در پی ترویج چندجانبه‌گرایی و پیوندهای چندجانبه در میان کشورهای مشترک‌المنافع بود. به بیان دیگر، از آنجا که اولویت سیاست خارجی روسیه به رابطه با غرب اختصاص داشت، جمهوری‌های سابق شوروی می‌بایست در زمینه امنیت و مسائل اقتصادی و سایر موارد به خود متکی بوده و از طریق پیوندهای چندجانبه امنیتی و اقتصادی، مسیر پیش روی خود را هموار می‌ساختند. این روند باعث شد در عمل، روابط خارجی این دو کشور در جهاتی مخالف یکدیگر توسعه یابد.

اما به هر حال وابستگی‌های پیشین مانع از این شد که روابط دو کشور به طور کامل محدود شود. نمونه این امر، مجموعه قراردادهایی بود که در حوزه دفاعی، راهبردی و حفاظت از مرزها بین دو کشور به امضا رسید و در فصل دوم مورد اشاره قرار گرفت. امضای موافقتنامه تابعیت مضاعف اتباع روس در

ترکمنستان نیز از دیگر نمونه‌های قابل اشاره است. اما آنچه در رابطه با بحث این پژوهش دارای اهمیت است این است که قراردادهای اقتصادی و به ویژه، قراردادهای مرتبط با حوزه انرژی در این میان جایی نداشتند. در حقیقت به نظر می‌رسد در ابتدای فروپاشی، موضوع انتقال انرژی حوزه دریای خزر همچنان برای روسیه به عنوان «مسئله‌ای داخلی» مطرح بود. انحصار خطوط انتقال انرژی به تقویت این باور کمک می‌کرد.

در این دوره، منابع انرژی آسیای مرکزی همچنان به عنوان منبع تغذیه کشورهای غرب روسیه و به ویژه اوکراین مورد استفاده قرار می‌گرفت و روسیه سعی می‌کرد تا از آن برای تنظیم روابط کشورها در چارچوب جامعه مشترک‌المنافع استفاده کند. در همین راستا، روسیه در اکتبر 1993 اعلام کرد که ترکمنستان نمی‌تواند از خطوط لوله این کشور برای فروش گاز به اروپا استفاده کند، ولی در عوض می‌تواند بیش از گذشته به دولت‌های سابق شوروی گاز بفروشد. اما در این جمهوری‌ها مشکل مالی وجود داشت و بدهی آن‌ها به ترکمنستان روز به روز بیشتر می‌شد. همین امر باعث شد ترکمنستان در نوامبر 1994 تحویل گاز به اوکراین را به حال تعلیق درآورد (Sir, 2006: 136-137).

در حقیقت، میزان گاز فروخته شده به اوکراین و جمهوری‌های قفقاز جنوبی، نمی‌توانست شکافی را که بر اثر قطع صدور گاز به اروپا به وجود آمده بود پر کند. مشکلات ناشی از قطع یارانه‌های مسکو نیز مهمترین دلیل مشکلات اقتصادی کشورهای سابق اتحاد در سال‌های اولیه استقلالشان بود. اوکراین به تنهایی بابت گاز دریافتی از ترکمنستان در سال 1993، بیش از 700 میلیون دلار به ترکمنستان بدهکار بود. چنین بدهی‌هایی در میان کشورهای دیگری از جمله گرجستان و ارمنستان نیز وجود داشت (Preyger & Omelchenko, 2007: 122-123). یکی از دلایل عمده این وضعیت، سیاست‌های دوگانه روسیه در خارج نزدیک بود که از سویی بر واگذاری نقش خود در منطقه به ترتیبات چندجانبه میان خود کشورها تأکید می‌کرد و از سوی دیگر، در پی حفظ کنترل بر تعاملات انرژی منطقه بود. به این ترتیب، همان‌طور که مشاهده می‌شود، به وجود آمدن بحران در اقتصاد کشورهای منطقه و نیز روابط آن‌ها با یکدیگر دور از ذهن نبود.

اما واقعه فوق جنبه دیگری نیز داشت، به این معنی که می‌توان آن را نقطه شروعی برای تلاش‌های استقلال‌طلبانه ترکمنستان در مقابل روسیه قلمداد کرد. این وقایع باعث شد بحث خطوط لوله جایگزین از سوی ترکمنستان به شکلی جدی‌تر دنبال شود. به موازات این امر، مشاهده می‌شود که روسیه در همان سال به طور رسمی بر ادامه نقش خود در تأمین نیازهای انرژی منطقه تأکید می‌کند و اهمیت جلوگیری از حضور کشورهای غربی در حوزه‌های نفتی و دیگر منابع انرژی آسیای مرکزی و پیرامون روسیه را متذکر می‌شود (کولایی، 1376 الف، ص 147). این خود گواه روشنی بر جدی بودن اهداف مسکو در رابطه با انرژی منطقه بود.

کمتر از یک سال پس از این واقعه، صادرات گاز ترکمنستان به اوکراین با تلاش نهادهای مالی بین-المللی و کمک آن‌ها و نیز نقش فعال روسیه از سر گرفته شد. اما ایفای این نقش فعال توسط روسیه، در سال 1996 و با روی کار آمدن طرفداران دیدگاه اوراسیاگرایی به رهبری پریماکف، نمود بارزتری یافت. روسیه از این زمان روابط دوجانبه و چندجانبه را در کنار هم مورد توجه قرار داد؛ یعنی تقویت روابط دوجانبه با هر یک از جمهوری‌های سابق اتحاد و نیز توجه به بازتدوین استراتژی همگرایانه جامعه مشترک‌المنافع (کولایی، 1384: 18). این امر می‌توانست برای ترکمنستان که در پی برقراری روابط دوجانبه بود، یک فرصت تلقی شود.

تحول دیگری نیز در سال 1996 رخ داد و آن تغییر در نوع قراردادهای صادرات گاز ترکمنستان از طریق روسیه بود. تا سال 1996 گازی که توسط شرکت گازپروم از وزارت نفت و گاز ترکمنستان خریداری می‌شد، بر اساس یک سری قراردادهای کوتاه مدت بود که هیچ یک از دو طرف را راضی نمی‌کرد. دولت روسیه به شدت در پی آن بود تا قراردادی بلند مدت با ترکمنستان به امضا برسد و همچنین به تفاهم‌نامه‌ای در مورد یک «اقدام مشترک»¹ دست یابد که بر اساس آن روسیه حق انتقال گاز ترکمنستان را پیدا کند. شخص بوریس یلتسین بسیار برای دستیابی به چنین موافقتنامه‌ای تلاش کرد و در مذاکرات با طرف ترکمن، سعی داشت با استفاده از اهرم‌های تشویقی گوناگون، ترکمنستان را به امضای قرارداد راضی کند (Olcott, 2006: 223).

¹ Joint Venture

در نهایت، در نوامبر 1995 قراردادی در این زمینه بین دو کشور به امضا رسید. بر اساس این قرارداد، شرکتی به نام «ترکمن - روس گاز»¹ ایجاد شد که 45 درصد سهم آن در اختیار گازپروم روسیه، 4 درصد در اختیار شرکت ایترا² و 51 درصد در اختیار شرکت نفت و گاز ترکمنستان³ بود. از آن تاریخ، شرکت مذکور تمام صادرات گاز ترکمنستان به کشورهای مشترک‌المنافع را تحت کنترل خود درآورد. مهمترین دریافت‌کننده این گاز نیز اوکراین بود که حدود 80 درصد صادرات گاز ترکمنستان را به خود اختصاص می‌داد (Canzi, 2004: 174). اما این قرارداد چندان دوام نیافت و در ژوئن 1997 به طور یک طرفه توسط ترکمنستان لغو شد.

دلایل لغو این قرارداد، از سویی به ماهیت خود قرارداد و از سوی دیگر به تأخیرهای پیش آمده در پرداخت قیمت گاز بازمی‌گشت. بر اساس این قرارداد، شرکت ایترا مسئولیت بازاریابی گاز ترکمنستان را بر عهده داشت و به ازای صادرات هر 1000 متر مکعب گاز، 42 دلار به دولت ترکمنستان پرداخت می‌کرد. 47 درصد از این مبلغ به صورت نقدی و بقیه به صورت تجارت پایاپای⁴ بود. اما این میزان و نحوه پرداخت، بدتر از ترتیبات قبلی بود و درآمد کمتری را برای ترکمنستان به همراه داشت (Olcott, 2006: 223-224). از سوی دیگر، مشکلات اقتصادی کشورهای مشترک‌المنافع همچنان ادامه داشت و این امر موجب تأخیر در پرداخت مبالغ توافق شده به ترکمنستان می‌شد. این تأخیرها به نحوی بود که در مارس 1997، بدهی‌های گرجستان و اوکراین به 1/5 میلیارد دلار رسید (Sir, 2006: 137). در حقیقت دولتمردان ترکمنستان نیازی نمی‌دیدند گازی را صادر کنند که هیچ کس بهای آن را پرداخت نمی‌کند.

قطع دوباره صادرات گاز ترکمنستان اثری بسیار منفی بر تولید گاز این کشور شد. در پی قطع صادرات در سال 1994، میزان تولید این کشور به نصف کاهش پیدا کرده بود. در سال 1997 این افت تولید بیشتر شد و تا سال بعد از آن، ترکمنستان تنها حدود 10 میلیارد متر مکعب گاز تولید کرد که فقط پاسخگوی نیازهای داخلی بود. به این ترتیب، ترکمنستان با بحرانی اقتصادی و کسری بودجه‌ای مواجه

¹ TurkmenRosgas

² Itera

³ Turkmenneftgas

⁴ Barter Trade

شد که علت اصلی آن، سیاست‌های انحصارطلبانه روسیه در مورد گاز این کشور بود. این وضعیت موجب به وجود آمدن نگرشی منفی نسبت به روسیه در میان دولتمردان ترکمنستان شد، به گونه‌ای که نیازاف مسکو را به دنبال کردن جاه‌طلبی‌های دوران شوروی متهم کرد (Kandiyoti, 2008: 83).

فشارهای وارد شده بر اقتصاد ترکمنستان، در نهایت ترکمنستان را وادار کرد تا برای از سرگیری صادرات گاز با اوکراین وارد مذاکره شود. البته واضح بود که برای به نتیجه رسیدن مذاکرات، حضور روسیه نیز لازم است. در حقیقت، هرچند نیازاف مایل بود که قرارداد جدید، به صورت مستقیم میان دولت ترکمنستان و دولت اوکراین منعقد شود، اما پیوندهای محکمی که شرکت ایترا با گازپروم برقرار کرده بود و فشار گازپروم بر ترکمنستان، مانع از این امر شد. گازپروم معتقد بود در صورتی که ترکمنستان خواهان پرداخت منظم قیمت گاز از سوی اوکراین است، باید واسطه‌گری ایترا را بپذیرد، زیرا سران این شرکت بهتر از هر کس دیگری می‌توانند دولتمردان اوکراین را وادار به پرداخت به موقع هزینه‌ها کنند (Global Witness, 2006: 34-35).

به هر حال، پس از مذاکرات بسیار، در نهایت قراردادی در دسامبر 1998 به امضا رسید که بر اساس آن، اوکراین سالانه 20 میلیارد متر مکعب گاز از ترکمنستان خریداری می‌کرد. مبلغ توافق شده در قرارداد، حتی از موافقتنامه قبلی نیز بدتر بود، زیرا به ازای هر 1000 متر مکعب گاز، تنها 36 دلار نصیب ترکمنستان می‌شد. شرکت‌های گازپروم و ایترا در این قرارداد نیز نقشی کلیدی داشتند و وظیفه انتقال گاز ترکمنستان بر عهده این دو شرکت بود (Anceschi, 2009: 87).

به این ترتیب، هرچند شرایط مالی قرارداد برای ترکمنستان خوشایند نبود، اما در آن اوضاع و احوال، این قرارداد می‌توانست برای هر سه کشور درگیر در آن به نوعی رضایت‌بخش باشد. بر اساس قرارداد مذکور، ترکمنستان صادرات گاز خود را از سر می‌گرفت و میزانی از درآمد به اقتصاد این کشور تزریق می‌شد. اوکراین نیز می‌توانست موقتاً از بابت تأمین نیازهای انرژی خود آسوده خاطر باشد. اما در این میان، نفع‌برنده اصلی روسیه بود که سلطه اقتصادی خود را بر دو کشور خارج نزدیک خود تحکیم می‌کرد.

اما مجموع تحولات یادشده، در کنار بحران اقتصادی سال 1998 روسیه که بر پرداخت هزینه‌های صادرات گاز به ترکمنستان موثر بود، تأثیری بسیار منفی بر اقتصاد ترکمنستان بر جای گذاشت. هرچند آمارهای دقیقی از وضعیت اقتصادی ترکمنستان در آن سال‌ها موجود نیست و منابع دولتی این کشور نیز معمولاً آمار قابل اعتمادی را در این رابطه اعلام نمی‌کنند، اما مطابق برآوردهای نهادهای مالی بین‌المللی، ترکمنستان در سال 1998 با کسری چشمگیری در تراز پرداخت‌ها مواجه شد. شدت مشکلات اقتصادی به وجود آمده در این کشور به حدی بود که این کسری تا سه سال بعد از آن نیز ادامه یافت (Gleason, 2003: 102).

چالش‌های مداوم با روسیه و کشورهای مشترک‌المنافع بر سر انتقال گاز و مشکلات اقتصادی که ترکمنستان در اثر این چالش‌ها به آن دچار شد، موجب شدت یافتن تلاش این کشور برای احداث خطوط لوله جایگزین شد. در این راستا، مهمترین تحولی که در این دوره رخ داد، افتتاح خط لوله کرپژ-کردکوی در سال 1997 بود. هرچند همان‌طور که اشاره شد، این خط لوله دارای ظرفیت بالایی نیست، اما از این جهت حائز اهمیت بود که ترکمنستان را به اولین کشوری از جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی تبدیل کرد که یک خط لوله غیر روسی تأسیس کرده و انحصار روسیه را به چالش می‌کشید. در حقیقت، ترکمنستان با افتتاح این خط لوله عزم خود را برای رهایی از سلطه مسکو به روسیه و نیز بقیه کشورهای جهان نشان داد.

اثبات این انگیزه از سوی ترکمنستان، مهمترین عاملی بود که کشورهای غربی را به فکر توسعه روابط با ترکمنستان در بخش انرژی انداخت. این امر، در کنار نگرانی آمریکا از افزایش نقش ایران در تعاملات انرژی منطقه، موجب شد آمریکا در سال 1999 طرح خط لوله «ماورای خزر» را مطرح کند. اگر خط لوله کرپژ-کردکوی، به جهت ظرفیت اندکش تهدیدی جدی علیه منافع روسیه به شمار نمی‌رفت، اما حضور آمریکا در منطقه خارج نزدیک روسیه، چه از جنبه سیاسی و امنیتی و چه از جنبه اقتصادی - با توجه به تهدید انحصار صادرات گاز روسیه به اروپا - زنگ خطری جدی برای دولتمردان روسیه بود. به نظر می‌رسید مجموعه این تحولات، سرآغاز دوره‌ای جدید در روابط روسیه و ترکمنستان است. وقایع آتی و به ویژه به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در روسیه در پاییز 1999 این نظر را تأیید کرد.

در مجموع می‌توان گفت با توجه به محدودیت زیرساخت‌های ترکمنستان و انحصار انتقال گاز توسط روسیه، ترکمنستان در دوره اول نقشی منفعلانه و پیرو سیاست‌های روسیه داشت. تمام تلاش‌های ترکمنستان برای کسب منافع بیشتر، آنجا که به دیوار بلند محدودیت گزینه‌های انتقال می‌رسید، متوقف می‌شد. اوراسیاگرایی روسیه هم هرچند در ابتدا چشم‌انداز روابط مثبت دوجانبه را برای ترکمنستان مطرح کرد، ولی در عمل مشخص شد که این عطف توجه روسیه به ترکمنستان لزوماً به معنای برقراری روابط برابر نیست. در نهایت، نخستین عوامل دگرگونی این شرایط از دو جنبه درونی (تلاش‌های ترکمنستان و به ویژه برقراری روابط حسنه با ایران) و بیرونی (قصد آمریکا مبنی بر پایان دادن انحصار روسیه بر انتقال گاز) نشأت گرفت.

بخش دوم:

روابط ترکمنستان با روسیه از سال 2000 تا سال 2004

شروع این دوره جدید را در حقیقت باید از اواخر سال 1999 و پیش از هر چیز، نتیجه اقداماتی دانست که روسیه در مقابل تهدید پروژه ماورای خزر انجام داد. این پروژه، علاوه بر تهدید منافع امنیتی روسیه در حوزه دریای خزر و نیز تهدید انحصار روسیه در عرضه گاز به اروپا، چالشی در مقابل برنامه‌های گازپروم در راستای احداث خطوط لوله جدید نیز بود؛ زیرا گازپروم در همان زمان مشغول بررسی احداث یک خط لوله گاز از زیر بستر دریای سیاه بود که «جریان آبی»¹ نام گرفته بود. توافقی‌های اولیه در مورد خط لوله جریان آبی، در سال 1997 بین روسیه و ترکیه حاصل شده بود و هدف، ساخت خط لوله‌ای بود که از زیر بستر دریا، گاز طبیعی را از سواحل دریای سیاه روسیه به بندر سامسون و از آنجا به آنکارا منتقل کند. ظرفیت این خط لوله، 16 میلیارد متر مکعب در سال در نظر گرفته شده بود و موافقتنامه امضا شده بین دو کشور، یک دوره 25 ساله را در بر می‌گرفت (Bacik, 2001: 88-89).

در مقابل تهدید پروژه ماورای خزر، از یک سو دوما روسیه در دسامبر 1999 مجموعه‌ای شامل کاهش مالیات‌ها و نیز اقدامات تشویقی دیگر را به پروژه ماورای خزر اختصاص داد. دولتمردان روسیه قصد خود برای متوقف کردن پروژه ماورای خزر را مخفی نمی‌کردند و معتقد بودند انتقال گاز ترکمنستان به ترکیه و سپس به بالکان و اروپای شرقی، به معنی از دست رفتن این بازارها برای روسیه است. بنابراین آن‌ها از دوما خواستند تا حتی به قیمت در تنگنا قرار گرفتن بودجه روسیه، از طرح جریان آبی حمایت کند. از سوی دیگر، روسیه در تلاش برای بی‌علاقه کردن ترکمنستان به خط لوله ماورای خزر، پیشنهاد افزایش صادرات گاز ترکمنستان به روسیه از طریق امضای قراردادهای بلندمدت را مطرح کرد (Jonson, 2001: 103).

در واقع می‌توان گفت مجموعه شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی، در نهایت روسیه را مجبور کرد تا به ترکمنستان به عنوان یک «طرف قرارداد» با شرایط و منافع مشخص، و نه صرفاً منبعی برای تأمین منافع و

¹ Blue Stream

تحمیل اراده خود نگاه کند. اما فارغ از بحث خطوط لوله جایگزین و ورود بازیگران جدید به صحنه انرژی ترکمنستان (ایران و آمریکا)، آغاز این دوره جدید مقارن با زمانی بود که رژیم ترکمنستان کم و بیش از نظر داخلی تحکیم یافته و شروع به بازنگری در روابط خود بامحیط پیرامون و عرصه بین المللی کرد. طبیعی بود که پیش از هر مورد دیگری، با توجه به پیوندهای گوناگون موجود، روابط با روسیه مورد بازنگری و ارزیابی مجدد قرار گیرد.

در همین راستا، شاهد بودیم که با انقضای قرارداد همکاری نظامی با روسیه در دسامبر 1999، این قرارداد مورد تمدید قرار نگرفت و حضور نظامی روسیه در ترکمنستان به پایان رسید. در مورد حفاظت از خطوط مرزی نیز به همین ترتیب، قراردادهایی که در سال های 1992 و 1993 برای حفاظت مشترک از مرزها امضا شده بود در 20 مه 1999 با اعلام وزارت خارجه ترکمنستان لغو شد (Sir, 2006: 134-135). البته باید توجه داشت که وضعیت ترکمنستان به عنوان یک کشور بی طرف، زمینه حقوقی این اقدامات را از قبل فراهم کرده بود، اما این زمینه در هنگام نیاز و در آن مقطع خاص مورد استفاده قرار گرفت. می توان گفت ترکمنستان نیز در این هنگام به این باور و اعتماد به نفس رسیده بود که خود را در روابط با روسیه به عنوان یک شریک و طرف قرارداد ببیند.

اما می توان گفت عاملی که در دوره جدید بیش از هرچیز بر روابط ترکمنستان و روسیه تأثیر گذاشت و موجب تحول در این روابط شد، انتخاب ولادیمیر پوتین به ریاست جمهوری روسیه بود. همان طور که در فصل سوم مشاهده شد، روی کار آمدن پوتین با ورود نگرش های عمل گرایانه به سیاست خارجی روسیه و نیز بازتدوین راهبرد این کشور در منطقه خارج نزدیک همراه بود. رهنامه سیاست خارجی روسیه که در سال 2000 توسط پوتین ارائه شد، تعریف روشنی از منافع روسیه در حوزه خزر داشت. به علاوه، همکاری چندجانبه در آسیای مرکزی، دیگر صرفاً بر چارچوب جامعه مشترک المنافع متمرکز نبود. مهمتر اینکه از آن پس یک دیپلماسی دوجانبه منسجم و مدبرانه، در کنار چندجانبه گرایی مورد توجه قرار گرفت (Anceschi, 2009: 117).

پوتین در آوریل 2000 در شورای امنیت روسیه اعلام کرد که روسیه باید در منطقه خزر فعال تر شود. برنامه مورد نظر او، حضور بیشتر روسیه در استخراج منابع انرژی خزر و نیز هماهنگی همه جانبه

سیاست‌ها میان وزارتخانه‌ها و شرکت‌ها بود. در همین راستا، سمت نمایندگی رئیس‌جمهور در منطقه خزر ایجاد شد. مسئولیت این نماینده، هماهنگی سیاست‌ها و همچنین نظارت بر تمام مسائل سیاست خارجی مرتبط با منطقه، از جمله تنظیم رژیم حقوقی دریای خزر بود (Jonson, 2001: 103).

علاوه بر این موارد، عامل دیگری نیز به طور غیرمستقیم بر روابط روسیه و دولت‌های آسیای مرکزی تأثیر گذاشت و آن این بود که به قدرت رسیدن پوتین، آغازگر نفوذ جنبه‌هایی از اقتدارگرایی در عرصه داخلی روسیه بود. این عامل، خود به خود باعث نزدیکی رهبران اقتدارگرای آسیای مرکزی (از جمله ترکمنستان) به روسیه شد. واضح است که همکاری با یک دولت اقتدارگرا یا حداقل بی‌تفاوت نسبت به مسائلی چون دموکراسی و آزادی‌های سیاسی، برای این رهبران بر همکاری با دولت‌های غربی که گاه و بیگاه تمایلات دموکراتیک و حقوق بشری خود را بروز می‌دهند ترجیح داشت.

در کنار این موارد، همان‌طور که اشاره شد، با روی کار آمدن پوتین اهداف اقتصادی جایگاه مهمی در دستور کار روسیه در خارج نزدیک یافتند که این امر بر روابط روسیه با کشورهای منطقه در بخش انرژی موثر بود. از این زمان مباحث مربوط به اقتصاد و انرژی به مهمترین موضوع در روابط دوجانبه روسیه و ترکمنستان تبدیل شد؛ چنانکه از بین بیش از 90 سند بین‌حکومتی، بین‌دولتی و بین‌مجلسی که در نیمه‌ی اول دهه 2000 برای تنظیم تعاملات مشترک دو طرف به امضا رسید، بیشتر آن متعلق به بخش سوخت و انرژی بود (Iniutin, 2006: 31).

به هر حال، تحت تأثیر مجموعه این عوامل، روند حاکم بر روابط ترکمنستان و روسیه تغییر یافت. در پی ابراز تمایل پوتین به افزایش واردات گاز از ترکمنستان، در جریان بازدید وی از ترکمنستان در مه 2000 تفاهم‌نامه‌ای در زمینه انرژی به امضای دو طرف رسید. مطابق این تفاهم‌نامه، واردات گاز روسیه از ترکمنستان سالانه 10 میلیارد متر مکعب افزایش می‌یافت تا در سال 2004 به 60 میلیارد می‌رسید. این قرارداد، یک قرارداد بلندمدت بود که دوره‌ای 30 ساله را در بر می‌گرفت. اما از آنجا که توافق بر سر قیمت‌ها حاصل نشد، مبلغ و نحوه پرداخت‌ها به مذاکرات بعدی موکول شد (Jonson, 2006: 105).

در تلاش برای رسیدن به توافقی مطمئن با ترکمنستان، پوتین در جریان مذاکراتی که در ژانویه 2002 با نیازاف داشت، پیشنهاد کرد کارتلی گازی با حضور روسیه، ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان

شکل بگیرد تا موازنه عرضه و تقاضای گاز طبیعی را حفظ کرده و منافع مصرف‌کنندگان در روسیه و کشورهای آسیای مرکزی را تأمین کند. طبق نظر پوتین، این اتحاد گازی چهارجانبه از سیاست «مسیر صادراتی واحد» - یعنی همان شبکه متحد خط لوله آسیای مرکزی - استفاده خواهد کرد. اما این تلاش روسیه، که آشکارا در پی کنترل مسیرهای انتقال گاز آسیای مرکزی بود، با موفقیت همراه نشد (Nygren, 2008a: 205).

مذاکرات گازی ترکمنستان و روسیه در سال 2002 شدت بیشتری یافت. در سپتامبر این سال، روسیه پیشنهادی جهت امضای یک قرارداد 15 ساله ارائه داد که از سال 2005 آغاز می‌شد. اما باز هم دو کشور در رسیدن به توافقی بر سر قیمت ناکام ماندند. مقام‌های ترکمن بر این عقیده بودند که قیمت گاز نباید از 45-44 دلار به ازای هر 1000 متر مکعب کمتر باشد. این در حالی بود که روس‌ها به دنبال قیمتی در حدود 33-32 دلار بودند. از نظر طرف ترکمن، فروش گاز به قیمتی بالاتر کاملاً منطقی بود، زیرا روسیه گاز خود را به سه برابر این قیمت به کشورهای اروپایی می‌فروخت (Jonson, 2006: 105).

اما در نهایت مذاکرات دو طرف به نتیجه رسید و در 10 آوریل 2003، قراردادی که در حقیقت وجه مشخصه دوره دوم روابط ترکمنستان و روسیه است، در مسکو به امضای طرفین رسید. این قرارداد که ناظر بر صادرات گاز ترکمنستان به روسیه بود، برای مدت 25 سال (از آغاز 2004) تنظیم شد. بر اساس این قرارداد، در طی این مدت روسیه گاز ترکمنستان را به قیمت ثابتی می‌خرید، اما در کنار آن، میزان خرید گازش از ترکمنستان افزایش می‌یافت و تا سال 2009 به 80 میلیارد متر مکعب می‌رسید. در سه سال اول قرارداد، نیمی از بهای گاز خریداری شده به صورت نقد و نیمی دیگر به صورت کالا و خدمات موردنیاز برای صنایع گاز ترکمنستان پرداخت می‌شد و شیوه پرداخت در سال‌های بعد از آن نیز متعاقباً معین می‌شد. البته ترکمنستان اصرار داشت که از سال 2007 تمام مبلغ به صورت نقد پرداخت شود (Nanay, 2009: 122).

پیش‌بینی می‌شد که سود روسیه از این قرارداد 300 میلیارد دلار و سود ترکمنستان 200 میلیارد دلار باشد. البته از همان زمان تردیدهایی در مورد وجود زیرساخت‌های لازم برای عملی شدن مفاد این قرارداد وجود داشت. در آن زمان، کل ظرفیت خط لوله مرکز آسیای مرکزی بین 40 تا 45 میلیارد متر مکعب در

سال بود. این در حالی بود که با احتساب این قرارداد، میزان واردات گاز روسیه از کشورهای آسیای مرکزی در سال 2009 به 100 میلیارد متر مکعب می‌رسید. به این ترتیب سرمایه‌گذاری کلانی نیاز بود تا این خط لوله بازسازی شده و ظرفیت آن طی چند سال به بیش از دو برابر افزایش پیدا کند (Laumlin, 2006: 22).

اما به هر حال، قرارداد سال 2003 از چند جهت حائز اهمیت بود. پیش از هرچیز باید گفت این قرارداد موجب تحکیم بیش از پیش موقعیت روسیه در حوزه انرژی منطقه آسیای مرکزی شد. در حقیقت از دید عده‌ای از تحلیل‌گران، این قرارداد همانند یک نوع کودتای اقتصادی روسیه علیه آمریکا در منطقه تلقی شد که موقعیتی در اختیار روسیه قرار می‌داد تا نقشی مشابه یک اوپک گازی داشته باشد. این موافقتنامه از یک سو پروژه ماورای خزر را از دستور کار خارج می‌کرد و از سوی دیگر اجرایی شدن پروژه تاپی را با تردید روبرو می‌ساخت؛ در عوض ممکن بود موجب عطف توجه ایران از اروپا به پاکستان و هند (خط لوله صلح) و انصرافش از رقابت با روسیه شود (فیاضی، 1386: 157).

از دیدگاهی وسیع‌تر، آن‌طور که لوکا آنسه‌شی به درستی بیان می‌کند، قرارداد سال 2003 بخشی از تقارب گسترده‌تر منافع میان مسکو و عشق‌آباد بود و هر دو کشور بر اساس دیدگاه‌های فرصت‌طلبانه به امضای آن مبادرت ورزیدند. دولت روسیه تصمیم گرفت حمایت بی‌چون و چرای خود از رژیم اقتدارگرا را در ازای کنترل بازار انرژی اوراسیا به ترکمنستان اعطا کند. در مورد ترکمنستان، دستاورد دولت از این قرارداد را می‌توان در چارچوب تثبیت رژیم ارزیابی کرد. نیازاف و بقیه دولتمردان ترکمنستان، پذیرش قراردادی نه چندان سودآور را گامی مهم در راستای تقویت رابطه خود با روسیه و از این طریق، غلبه بر انزوایی می‌دانستند که در آن زمان ترکمنستان را در بر گرفته بود (Anceschi, 2009: 121).

توجه به دو نکته، درستی ادعای آنسه‌شی را آشکار می‌کند. نخست اینکه مقارن با امضای قرارداد گازی سال 2003، دولت ترکمنستان موافقتنامه تابعیت مضاعف با روسیه را لغو کرد. هرچند این امر با انتقادهای گسترده‌ای در داخل روسیه، به ویژه از سوی احزاب مخالف دولت روبرو شد، اما دولت روسیه آن‌طور که انتظار می‌رفت در مقابل این امر واکنش نشان نداد و این اقدام را پذیرفت (Laumlin, 2006: 22).

22). دوم اینکه در ماه نوامبر 2002، بوریس شیخ‌مراداف، وزیر امور خارجه پیشین ترکمنستان به اتهام طراحی کودتا و سوء قصد به جان نیازاف بازداشت شد. در این زمان پوتین با استفاده از فرصت، این سوء قصد را محکوم کرده و مدتی بعد، مذاکراتی را با ترکمنستان جهت مبارزه با حرکات تروریستی برگزار کرد. این خود مهمترین عاملی بود که نیازاف را متقاعد کرد روسیه حامی این کشور است و همین امر نقشی تسریع‌کننده در مذاکرات مربوط به قرارداد گازی داشت (Jonson, 2006: 147-148).

در حقیقت، قرارداد سال 2003 را از یک سو می‌توان نمونه بارزی از عمل‌گرایی پوتین در سیاست خارجی روسیه و از سوی دیگر، نمودی از جایگاه ویژه روسیه در سیاست خارجی ترکمنستان و نیز وابستگی این کشور به روسیه در عرصه بین‌المللی دانست. از این دیدگاه، این قرارداد با همه نقاط قوت و ضعفش برای ترکمنستان، بهایی بود که این کشور در ازای حمایت بین‌المللی روسیه از خود پرداخت؛ کشوری که حاضر است منویات اقتدارطلبانه و بعضاً غیر قابل پیش‌بینی رهبری ترکمنستان را در ازای منافع بیشتر نادیده بگیرد. باید توجه داشت که منافع روسیه نیز گسترده‌تر از صرف این قرارداد و همان‌طور که اشاره شد، کنترل بازار انرژی اوراسیا بود. در این راستا حتی روسیه با پرداخت قیمت موردنظر ترکمنستان (44 دلار به ازای هر 1000 متر مکعب گاز) موافقت کرد، زیرا می‌دانست با حفظ بازار، منافع اقتصادی بزرگ‌تری به دست خواهد آورد.

اما به هر حال، هرچند قرارداد آوریل 2003 نقطه‌عطفی در روابط ترکمنستان و روسیه بود و همان‌گونه که بیان شد، وجه مشخصه دوره دوم روابط دو کشور به شمار می‌رفت، اما ماهیت متحول بازارهای انرژی جهانی و نیز تغییر در راهبرد یکی از مهمترین کنشگران این عرصه (اتحادیه اروپا)، بار دیگر زمینه تغییر در روابط ترکمنستان و روسیه را فراهم کرد. در حقیقت، وقایع سال 2004 و پس از آن، آغازگر دوره‌ای جدید در روابط روسیه و ترکمنستان شد.

بخش سوم:

روابط ترکمنستان با روسیه از سال 2004 تا سال 2011

سال 2004 از دو جنبه به نقطه آغاز دوره‌ای جدید در روابط ترکمنستان و روسیه در زمینه انرژی تبدیل شد. از جنبه نخست، در این سال مذاکرات پروژه نابوکو آغاز شد. چند سال پس از آنکه کشورهای اروپایی توانستند روابط خود را در قابل یک «اتحادیه» تنظیم کنند، کم کم سیاست‌های هماهنگ در حوزه‌های گوناگون در این اتحادیه شروع به خودنمایی کرد. یکی از این حوزه‌ها انرژی است که اتحادیه اروپا در راستای افزایش امنیت انرژی، تأمین نیازهای انرژی اعضا از منابع و مسیرهای گوناگون را مورد توجه قرار داد. این امر تهدید مستقیمی را متوجه روسیه می‌کند که در طول سالیان، انحصار عرضه انرژی به اروپا را در اختیار داشته و همان‌طور که اشاره شد از آن در مقاطعی به عنوان ابزار سیاست خارجی و امنیتی خود نیز سود برده است.

به این ترتیب، اولین عامل موثر در تغییر روابط ترکمنستان و روسیه و آغاز دوره‌ای جدید، از جانب کنشگران فرامنطقه‌ای این رابطه را تحت تأثیر قرار داد. در این رابطه، اشاره به این نکته ضروری است که از سال‌های ابتدایی هزاره جدید میلادی، مفهوم «امنیت انرژی» جایگاه ویژه‌ای در سیاست‌های اتحادیه اروپا پیدا کرد. امنیت انرژی تلاشی است که از سوی مصرف‌کنندگان، برای جلوگیری از اختلال در عرضه انرژی صورت می‌گیرد. این اختلال می‌تواند در نتیجه عوامل مختلفی رخ داده و بخش‌های وابسته به عرضه را به خطر بیندازد. اما با گسترش جهانی شدن و مطرح شدن وابستگی به عنوان یک تهدید بر کنشگران نظام بین‌الملل، مفهوم امنیت انرژی دارای ابعاد سیاسی نیز شده و از سوی دیگر، عامل مورد تهدید دیگر به مصرف‌کنندگان محدود نمی‌شود و تولیدکنندگان و حتی مسیرهای انتقال انرژی نیز در این رابطه مطرح می‌شوند (Palonkopi, 2007:3).

بر این اساس، اتحادیه اروپا با شناسایی منابع تهدید امنیت انرژی خود، در صدد رفع آن‌ها برآمد. رشد وابستگی به واردات انرژی، تمرکز منابع انرژی در تعداد کمی از کشورهای بحران خیز، روند مداوم افزایش تقاضای جهانی برای انرژی و روند مداوم افزایش قیمت نفت و گاز از جمله این تهدیدات در نظر

گرفته شدند. به طور خاص، در منطقه پیشین شوروی نیز اتحادیه اروپا با چالش‌هایی مواجه است که مهمترین آن‌ها انحصار روسیه بر تولید و انتقال انرژی به اروپا و تلاش این کشور برای استفاده از انرژی به عنوان ابزار دستیابی به اهداف سیاست خارجی، مشکلات در تولید انرژی توسط کشورهای تولیدکننده و در نتیجه عدم سرمایه‌گذاری در استخراج منابع انرژی و نیز عدم توسعه بازار آزاد انرژی در منطقه است (De Jong & Van der Linde, 2008).

همان‌گونه که در فصل چهارم در مورد پروژه نابوکو توضیح داده شد، این خط لوله یکی از مهمترین طرح‌هایی است که اتحادیه اروپا برای متنوع‌سازی منابع تأمین انرژی خود آن را طراحی کرده است. هرچند در سال 2004 و به هنگام مطرح شدن اولیه این طرح، وسعت و دامنه این پروژه آن را در کوتاه مدت از حالت تهدیدی بالقوه برای روسیه خارج می‌کرد، اما روسیه ناگزیر بود در بلندمدت تدابیری برای حفظ منافع خود بیندیشد. جذابیت بخشیدن به شرایط قراردادها با کشورهای تولیدکننده گاز - از جمله ترکمنستان - می‌توانست یکی از این تدابیر باشد.

از جنبه دوم، بالا رفتن قیمت نفت و گاز در بازارهای جهانی در این سال باعث شد ترکمنستان برای صادرات گازش به روسیه و اوکراین قیمت بالاتری را تقاضا کند. ترکمنستان به خصوص از این شکایت داشت که گازپروم، گاز ترکمنستان را برای تحویل به اوکراین استفاده می‌کند، در حالی که به این ترتیب ظرفیت گاز خود روسیه را برای صادرات به اروپای غربی آزاد کرده و گاز خود را در آنجا به سه برابر قیمت گاز ترکمنستان به فروش می‌رساند (Nanay, 2009: 122). به این ترتیب، در همان سال مذاکراتی برای افزایش قیمت بین دو کشور انجام شد، اما در مرحله اول نتیجه‌ای در بر نداشت.

در پی بی‌نتیجه ماندن مذاکرات، ترکمنستان در دسامبر 2004 اعلام کرد در صورت دست نیافتن به توافقی جدید، صادرات گاز خود را قطع خواهد کرد. در ژانویه 2005، ترکمنستان تهدید خود را عملی کرد و به مدت بیش از یک هفته، صادرات گاز خود را به حال تعلیق درآورد. در این برهه زمانی، تقاضای ترکمنستان دریافت 58 دلار به ازای هر 1000 متر مکعب گاز بود. هرچند در مذاکرات بعدی مبلغ مورد نظر ترکمنستان به تأیید طرف روس نرسید، اما روسیه متعهد شد از آن پس تمام مبلغ گاز فروخته شده را به صورت نقدی به ترکمنستان پرداخت کند (Nygren, 2008a: 205).

به این ترتیب، مشاهده می‌شود که شرایط جدید بین‌المللی در دو جنبه مذکور، به ترکمنستان اجازه داد در این دوره جدید موضع محکم‌تری در مقابل روسیه اتخاذ کند و برای دستیابی به منافع بیشتر، حتی به تهدید اقتصادی متوسل شود. ترکمنستان نه تنها توانست در سال 2005 روسیه را وادار به پرداخت نقدی مبالغ حاصل از فروش گاز کند، بلکه به فشارهای خود جهت افزایش قیمت نیز ادامه داد. در اواخر سال 2005، ترکمنستان با اشاره به 3 برابر شدن قیمت گاز روسیه، مجدداً تقاضای افزایش قیمت را مطرح کرد. تلاش ترکمنستان این بار موفقیت‌آمیز بود و پس از انجام مذاکرات، در نهایت روسیه با پرداخت 65 دلار برای هر 1000 متر مکعب گاز ترکمنستان (از آغاز سال 2006) موافقت کرد (Blagov, 2006).

علاوه بر موارد ذکر شده، درگذشت نیازاف در دسامبر 2006، بعد جدیدی را به ماجرا افزود. همان‌طور که در فصل دوم اشاره شد، روی کار آمدن بردی‌محمداف موجب پویایی سیاست خارجی ترکمنستان و ورود دیدگاه‌های واقع‌گرایانه به آن شد. بر این اساس و با استفاده از شرایط بین‌المللی و توجه به گزینه‌های جایگزین، طرح مطالبات ترکمنستان از روسیه شدت یافت و منجر به این شد که افزایش قیمت گاز ترکمنستان در سال‌های بعدی نیز ادامه یابد. در نتیجه مذاکرات انجام شده بین دو طرف، قیمت گاز ترکمنستان در سال 2007 به 100 دلار در ازای هر 1000 متر مکعب رسید (Nygren, 2008b: 10).

این افزایش قیمت‌ها که در تاریخ گازپروم بی‌سابقه بود، به خوبی نشان‌دهنده تغییرات رخ داده در معادلات انرژی آسیای مرکزی و به خصوص، ارتقای جایگاه ترکمنستان و افزایش توان چانه‌زنی این کشور در مقابل روسیه بود. در این راستا علاوه بر قیمت، حجم صادرات گاز ترکمنستان به روسیه نیز افزایش یافت و از 12 میلیارد متر مکعب در سال 2006، به 50 میلیارد متر مکعب در سال 2007 رسید. این در حالی بود که افزایش قیمت نیز همچنان ادامه داشت؛ به طوری که در نیمه اول سال 2008 به 130 دلار و در نیمه دوم این سال به 150 دلار به ازای هر 1000 متر مکعب رسید (Fedorov, 2010: 46).

در این بین، بازیگر جدیدی نیز وارد عرصه رقابت برای گاز ترکمنستان شد و آن چین بود. در ماه آوریل 2006 و در جریان سفر نیازاف به چین، قرارداد خط لوله انتقال گاز ترکمنستان به چین بین دو کشور به امضا رسید. احداث این خط لوله - که در فصل چهارم به تفصیل معرفی شد - می‌توانست

دستاوردی بسیار مهم برای هر دو کشور باشد، به گونه‌ای که نیازاف آن را «جاده ابریشم بزرگ قرن 21» خواند. برای کمک به احداث سریع‌تر این خط لوله، چین با پرداخت وامی کم‌بهره (با بهره 3 درصد) به میزان 25 میلیون دلار به ترکمنستان موافقت کرد. از آنجا که مطابق قرارداد، قیمت گاز به صورت نقدی و به دلار آمریکا پرداخت می‌شد، می‌توانست برای ترکمنستان بسیار سودآور باشد (Hancock, 2006: 77).

علاوه بر این، شرکت ملی نفت چین در ژوئیه 2007 یک قرارداد مشارکت در تولید 25 ساله را با دولت ترکمنستان برای توسعه منطقه عمل ترکمنستان در حوزه آمودریا امضا کرد. هدف از این قرارداد، انتقال بخش عظیمی از گاز این حوزه به خط لوله گازی ترکمنستان - چین بود. در حقیقت، می‌توان گفت قرارداد واردات گاز چین از ترکمنستان، با یک قرارداد تقسیم تولید مرتبط است که به کمپانی چینی اجازه می‌دهد میادین گازی را در شمال شرق ترکمنستان توسعه داده و از ظرفیت این میادین برای افزایش حجم صادرات گاز از طریق خط لوله مذکور استفاده نماید (Koolaee & Tishehyar, 2009: 9-10).

هرچند مسیر شرقی که چین به دنبال آن بود، تهدیدی را متوجه بازار اصلی روسیه، یعنی اروپا نمی‌کرد، اما به هر حال متنوع شدن گزینه‌های صادرات گاز ترکمنستان، دست این کشور را برای مانور در مقابل روسیه بازتر می‌کرد. البته باید توجه داشت که انحصار روسیه بر بازار اروپا نیز دست نخورده باقی‌ماند و به راه افتادن خط لوله جنوب قفقاز¹، در این حوزه نیز روسیه را با چالش مواجه کرد. این خط لوله که به خط لوله باکو - تفلیس - ارzurum² نیز معروف است، به موازات پروژه نفتی باکو - تفلیس - جیحان مطرح شد.

خط لوله جنوب قفقاز، گاز طبیعی را از میدان گازی شاه دنیز آذربایجان و از طریق گرجستان به ترکیه منتقل می‌کند. این خط لوله 692 کیلومتری در دسامبر سال 2006 آغاز به کار کرد. ظرفیت نهایی این خط لوله 20 میلیارد متر مکعب در سال در نظر گرفته شده است، اما در حال حاضر ظرفیت عملی آن کمتر از 10 میلیارد متر مکعب است. منازعات منطقه قفقاز جنوبی نیز در جلوگیری از توسعه این خط

¹ South Caucasus Pipeline (SCP)

² Baku - Tbilisi - Erzurum (BTE)

لوله بی تأثیر نبود، به طوری که در اوت 2008 و در پی جنگ روسیه و گرجستان، انتقال گاز از طریق آن به مدت چند روز متوقف شد (Nanay, 2009: 110). اما به هر حال، آنچه در آن زمان برای روسیه اهمیت داشت این بود که این خط لوله در صورت توسعه می‌توانست چالشی جدی را متوجه منافع گازی این کشور در اروپا کند.

روسیه در مقابل این چالش‌ها دو اقدام مهم انجام داد. اولین اقدام روسیه در این راستا، برنامه‌ریزی برای احداث خطوط لوله جدید بود. یکی از طرح‌های مورد نظر روسیه، احداث خط لوله ساحلی دریای خزر با مشارکت ترکمنستان و قزاقستان بود که در فصل چهارم به آن اشاره شد. انتقال گاز به اروپا به وسیله خط لوله جریان شمالی¹ در شمال اروپا و از طریق دریای بالتیک و نیز خط لوله جریان جنوبی² در جنوب اروپا و از طریق دریای سیاه نیز در همین ارتباط مورد توجه قرار گرفتند.

خط لوله جریان شمالی که با عنوان خط لوله روسیه - آلمان و خط لوله بالتیک نیز شناخته می‌شود، برای انتقال گاز طبیعی از وایبورگ روسیه به بندر گریفسوآلد آلمان طراحی شده است. مطابق پیش‌بینی - های مطرح شده در رابطه با این خط لوله، امکان استفاده از گاز آن توسط دیگر کشورهای اروپای غربی نیز وجود دارد. این طرح، شامل ساخت دو خط لوله موازی از زیر بستر دریاست که هر یک قابلیت انتقال 27/5 میلیارد متر مکعب گاز طبیعی را در سال دارند. مسیر 1224 کیلومتری این خط لوله، آن را به طولانی‌ترین خط لوله زیر بستر دریا در سطح جهان تبدیل خواهد کرد. در حال حاضر ساخت یکی از دو خط موازی مذکور به پایان رسیده و پیش‌بینی می‌شود این پروژه در پاییز سال 2012 به بهره‌برداری برسد (Nord Stream, 2011).

پروژه جریان جنوبی نیز با هدف انتقال گاز طبیعی روسیه از زیر بستر دریای سیاه به بلغارستان و سپس به یونان، ایتالیا و اتریش طراحی شده است (South Stream, 2011). این طرح که هنوز در مراحل پیش‌عملیاتی و عقد قراردادها به سر می‌برد، به عنوان مهمترین رقیب پروژه نابوکو شناخته می‌شود. مطابق برنامه‌ریزی‌ها، قرار است پس از امضای موافقتنامه‌های مرتبط، مطالعات امکان‌سنجی پروژه در سال 2011

¹ Nord Stream

² South Stream

به پایان رسیده و سرمایه‌گذاران آن نیز در سال 2011 مشخص شوند. بر این اساس، خط لوله مذکور در سال 2015 راه‌اندازی شده و در سال 2018 به حداکثر ظرفیت خود (63 میلیارد متر مکعب در سال) خواهد رسید. در حال حاضر مهمترین مسئله روسیه برای آغاز احداث این خط لوله، قانع کردن اتحادیه اروپا برای سرمایه‌گذاری در این پروژه پرهزینه است (Socor, 2011).

دومین اقدام روسیه، به طور مستقیم با ترکمنستان در ارتباط بود و به بحث همیشگی قیمت‌های گاز برمی‌گشت. در این راستا، گازپروم در سال 2008 اعلام کرد که از ابتدای سال 2009، قیمت‌های جهانی را برای گاز ترکمنستان پرداخت خواهد کرد. به این ترتیب، قراردادهای بلندمدت پیشین – از جمله قرارداد سال 2003 بین دو کشور – اعتبار خود را از دست دادند. در همین راستا، ترکمنستان و همچنین قزاقستان اعلام کردند از ابتدای سال 2009، روسیه برای خرید گاز آن‌ها باید به عقد قراردادهای سالانه تن دهد (Nanay, 2009: 123).

البته روسیه تلاش کرد به گونه‌ای بهای این اقدام را از جایی دیگر تأمین کند و به این ترتیب با اعمال فشار بر اوکراین برای افزایش قیمت گاز، در ابتدای سال 2009 یک بحران گازی به وجود آمد که باعث توقف چند هفته‌ای صدور گاز به اروپا شد. اما طولانی شدن این بحران و همچنین وقوع آن در فصل زمستان و در هنگام اوج تقاضای گاز اروپا، به نوبه خود تلاش اتحادیه اروپا برای راه‌اندازی پروژه نابوکو را سرعت بخشید (Aseeva, 2010: 127-138). همان طور که اشاره شد، با موافقتنامه 14 ژوئیه 2009، این پروژه وارد مرحله جدیدی شد.

حادثه دیگری نیز در سال 2009 و این بار بین خود ترکمنستان و روسیه روی داد و آن انفجار خط لوله انتقال گاز بین دو کشور در آوریل 2009 بود که صادرات گاز ترکمنستان به روسیه را به حال تعلیق درآورد. آنچه در این حادثه جالب توجه بود، این بود که ترکمنستان با توجه به متنوع شدن گزینه‌های صادراتش، دست خود را در چانه‌زنی با روسیه بازتر می‌دید. بر این اساس، مقام‌های ترکمنستان، مسکو را متهم می‌کردند که انفجار خط لوله عمدی و از طرف روسیه بوده و به دلیل کم شدن تقاضای گاز گازپروم در اروپا صورت گرفته است (Tehran Times: 14/9/2009). 9 ماه زمان لازم بود تا دو کشور به توافقی

مجدد دست یابند؛ توافقی که به رغم تمدید صادرات گاز ترکمنستان به روسیه، حجم آن را به میزان قابل توجهی (از 50 میلیارد متر مکعب به 30 میلیارد متر مکعب در سال) کاهش داد (Tynan, 2010).

در طی این 9 ماه، خط لوله ترکمنستان - چین و خط لوله دوم ترکمنستان - ایران نیز به بهره‌برداری رسید. همچنین در آخرین تحول در این رابطه، رئیس جمهور ترکمنستان در اواخر ماه مه 2010 فرمان آغاز ساخت خط لوله‌ای از شرق به غرب این کشور را صادر کرد. این خط لوله با قابلیت انتقال سالانه 30 میلیارد متر مکعب گاز، می‌تواند به عنوان اقدام عملی ترکمنستان برای پیوستن به نابوکو تلقی شود (Rianovosti, 1/6/2010). هرچند در زمان آغاز ساخت این خط لوله، گمانه‌زنی‌های مبنی بر احتمال استفاده از آن در خط لوله ساحلی دریای خزر وجود داشت، اما کنار گذاشتن شدن عملی طرح خط لوله ساحلی خزر و نیز افزایش فعالیت ترکمنستان در زمینه همکاری انرژی با اروپا، باعث ضعیف شدن این احتمال شده است.

در مجموع می‌توان گفت شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی انرژی در دوره جدید، دربردارنده منافع بیشتر برای ترکمنستان و چالش‌های بیشتر برای روسیه بوده است. در حوزه روابط دوجانبه هم بالاخره ترکمنستان توانسته است شرایط عادلانه را از نظر قیمت به روسیه بقبولاند و قدرت چانه‌زنی خود را نیز به موازات افزایش گزینه‌های صادراتش افزایش دهد. اما باید توجه داشت که تحولات مذکور و کاهش حجم صادرات گاز ترکمنستان به روسیه را نباید به منزله ی سرد شدن روابط بین دو کشور دانست. در توضیح این امر، توجه به دو نکته ضروری است.

در درجه اول، یکی از مهمترین عواملی که در این رابطه باید مورد توجه قرار گیرد، وقوع بحران اقتصادی جهانی در سال 2009 است که موجب کاهش تقاضای گاز در اروپا شد. گازپروم نیز در سال‌های 2009 و 2010 خود را به گونه‌ای با این مسئله هماهنگ کرده و بر طبق توافق دو کشور، در سال 2010 تنها 10 میلیارد و 500 میلیون متر مکعب گاز از ترکمنستان به روسیه صادر شد (ایراس، 1389/2/1). این روند تاکنون نیز کم و بیش ادامه یافته، به گونه‌ای که واردات گاز روسیه از ترکمنستان در 6 ماهه اول سال 2011 نیز تنها 6/4 میلیارد متر مکعب بوده است (Trend, 13/8/2011). به این ترتیب، کاهش واردات گاز روسیه از ترکمنستان، بر خلاف دوره‌های پیش، این بار به دلیل بر هم خوردن

توازن بازار و کاهش تقاضا روی داده و عنصر سیاسی و تلاش روسیه برای فشار بر ترکمنستان کمتر در آن دخالت دارد.

نکته دوم، توجه به وضعیت و جایگاه ترکمنستان در معادلات جهانی انرژی در سال 2011 و مقایسه آن با سال‌های پیش از 2004 است. ترکمنستان در حال حاضر دو مسیر صادرات غیر روسی (ایران و چین) را راه‌اندازی کرده، توافق در مورد یک مسیر دیگر (هند) را به مراحل نهایی رسانده و در مورد مسیر اروپا نیز مذاکرات مهم و اقدامات عملی قابل توجهی انجام داده است. به این ترتیب، ترکمنستان دیگر در معادلات اقتصادی (و حتی سیاسی، با توجه به اصلاحات بردی‌محمداف) بین‌المللی، کشوری منزوی نیست و خود را تنها به روسیه وابسته نمی‌داند. در نتیجه، عامل انرژی برای این کشور دیگر ابزاری برای خرید حمایت مسکو نیست و این کشور در مذاکرات خود با همه کشورها، پیش از هر چیز حداکثر کردن منافع اقتصادی خود را مدنظر قرار می‌دهد.

به طور کلی اگر قصد داشته باشیم به مهمترین ویژگی دوره سوم روابط ترکمنستان و روسیه اشاره کنیم، باید گفت روند وقایع در این دوره به گونه‌ای بوده که از یک سو موجب استقلال هرچه بیشتر ترکمنستان در روابط خود در بخش انرژی با روسیه و از سوی دیگر، موجب حرکت هر دو کشور به سوی نوعی عمل‌گرایی در روابط با یکدیگر شده است. به عبارت دیگر، قبول واقعیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از سوی هر دو کشور، موجب شده آن‌ها در روابط دوجانبه خود به نوعی واقع‌بینی دست پیدا کنند و در حوزه انرژی، دیدگاه‌های عمل‌گرایانه را جایگزین کشمکش‌های مداوم کنند.

بهترین نمونه روابط دو کشور در دوره جدید، سفر مدودیف به عشق‌آباد در 21 و 22 اکتبر 2010 بود. روند مذاکرات دو کشور، تغییر اساسی ماهیت روابط را در مقایسه با دوره‌های پیش نشان می‌داد. مدودیف در این مذاکرات موفق نشد نظر ترکمنستان را نسبت به افزایش میزان صادرات گاز جلب کند، زیرا بر خلاف گذشته، دولت ترکمنستان در مورد قیمت فروش گاز حاضر به کوتاه آمدن نبود. در عوض، روسیه تمایل خود را به همکاری با ترکمنستان در زمینه احداث خط لوله تاپی اعلام کرد و آمادگی خود را برای مشارکت در هر بخش از این پروژه که مورد نیاز باشد ابراز داشت (Blagov, 2010).

در حال حاضر و با ارتقای جایگاه ترکمنستان در عرصه بین‌المللی - چه از جنبه سیاسی و چه به خصوص از جنبه اقتصادی - روابط روسیه و ترکمنستان دیگر یک رابطه «فرادست - فرودست» نیست. در عوض، روابط فعلی ترکمنستان و روسیه را می‌توان آمیزه‌ای از «شراکت» و «رقابت» دانست. تلقی دو کشور از یکدیگر به عنوان شریک، در مذاکرات متعدد دو طرف، از جمله مذاکرات اکتبر سال 2010 مشخص بود. شخص بردی‌محمداف نیز همواره و در مقاطع مختلف از روسیه به عنوان «شریکی راهبردی و قابل اتکا» یاد می‌کند (Rianovosti, 16/3/2010).

تحول جایگاه بین‌المللی ترکمنستان و تلاش این کشور برای مطرح کردن هرچه بیشتر خود در معادلات جهانی انرژی، موجب بروز رقابت بین دو کشور نیز شده است. اصلی‌ترین جلوه‌های این رقابت، در تلاش دو کشور برای توسعه هرچه بیشتر روابط در حوزه انرژی با اروپا و چین است. در رابطه با اروپا، واضح است که با توجه به حجم ذخایر، ترکمنستان هیچ‌گاه نمی‌تواند جای روسیه را بگیرد، اما آنچه در این رابطه برای روسیه مهم است، نه صرف صادرات به اروپا، بلکه حفظ «انحصار» در این زمینه است. بدون شک ترکمنستان به عنوان یکی از کشورهای جایگزین، تهدیدی جدی را متوجه انحصار روسیه در عرضه گاز به اروپا می‌کند.

در رابطه با چین نیز، روسیه سعی دارد نقش تأمین‌کننده اصلی انرژی این کشور را ایفا کند تا از سویی از نفوذ همه‌جانبه چین در منطقه آسیای مرکزی جلوگیری کرده و از سوی دیگر کنترل خود را تا حد ممکن بر معادلات انرژی منطقه حفظ کند. در این راستا، روسیه طی سال‌های گذشته بارها اعلام کرده آماده همکاری با چین در زمینه انرژی است و حتی توانایی تأمین تمام گاز طبیعی مورد نیاز این کشور را دارد. با این حال، آغاز به کار خط لوله ترکمنستان - چین و برنامه‌هایی که برای افزایش ظرفیت این خط لوله وجود دارد، اهداف روسیه را در این زمینه تحت تأثیر قرار داده است (Blagov, 2010).

در نهایت باید گفت مجموعه عوامل داخلی دو کشور، در کنار عوامل منطقه‌ای و جهانی، روابط این دو را با یکدیگر تحت تأثیر قرار داده و موجب تحول در این روابط از سال 2004 تاکنون شده است. سیر وقایع در این دوره ترکمنستان را به دولتی مستقل‌تر و روسیه را به دولتی واقع‌نگرتر در روابط دوجانبه خود با ترکمنستان تبدیل کرده است.

جمع‌بندی

با مروری بر دو دهه روابط ترکمنستان با روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی و با توجه به مجموعه تحولات مرتبط با حوزه انرژی در روابط این دو کشور، آنچه در درجه اول خودنمایی می‌کند این است که موضوع انتقال انرژی برای هیچ‌یک از دو طرف یک بحث اقتصادی صرف نیست و حائز جنبه‌های دیگری نیز می‌باشد.

در رابطه با روسیه، همان‌طور که بارها مشاهده شده است، حفظ انحصار تجارت و عرضه گاز به اروپا، به عنوان ابزاری سیاسی و دیپلماتیک از سوی این کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد. واضح است که حتی با احداث خط لوله دیگری به اروپا، گازپروم باز هم بازار خود را خواهد داشت، اما حفظ انحصار عرضه گاز برای روسیه دو منفعت بین‌المللی و منطقه‌ای دارد؛ در بعد بین‌المللی، این عامل به عنوان ابزار فشاری به غرب در مذاکرات و چانه‌زنی‌های گوناگون، برای تحمیل اراده و خواست خود مورد استفاده قرار می‌گیرد. در بعد منطقه‌ای نیز جلوگیری از ورود غرب و به طور خاص آمریکا در منطقه خارج نزدیک روسیه مد نظر دولتمردان این کشور است.

بحران گازی روسیه و اوکراین در اوایل سال 2009 را نیز بر همین اساس می‌توان تحلیل کرد، زیرا روسیه با قطع صادرات گاز از سوئی به قدرت‌نمایی در مقابل غرب پرداخته و نیاز کشورهای غربی به خود را یادآور شد و از سوی دیگر، به تنبیه دولتی در خارج نزدیک خود پرداخت که گاه و بیگاه از خود تمایلات واگرایانه بروز می‌داد. در رابطه با ترکمنستان نیز نتیجه فوق قابل استناد است؛ روسیه تا جایی که شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی مهیا بود، حداکثر کردن منافع اقتصادی خود را مدنظر داشت، اما هنگامی که با خطر به چالش کشیده شدن انحصارش در صدور گاز به اروپا مواجه شد، حاضر شد حتی با پرداخت قیمت‌های بازار جهانی به ترکمنستان موافقت کند.

در طرف دیگر ماجرا، ترکمنستان نیز هرچند پس از استقلال، رهایی از وابستگی اقتصادی و سیاسی به روسیه را به عنوان یک اولویت شناسایی کرد، اما در طول این دوره خود را از دو جنبه نیازمند روسیه دید؛ جنبه اول همان انتقال انرژی بود که به ویژه در دهه اول پس از استقلال و به دلیل دور از دسترس

بودن سایر گزینه‌ها بیشتر خودنمایی می‌کرد. اما جنبه دوم هنگامی مطرح شد که ترکمنستان با کسب آزادی عمل نسبی توانست بین شرکای گوناگون دست به انتخاب بزند. سیر وقایع نشان داد ترکمنستان شرکایی را ترجیح می‌دهد که تهدیدی را متوجه ماهیت اقتدارگرایی رژیم سیاسی‌اش نکنند. در همین ارتباط شاهد بودیم که گسترده‌ترین روابط در زمینه انرژی، پس از روسیه با چین برقرار شد که خود دارای رژیمی اقتدارگراست. البته قدرت اقتصادی چین نیز بیش از هر کشور دیگری می‌توانست تأمین‌کننده خواست‌های رهبری ترکمنستان باشد.

در رابطه با اتحادیه اروپا نیز، گسترش روابط ترکمنستان با این اتحادیه از سال 2009 و از زمانی آغاز شد که کشورهای اروپایی، منافع سیاسی و اقتصادی را در روابط خود با ترکمنستان بر ملاحظات حقوق بشری ترجیح دادند. در راهبرد جدید امنیت انرژی اتحادیه اروپا، منطقه دریای خزر اهمیتی کلیدی یافت و این اتحادیه درصدد جلب همکاری کشورهای مانند ترکمنستان، پیش از هر چیز برای از بین بردن وابستگی انحصاری به گاز صادراتی روسیه برآمدند. بنابراین کشورهای اروپایی، بر خلاف دوران نیازاف، دیگر روابط خود با ترکمنستان را به بهبود وضع حقوق بشر این کشور منوط نمی‌کردند. البته نباید از نظر دور داشت که با روی کار آمدن بردی‌محمداف، اصلاحاتی اساسی در بخش‌های گوناگون سیاسی و اقتصادی ترکمنستان روی داده است که خود در تسهیل برقراری روابط با غرب موثر بوده است.

در واقع باید گفت ترکمنستان در صحنه بین‌المللی از سویی به دنبال تثبیت خود به عنوان دولتی مستقل و از سوی دیگر در پی شرکایی قدرتمند و قابل اتکا - به ویژه از جنبه اقتصادی - است. آنجا که روسیه تحت رهبری پوتین، آرمان‌گرایی اوراسیایی را رها کرده و ترکمنستان را به عنوان شریک و طرف قرارداد می‌بیند، باعث جذب ترکمنستان به خود و تحکیم روابط دوجانبه می‌شود. علاوه بر این، روسیه طی سال‌های گذشته با در نظر داشتن تجربه انقلاب‌های رنگین، نفع مشترکی در حمایت از اقتدارگرایی ترکمنستان برای خود مشاهده کرده است. در عین حال، با ورود یک شریک قدرتمند دیگر، یعنی چین، به عرصه روابط خارجی ترکمنستان، روابط این کشور با روسیه نیز بیش از پیش به سمت تعادل و توازن پیش می‌رود.

در مجموع باید گفت دو کشور به مرور زمان در روابط خود به نوعی واقع‌بینی و واقع‌گرایی رسیده‌اند و نفع مشترک، آن دو را در جنبه‌های خاصی از روابط خارجی‌شان هم راستای یکدیگر قرار داده است. هرچند اکنون و در شرایط فعلی، دیگر نمی‌توان از وابستگی ترکمنستان به روسیه سخن به میان آورد، اما با توجه به موقعیت برتر بین‌المللی روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ، ترکمنستان نفع خود را در حفظ رابطه قوی با این کشور دیده است. تضاد منافع کوتاه‌مدت گهگاه باعث تنش‌هایی نیز بین دو کشور شده، اما تهدید رابطه بلندمدت، محتمل به نظر نمی‌رسد.

جمع بندی و نتیجه

با فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال کشور ترکمنستان در 27 اکتبر 1991، منابع غنی انرژی این کشور، به ویژه منابع گاز طبیعی، به عنوان مهمترین نقطه اتکای این کشور در هموار ساختن مسیر استقلال خود و دستیابی به توسعه اقتصادی مورد توجه قرار گرفت. از این دیدگاه، رهایی از سلطه سیاسی مسکو موجب می‌شد تمام درآمدهای حاصل از این بخش به طور مستقیم به اقتصاد ترکمنستان وارد شده و در جهت رسیدن به اهداف ملی مورد استفاده قرار گیرد. با این حال، دیری نگذشت که رهبران این کشور متوجه نقش دوگانه این عامل در عرصه سیاست داخلی و خارجی کشور خویش شدند.

هرچند به حداکثر رساندن درآمدهای حاصل از بخش انرژی می‌توانست سنگبنای توسعه اقتصادی ترکمنستان به شمار رود، اما رسیدن به این هدف، خود نیازمند عوامل زیرساختی دیگری بود که مهمترین آن‌ها، دستیابی به مسیرهای مستقلی برای صادرات انرژی بود. با فروپاشی اتحاد شوروی، کنترل تمام مسیرهای انتقال انرژی در سرزمین‌های سابق اتحاد در اختیار مسکو قرار گرفت و همین امر اهرم فشاری را علیه جمهوری‌های تازه استقلال یافته در اختیار روسیه قرار داد. به این ترتیب مشخص شد که صرف استقلال سیاسی ترکمنستان به معنای آزادی عمل و خودمختاری این کشور در سایر جنبه‌ها نیست.

به هر حال، دولتمردان ترکمنستان که از همان ابتدا، مهمترین هدف خود را حداکثر کردن درآمدهای بخش انرژی قرار داده بودند، به راه‌های مختلفی برای دستیابی به این هدف متوسل شدند که این امر در سیاست خارجی این کشور نیز بازتاب یافت. در این عرصه، این موضوع به عنوان یکی از مهمترین انگیزه‌ها در اتخاذ موضع بی‌طرفی دائمی توسط این کشور ایفای نقش کرد. هرچند عوامل دیگری، شامل ملت‌سازی، امنیت و ملاحظات تاریخی - ژئوپلیتیکی نیز در تدوین این سیاست دخیل بودند، اما موضع بی‌طرفی، پیش از هر چیز می‌توانست تأمین‌کننده اهداف دولت ترکمنستان در حوزه انرژی باشد.

به این معنا، در درجه اول ترکمنستان می‌توانست حداکثر فاصله ممکن را با روسیه ایجاد کند تا از این طریق گزینه انتقال مستقیم گاز به بازارهای اروپایی را نیز برای خود زنده نگه دارد. علاوه بر این، سیاست مذکور می‌توانست موجب ارتقای تجارت با همسایگان جنوبی و غربی ترکمنستان شود و همچنین جریان یافتن سرمایه‌های خارجی به بخش انرژی این کشور را نیز تسهیل کند. به این ترتیب، در

عین باز کردن فضا برای همکاری بین‌المللی در حوزه انرژی، کنترل سیاسی دولت ترکمنستان بر عرصه داخلی این کشور نیز به قوت پیشین باقی می‌ماند. با در نظر داشتن این جنبه از سیاست بی‌طرفی، می‌توان گفت این جهت‌گیری پیش از هرچیز برای قطع یا کاهش وابستگی به مسکو تدوین شده بود.

علاوه بر موارد مذکور، دولت ترکمنستان در عرصه عمل نیز تلاش‌های خود را جهت دستیابی به اهداف خود افزایش داد. بر این اساس، مهمترین هدف عملی دولت ترکمنستان، احداث مسیرهای جایگزین انتقال انرژی، برای تنوع بخشیدن به صادرات این کشور و ضعیف کردن اهرم فشار روسیه در نظر گرفته شد. به این ترتیب، از اولین سال‌های استقلال این کشور، طرح‌های گوناگونی برای احداث خطوط لوله مورد توجه این کشور قرار گرفت که البته تا سال 1997، به دلایل مختلف، هیچ‌یک از آن‌ها به مرحله اجرا نرسید.

به این ترتیب، در دوره زمانی 1991 تا 1997، ترکمنستان به طور کامل برای صادرات انرژی خود به روسیه وابسته بود و به جز مسیر بازممانده از دوران اتحاد شوروی، هیچ مسیر دیگری برای انتقال انرژی خود در اختیار نداشت. مسکو نیز با استفاده از این موقعیت، خواسته‌های خود را به شیوه‌های گوناگون به ترکمنستان تحمیل می‌کرد. مهمترین جنبه این تحمیل اراده، در تصمیم‌گیری مسکو برای تعیین بازار فروش گاز طبیعی ترکمنستان نمود یافت؛ به این شکل که روسیه ترکمنستان را وادار می‌کرد تا گاز خود را تنها به کشورهای جامعه مشترک‌المنافع بفروشد و این کشور را از بازارهای اروپا محروم می‌ساخت. با این اقدام، روسیه از یک سو با تمرکز منابع انرژی خود بر بازارهای اروپا، منفعت اقتصادی کلانی به دست می‌آورد و از سوی دیگر از گاز ارزان قیمت ترکمنستان به عنوان اهرمی برای کنترل دیگر کشورهای حوزه مشترک‌المنافع استفاده می‌کرد.

البته به جز منافع مشخص اقتصادی، عوامل دیگری نیز در این رفتار روسیه نسبت به حوزه مشترک-المنافع تأثیرگذار بود. هرچند سیاست خارجی روسیه در نیمه اول دهه 90 در چارچوب اروآتلانتیک-گرایی و نگاه به غرب تعریف می‌شد، اما به قدرت رسیدن ملی‌گرایان در انتخابات سال 1993، توجه روزافزون دستگاه سیاست خارجی این کشور به منطقه پیشین شوروی - که دیگر خارج نزدیک نامیده

می‌شد - را به دنبال داشت. وقوع جنگ داخلی تاجیکستان در سال 1992 نیز عامل دیگری بود که به عنوان نشانه‌ای مبنی بر ضرورت دخالت روسیه در امور کشورهای پیرامونی خود مورد توجه قرار گرفت. انگیزه‌ها و اقدامات مذکور از سوی روسیه دست به دست هم داد تا زمینه انحصارطلبی هرچه بیشتر این کشور در رابطه با منابع انرژی ترکمنستان را فراهم آورد. نارضایتی ترکمنستان از این روند و به ویژه، معوق ماندن پرداخت‌های حاصل از فروش انرژی این کشور به کشورهای موردنظر روسیه، دو بار موجب قطع صدور گاز این کشور به روسیه شد، اما وابستگی اقتصاد ترکمنستان به درآمدهای گازی از یک سو و وابستگی مطلق این کشور به مسیرهای انتقال انرژی روسیه از سوی دیگر، هر بار موجب از سرگیری صادرات گاز - با شرایطی بدتر از پیش - می‌شد.

هرچند افتتاح خط لوله صادرات گاز ترکمنستان به ایران در سال 1997، نقطه عطفی در تلاش‌های ترکمنستان برای یافتن مسیرهای جایگزین انتقال انرژی بود، اما با توجه به حجم اندک، این خط لوله نتوانست تحولی چشمگیر در روابط ترکمنستان با روسیه در بخش انرژی به وجود آورد. علاوه بر این، از آنجا که هدف اصلی روسیه و شرکت گازپروم (اهرم اصلی این کشور در بخش انرژی)، انحصار صادرات گاز به اروپا بود، خط لوله ایران با توجه به مسیر آن، تهدیدی جدی علیه منافع روسیه به شمار نمی‌رفت. در حقیقت، منافع روسیه از اواخر سال 1999 و با مطرح شدن خط لوله ماورای خزر از سوی آمریکا مورد تهدید قرار گرفت. این طرح، موجب برانگیخته شدن نگرانی‌های جدی در میان دولتمردان روسیه شد و بر سیاست‌های انرژی این کشور تأثیر قابل توجهی گذاشت. در رابطه با ترکمنستان، این تأثیر از جنبه عطف توجه روسیه به قراردادهای بلندمدت و در نظر گرفتن بیشتر منافع ترکمنستان به عنوان یک طرف قرارداد بود. این وقایع، با به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در روسیه همزمان شد و با حاکم شدن دیدگاه‌های عمل‌گرایانه بر سیاست خارجی روسیه، تحول مهمی در روابط این کشور با ترکمنستان را به دنبال داشت. به این ترتیب، دوره اول روابط ترکمنستان با روسیه در حوزه انرژی به پایان رسید و دوره دوم این روابط، که ویژگی آن تأکید بر قراردادهای بلندمدت و نیز در نظر گرفتن منافع ترکمنستان توسط روسیه بود، آغاز شد.

قرارداد گازی سال 2003 بین ترکمنستان و روسیه، به عنوان نماد دوره دوم روابط دو کشور شناخته می‌شود. این قرارداد که ناظر بر صادرات گاز ترکمنستان به روسیه برای مدت 25 سال بود، کم و بیش شرایط مورد نظر ترکمنستان در مورد قیمت فروش گاز را نیز برآورده می‌کرد. البته روسیه نیز با این قرارداد از لحاظ حفظ کنترل بر صادرات انرژی ترکمنستان به طور کامل آسوده خاطر می‌شد و می‌توانست برای مدتی طولانی، گاز ترکمنستان را تنها در مسیر مورد نظر خود هدایت کند.

مجموع عوامل موجود در طول این سال‌ها - از زمان استقلال ترکمنستان - موجب شد سیاست خارجی این کشور در عمل تنها بر محور مسکو تعریف شود، زیرا روابط خارجی ترکمنستان تنها محدود به روابط با روسیه بود. این امر نیز پیش از هر چیز با انحصار روسیه بر انرژی ترکمنستان در ارتباط بود، زیرا تنها عامل جاذب دیگر کشورها، به ویژه کشورهای غربی برای برقراری روابط با ترکمنستان، منابع انرژی این کشور بود و از آنجا که مسیری جز روسیه برای انتقال آن وجود نداشت، ترکمنستان از برقراری روابطی مناسب با دیگر کشورها ناتوان ماند. البته توسعه نیافتگی زیرساخت‌های انرژی این کشور، به دلیل عدم توان دولت در جذب سرمایه‌های خارجی نیز عامل دیگری در این زمینه بود. اما این عامل نیز با مورد پیشین ارتباطی انکارناپذیر داشت، زیرا به دلیل شرایط مذکور، اصولاً بخش انرژی ترکمنستان برای سرمایه‌گذاری توسط کشورها و شرکت‌های خارجی مناسب تشخیص داده نمی‌شد.

وابستگی انحصاری ترکمنستان به روسیه در بخش انرژی، اثر مهم دیگری نیز داشت و آن توجه به مسکو به عنوان تنها حامی بین‌المللی دولت ترکمنستان بود. این امر به ویژه پس از روی کار آمدن پوتین در روسیه نمود پیدا کرد، زیرا از این زمان و تحت تأثیر دیدگاه‌های عمل‌گرایانه، روسیه حاضر شد در ازای کسب منافع اقتصادی از بخش انرژی ترکمنستان، حمایت از نظام اقتدارگرای این کشور را بپذیرد. در حقیقت، بی‌اعتنایی نیازاف به هرگونه اصلاحات سیاسی در ترکمنستان و به تبع آن، افزایش انتقادهای بین‌المللی از دولت این کشور، موقعیت مناسبی را در اختیار مسکو قرار داد تا با اعلام حمایت از نیازاف و دولت او، جای پای خود را در این کشور محکم‌تر کند.

با این حال، روند تغییراتی که از سال 2004 در سطوح مختلف مرتبط با روابط دو کشور روی داد، سرآغاز دوره‌ای جدید در این روابط شد. در حقیقت، دوره جدید روابط دو کشور از آنجا آغاز شد که

طی دو سال، روسیه هر دو اهرم موثر خود در کنترل ترکمنستان را از دست داد. در درجه اول، از سال 2004، مذاکرات مربوط به خط لوله نابوکو به صورت جدی آغاز شد و بزرگترین تهدید علیه انحصار روسیه بر عرضه گاز به اروپا، اندک اندک شروع به خودنمایی کرد. به این ترتیب، اتحادیه اروپا می-توانست به عنوان یک کنشگر جدید وارد عرصه انرژی ترکمنستان شود و انحصار مسکو را به چالش بکشد. بالا رفتن قیمت‌های جهانی انرژی در این سال نیز عامل دیگری بود که موجب فشار ترکمنستان بر روسیه برای افزایش قیمت‌ها شد؛ افزایشی که از آن پس به صورتی چشمگیر ادامه یافت و در نهایت، در سال 2009 به پذیرش پرداخت قیمت‌های جهانی به ترکمنستان از سوی روسیه انجامید.

درگذشت نیازاف در سال 2006 نیز بیش از پیش موجب تغییر در روابط ترکمنستان با روسیه شد. اقدامات دولت جدید ترکمنستان به ریاست قربان‌قلی بردی‌محمداف در جهت اصلاحات اقتصادی و سیاسی داخلی، انتقادات بین‌المللی را از این کشور کاهش داد و زمینه برقراری روابط با کشورهای غربی را فراهم کرد. به این ترتیب، ترکمنستان از انزوای بین‌المللی که در دوران نیازاف به آن دچار شده بود خارج شد و دیگر خود را برای حمایت به روسیه وابسته نمی‌دید.

از این زمان به بعد، به مرور گزینه‌های جدیدی برای صادرات گاز ترکمنستان مطرح شدند که بر خلاف دوران نیازاف، روی کاغذ باقی نمانده و یکی پس از دیگری به مرحله اجرا و عمل رسیدند. مهمتر از همه، ورود چین به بخش انرژی ترکمنستان و احداث خط لوله گازی ترکمنستان به چین بود که برای اولین بار، شریکی از نظر اقتصادی قدرتمند را در کنار ترکمنستان قرار داد که این کشور می‌توانست حجم قابل توجهی از گاز خود را به آن صادر کند. اتحادیه اروپا نیز به مرور به تلاش‌های خود را برای افزایش رابطه با ترکمنستان در بخش انرژی شدت بخشید و گزینه‌های مهمی را پیش روی ترکمنستان قرار داد. خط لوله تاپی و خط لوله دوم ایران نیز به متنوع شدن گزینه‌های صادرات گاز ترکمنستان کمک بیشتری کردند.

در دوره سوم روابط ترکمنستان با روسیه و به موازات افزایش گزینه‌های صادرات گاز ترکمنستان، این کشور دست خود را در مذاکرات گازی با روسیه بازتر دیده و تلاش برای به حداکثر رساندن منافع اقتصادی خود در این مذاکرات را محور فعالیت‌های خود قرار داده است. در حقیقت، در سال‌های اخیر

رابطه ترکمنستان با روسیه از حالت وابسته خارج شده و این کشور بیش از پیش خود را به عنوان شریک روسیه قلمداد می‌کند. از آنجا که ترکمنستان اکنون گزینه‌های دیگری به جز مسیر روسیه برای صادرات گاز خود دارد، حتی حاضر شده به دلیل مناسب نبودن شرایط پیشنهادی روسیه از نظر قیمت، میزان صادرات خود به این کشور را کاهش دهد؛ زیرا بر خلاف گذشته، رشد صنعت انرژی این کشور به میزان گاز خریداری شده توسط روسیه وابسته نیست. مسکو نیز کم کم به این واقع‌بینی رسیده که شرایط جدید منطقه‌ای و بین‌المللی را بپذیرد و در مورد ترکمنستان، راهبرد همکاری را جایگزین راهبرد فشار برای کسب منافع کند.

در مجموع، همان‌گونه که مشاهده شد، تا زمانی که ترکمنستان به طور انحصاری به خطوط انتقال انرژی روسیه وابسته بود، ناچار بود چه در عرصه انرژی و چه در زمینه برقراری روابط با دیگر کشورها به طور کلی، ملاحظات روسیه را در نظر بگیرد. وجود این وابستگی انحصاری به روسیه، مسکو را به تنها مرجع حمایت بین‌المللی از دولت ترکمنستان تبدیل کرده بود و در عمل، موجب تک‌جهتی شدن سیاست خارجی این کشور شده بود. جهت‌گیری بی‌طرفی مثبت نیز به همین دلایل نتوانست در گسستن پیوندهای موجود با روسیه به ترکمنستان یاری برساند. نشانه‌های تغییر این روند، تنها زمانی آشکار شد که گزینه‌های جدید صادرات گاز ترکمنستان، یک به یک به مرحله اجرا رسیدند.

با توجه به وابستگی سیاست داخلی و خارجی ترکمنستان به یکدیگر و اولویت اهداف مرتبط با انرژی (توسعه اقتصادی مبتنی بر انرژی) در سیاست خارجی این کشور، می‌توان گفت اصلاحات داخلی ترکمنستان در دوره بردی‌محمداف نیز با هدف کلی تحقق بخشیدن به گزینه‌های جدید صادراتی و جذب سرمایه‌های خارجی به بخش انرژی این کشور صورت گرفته و از این رو، در ارتباط کامل با بخش انرژی به انجام رسیده‌اند. این اصلاحات با وارد کردن کنشگران جدید به عرصه انرژی ترکمنستان، از یک سو اهرم فشار روسیه را از بین برده و انحصار این کشور را به چالش کشیدند و از سوی دیگر، با متنوع‌سازی روابط خارجی ترکمنستان و از بین بردن انزوای این کشور، وابستگی سیاسی به روسیه را نیز از میان بردند.

با توجه به شرایط کنونی، چشم‌اندازی برای وابستگی مجدد ترکمنستان به روسیه در سیاست خارجی خود متصور نیست و اولویت‌های این سیاست خارجی بر مبنای ملاحظات مستقل شکل خواهند گرفت. در عین حال، روسیه به عنوان یکی از مهمترین شرکای ترکمنستان، همچنان جایگاه مهمی در سیاست خارجی این کشور خواهد داشت و با توجه به حاکم بودن واقع‌بینی بر این روابط، خارج شدن این روابط از حالتی نزدیک و مسالمت‌آمیز متصور نیست.

در نهایت، اشاره به این نکته نیز دارای اهمیت است که ماهیت کنونی روابط ترکمنستان با روسیه، بیش از هر زمان دیگری با اصول سیاست بی‌طرفی مثبت ترکمنستان مطابقت دارد. به طور کلی همان طور که در فصل اول اشاره شد، رعایت تنوع در برقراری روابط خارجی در کنار سیاست درهای باز اقتصادی، از جمله مهمترین اصول سیاست بی‌طرفی مثبت ترکمنستان بوده‌اند. با این حال در دوره اول و دوم روابط دو کشور، وابستگی اقتصادی و به تبع آن وابستگی سیاسی ترکمنستان به روسیه مانع از تحقق کامل این اصول بود. از بین رفتن وابستگی انحصاری ترکمنستان به روسیه که در نتیجه متنوع شدن مسیرهای صادرات گاز این کشور حاصل شده است، زمینه تحقق کامل اصول سیاست بی‌طرفی مثبت را نیز بیش از پیش فراهم کرده است.

منابع

1. آرتمی‌یف، الکساندر (1389)، "پایان «شایدها» در راه‌اندازی نیروگاه بوشهر"، ایراس، 1389/5/25، در:
<http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=11253> (تاریخ مشاهده: 1390/5/5)
2. ابراهیمی، محمد (1384)، "استراتژی انرژی روسیه، ظرفیت‌ها و اقدامات"، مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
3. احمدی لفورکی، بهزاد و فیروزه میررضوی (1383)، راهنمای منطقه خزر و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
4. ازغندی، علیرضا (1383)، روابط خارجی ایران 1320-1357، تهران: نشر قومس
5. ازغندی، علیرضا (1389)، چارچوب‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: قومس
6. اله‌مرادی، آزاده (1389)، "ساختار تولید و انتقال انرژی جمهوری ترکمنستان"، دوفصلنامه ایراس، سال پنجم، شماره 6
7. امام جمعه زاده، سید جواد و رئوف رحیمی (1388)، "جنگ سرد جدید از تئوری تا عمل"، فصلنامه سیاست، دوره 39، شماره 3
8. امامزاده فرد، پرویز (1387)، "سیاست فدراسیون روسیه در دوران ریاست‌جمهوری بوریس یلستین در منطقه خاورمیانه"، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال چهاردهم و پانزدهم، شماره 4 و 1
9. امامی‌مبیدی، علی و بشیر اسماعیلی (1387)، "چین و منابع انرژی حوزه دریای خزر"، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، شماره 2
10. امیدوارنیا، محمدجواد (1380)، "ولادیمیر پوتین: دیدگاه چین"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 33

11. ایراس (1389/2/1)، "برنامه روسیه برای کاهش واردات گاز از ترکمنستان"، در:
<http://iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=9802> (تاریخ مشاهده: 1389/2/8)
12. ایراس (1389/2/5)، "برگزاری مناقصه گازی از سوی کنسرسیوم نابوکو"، در:
<http://iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=9832> (تاریخ مشاهده: 1389/2/7)
13. ایراس (1389/6/3)، "بهره‌برداری از فاز دوم خط لوله گاز ترکمنستان-چین تا پایان اوت"، در:
<http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=11379> (تاریخ مشاهده: 1389/6/3)
14. ایراس (1389/9/7)، "افتتاح خط لوله دوم انتقال گاز ترکمنستان به ایران"، در:
<http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=12895> (تاریخ مشاهده: 1389/9/8)
15. ایراس (1389/10/26)، "طرح الحاق ترکمنستان به سازمان تجارت جهانی"، در:
<http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=13746> (تاریخ مشاهده: 1389/10/28)
16. ایرنا (1390/3/9)، "نشست کشورهای آسیای مرکزی در ترکمنستان برگزار می‌شود"، در:
<http://www.irna.ir/Print.aspx?NID=30410294> (تاریخ مشاهده: 1390/3/10)
17. ایواشوف، لئونید (1389)، "چرایی عدم تحویل اس 300 به ایران"، ایراس، 1389/7/4، در:
<http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=11856> (تاریخ مشاهده: 1390/5/5)
18. برنامه اوراسیای مرکزی (1389الف)، "قصد مدودیف برای بازدید از جزایر مورد مناقشه کوریل"، در:
<http://cep.ut.ac.ir/fa/pages/80.htm> (تاریخ مشاهده: 1390/2/3)
19. برنامه اوراسیای مرکزی (1389ب)، "سفر مدودیف به سوریه و ترکیه"، در:
<http://cep.ut.ac.ir/fa/pages/15.htm> (تاریخ مشاهده: 1390/5/2)
20. بهمن، شعیب (1388)، "نقش انرژی در روابط روسیه و اتحادیه اروپا"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 65
21. بوالوردی، مجید (1385) "بررسی روابط دوجانبه ایران و ترکمنستان"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 56

22. بیلینگتون، جیمز (1385)، روسیه در جستجوی هویت خویش، ترجمه مهدی سنایی، تهران: ایراس
23. پسندیده، سمیه (1387)، "رقابت روسیه و اتحادیه اروپا بر سر منابع گاز ترکمنستان: فقط به خاطر گاز"، ماهنامه تازه های انرژی، شماره 4
24. ترکان، اکبر (1389)، "گاز طبیعی و امنیت ملی"، در: واعظی، محمود، نفت و سیاست خارجی، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی
25. ثقفی عامری، ناصر (1379)، "مبانی، رویکردها و سیاست‌های راهبردی در روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 29
26. حیدری، محمد علی (1388) "امنیت انرژی اروپا و بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 66
27. داداندیش، پروین (1384)، "روند تکوین سیاست‌های روسیه در آسیای مرکزی"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 51
28. دامن‌پاک جامی، مرتضی (1387)، "نقش منابع انرژی خزر در تأمین امنیت انرژی جهان و چالش‌های انتقال آن‌ها به بازارهای جهانی"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 62
29. دامن‌پاک جامی، مرتضی (1388) دیپلماسی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
30. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (1372)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس
31. راعی دهقی، مرتضی (1386)، "روسیه و اتحادیه اروپایی: استراتژی‌های متقابل انرژی"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 60
32. رحمانی، منصور (1383)، "راهبرد دفاعی و امنیتی روسیه در حوزه جنوبی"، در: ابراهیم خاتمی خسروشاهی، کتاب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (2)، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر

33. زادوخین، آ.گ. (1384)، سیاست خارجی روسیه؛ خودآگاهی و منافع ملی، ترجمه مهدی سنایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
34. سورکوف، نیکلای (1390)، "روسیه، فلسطین و فرمول «دو دولت، دو ملت»"، ایراس، 1390/4/21، در:
- <http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=17021> (تاریخ مشاهده: 1390/5/5)
35. سیمونوف، کنستانتین (1390)، "عطش گازی روسیه و چین"، ایراس، 1390/4/1، در:
- <http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=16569> (تاریخ مشاهده: 1390/5/2)
36. صفری، مهدی (1384)، ساختار و تحولات سیاسی در فدراسیون روسیه و روابط با جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
37. عابدی، عقیقه (1388)، "سیاست خاورمیانه‌ای روسیه"، فصلنامه راهبرد، سال هجدهم، شماره 51
38. عزیزی، حمیدرضا (1389)، "جامعه و سیاست ترکمنستان در دوره بردی‌محمداف"، دو ماهنامه تحولات ایران و اوراسیا (ایراس)، شماره 31
39. علی پور ناندل، محمدرضا (1388) "افق‌های روشن توسعه همکاری‌های اقتصادی میان جمهوری اسلامی ایران و ترکمنستان"، ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها، شماره 234
40. عیسی‌زاده، اکبر (1383)، "نگاهی به روند صادرات گاز ترکمنستان و نقش جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 46
41. فارس (1390/3/9)، "خیز بلند ترکیه برای گسترش همکاری‌های اقتصادی با ترکمنستان"، در:
- <http://www.farsnews.com/printable.php?nn=9003090767> (تاریخ مشاهده: 1390/3/9)
42. فارس (1390/4/4)، "نماینده ویژه ناتو وارد ترکمنستان شد"، در:
- <http://www.farsnews.com/printable.php?nn=9004041086> (تاریخ مشاهده: 1390/4/6)
43. فارس (1390/4/20)، "مهمترین دستاورد ریاست‌جمهوری ترکمنستان توسعه همکاری با ایران است"، در:
- <http://www.farsnews.com/printable.php?nn=9004203478> (تاریخ مشاهده: 1390/4/21)

44. فیاضی، محسن (1386) "رقابت پیرامون انرژی آسیای مرکزی و قفقاز"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 60
45. قاضی‌زاده، شهرام و عباس طالبی‌فر (1387)، سازمان همکاری شانگهای؛ همگرایی نوین منطقه‌ای، تهران: انتشارات لقاءالنور
46. قوام، سید عبدالعلی (1378)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت
47. قوام، عبدالعلی (1387)، "فرهنگ استراتژیک روسیه"، دوفصلنامه ایراس، سال سوم، شماره 3
48. کتاب سبز ترکمنستان (1386)، چاپ اول، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
49. کرمی، جهانگیر (1382)، "هویت ملی و سیاست روسیه در خارج نزدیک"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 44
50. کرمی، جهانگیر (1384)، تحولات سیاست خارجی روسیه: هویت دولت و مسأله غرب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
51. کرمی، جهانگیر (1389)، "روسیه و تحولات خاورمیانه"، سخنرانی در نشست تخصصی موسسه ایراس با عنوان: پیامدهای انقلاب‌های عربی بر سیاست خاورمیانه‌ای روسیه، 1390/2/19، در: <http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=15652> (تاریخ مشاهده: 1390/2/22)
52. کمالی، سید مازیار (1388)، "نابوکو پروژه ای برای اتحادیه اروپا: کلاف سردرگم"، همشهری دیپلماتیک، شماره 39
53. کولایی، الهه (1376الف)، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران: سمت
54. کولایی، الهه (1376ب)، "تحول در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 18
55. کولایی، الهه (1383)، علل و پیامدهای توسعه روابط فدراسیون روسیه و اسرائیل (با نگاهی به جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
56. کولایی، الهه (1384)، بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
57. کولایی، الهه (1385)، سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، چاپ دوم، تهران: سمت
58. کولایی، الهه (1389)، سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی، تهران: سمت

59. کولایی، الهه و علیرضا نوری (1389)، "عمل‌گرایی پوتین و تغییر در روندهای سیاست خارجی روسیه"، فصلنامه سیاست، دوره 40، شماره 2
60. کیانی، داوود (1387)، "سیاست روسیه در خاورمیانه: محورها و محرک‌ها"، فصلنامه راهبرد، سال هفدهم، شماره 47
61. لاروئل، مارلن (1388)، اوراسیاگرایی روسی (ایدئولوژی امپراتوری)، ترجمه جعفر سیدزاده و محمد حسین دهقانان، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
62. ماه‌پیشانیان، مهسا (1389)، کتاب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (3)، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
63. موسوی، سید رسول (1387) "ترکمنستان پس از ترکمن‌باشی: چالش‌های داخلی و خارجی انتقال قدرت"، دوفصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، شماره 1
64. مولائی، عبدالله (1386)، "جایگاه اروپای جدید در سیاست جهانی و تأثیر آن بر روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 60
65. میسان، تی‌یری (1389)، "انفعال در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه"، ایراس، 1389/5/10، در: <http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=11057> (تاریخ مشاهده: 1390/5/5)
66. نوری، علی‌رضا (1387)، "تحولات مفهوم آمریکاستیزی در سیاست خارجی روسیه با تأکید بر سیاست خارجی پوتین"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره چهارم
67. نوری، علی‌رضا (1389 الف)، سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین: اصول و روندها، تهران: دانشکده و پژوهشکده پیامبر اعظم - مرکز مطالعات راهبرد بین‌الملل
68. وحیدی، موسی‌الرضا (1382)، "گوآم و CIS: چالش‌ها و فرصت‌ها فراروی سیاست خارجی روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 44
69. وحیدی، موسی‌الرضا (1385)، "انرژی: عامل توسعه شکاف بین روسیه و اتحادیه اروپا"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 56

1. Adeebfar, Tamine (2005), **Geopolitical Dimensions of the Main Export Pipelines in the Caspian Region**, Tehran: Institute for International Energy Studies (IIES)
2. Akiner, Shirin (2004), **The Caspian; Politics, Energy and Security**, London and New York: Routledge
3. Anceschi, Luca (2008), “Analyzing Turkmen Foreign Policy in the Berdymuhammedov Era”, **China and Eurasia Forum Quarterly**, Volume 6, No.4
4. Anceschi, Luca (2009), **Turkmenistan’s Foreign Policy: Positive Neutrality and the Consolidation of Turkmen Regime**, London and New York: Routledge
5. Anceschi, Luca (2010a), “Integrating Domestic Politics and Foreign Policy Making: The Cases of Turkmenistan and Uzbekistan”, **Central Asian Survey**, Vol. 29, No. 2
6. Anceschi, Luca (2010b), “External Conditionality, Domestic Insulation and Energy Security: The International Politics of Post-Niyazov Turkmenistan”, **China and Eurasia Forum Quarterly**, Volume 8, No. 3
7. Aseeva, Anna (2010) “Rethinking Europe’s Gas Supplies After the 2009 Russia – Ukraine Crisis”, **China and Eurasia Forum Quarterly**, Volume 8, No.1
8. Bacik, Gokhan (2001), “The Blue Stream Project, Energy Co-operation and Conflicting Interests”, **Turkish Studies**, 2:2
9. Badalova, A. (2011), “Turkmenneft Head: About 160 Deposits Discovered in Turkmenistan, 50 of Them under Development”, **Trend**, 8/6/2011, available at: <http://en.trend.az/print/1888329.html> (accessed on: 1/8/2011)
10. Bayulgen, Oksan (2009), “Caspian Energy Wealth; Social Impacts and Implications for Regional Stability” In: A. E. Wooden, & C. H. Stefes, *The Politics of Transition in Central Asia and the Caucasus*, London and New York: Routledge
11. **BBC** (14/12/2009), “China President Opens Turkmenistan Gas Pipeline”, available at: <http://news.bbc.co.uk/2/hi/8411204.stm> (accessed on: 15/12/2009)
12. **BBC** (6/1/2010), “Turkmenistan Opens New Iran Gas Pipeline”, available at: <http://news.bbc.co.uk/2/hi/8443787.stm> (accessed on: 10/1/2010)
13. Blagov, Sergei (2006), “Russia Bows to Turkmenistan’s Gas Pricing Demand”, **Eurasianet**, 5/9/2006, available at: <http://www.eurasianet.org/departments/business/articles/eav090606.shtml> (accessed on: 8/12/2011)
14. Blagov, Sergei (2010), “Turkmenistan: Medvedev Comes away from Ashgabat Empty Handed”, **Eurasianet**, 25/10/2010, available at: <http://www.eurasianet.org/print/62237> (accessed on: 14/8/2011)
15. Blank, Stephen (2007), **Turkmenistan and Central Asia after Niyazov**, Carlisle: Strategic Studies Institute
16. Bohr, Annette (2003) “Independent Turkmenistan; From Post-Communism to Sultanism” in: S. N. Cummings, **Oil, Transition and Security in Central Asia**, London and New York: Routledge

17. Boucek, Christopher (2007), "Berdimukhammedov Burnishes Muslim Credentials on Visit to Saudi Arabia", **CACI Analyst**, 04/18/2007, available at: <http://cacianalyst.org/?q=node/4594> (accessed on: 07/2/2011)
18. Brzezinski, Zbigniew (1997), **The Grand Chessboard: American Primacy and its Geostrategic Implications**, Washington
19. Canzi, Germana (2004), "Turkmenistan's Caspian Resources and its International Political Economy", In: S. Akiner, **The caspian; Politics, Energy and Security**, London and New York: Routledge
20. Chernyshev Sergey (2010), "Towards a United Eurasia", **Russia in Global Affairs**, 15/10/2010, available at: <http://eng.globalaffairs.ru/number/Towards-a-United-Eurasia-14999> (accessed on: 30/7/2011)
21. Contessi, Nicola P. (2010), "China, Russia and the Leadership of the SCO: a Tacit Deal Scenario", **China and Eurasia Forum Quarterly**, Volume 8, No. 4
22. Crow, Suzanne (1994), "Russia Promotes the CIS as an International Organization", **RFE/RL Research Report**, Vol. 3, No, 19
23. Culter, Robert M. (2011a), "Turkmenistan-Afghanistan-Pakistan-India Gas Pipeline Gets Official Four-Way Go-Ahead", **CACI Analyst**, 9/1/2011, available at: <http://www.cacianalyst.org/?q=node/5479> (accessed on: 5/2/2011)
24. Culter, Robert M. (2011b), "Turkmen boost for Nabucco", **Asia Times Online**, available at: http://www.atimes.com/atimes/Central_Asia/MF09Ag01.html (accessed on: 20/7/2011)
25. Culter, Robert M. (2011c), "Turkmenistan hails energy talks", **Asia Times Online**, available at: http://www.atimes.com/atimes/Central_Asia/ME20Ag01.html (accessed on: 25/7/2011)
26. Cummings, Sally N & Michael Ochs (2002), "Turkmenistan: Saparmurat Niyazov's Inglorious Isolation", in: S. N. Cummings, **Power and Change in Central Asia**, London and New York: Routledge
27. Dadabaev, Timur (2010), "Trajectories if Political Development and Choices in Turkmenistan", **Asian Affairs: An American Review**, Volume 37, No. 2
28. De Jong, J & Van der Linde, C (2008) "EU Energy Policy in a Supply-constrained World", **Swedish Institute for European Policy Studies**, available at: http://www.sieps.se/dokument_/download-document/432-200811epa.htm (accessed on: 10/12/2010)
29. Dimitrakopoulou, Sophia & Andrew & Liaropoulos (2010), "Russia's National Security Strategy to 2020", **Offnews.info**, 8/3/2010, available at: <http://www.offnews.info/imprimir.php?contenidoID=20779> (accessed on: 27/7/2011)
30. Durdiyeva, Chemen (2007a), "Berdimukhammedov Enters a New Phase of Relations with Russia", **CACI Analyst**, 05/16/2007, available at: <http://cacianalyst.org/?q=node/4619> (accessed on: 25/6/2011)

31. Durdiyeva, Chemen (2007b), “Berdimukhammedov Bases Turkmen - Kazakh Relations on Pragmatism”, **CACI Analyst**, 06/13/2007, available at: <http://cacianalyst.org/?q=node/4632> (accessed on: 25/6/2011)
32. Durdiyeva, Chemen (2008a), “Berdimuhammedov Seeks Closer Partnership on His Visit to Europe”, **CACI Analyst**, 11/26/2008, available at: <http://cacianalyst.org/?q=node/4994> (accessed on: 25/6/2010)
33. Durdiyeva, Chemen (2008b), “Hu Jintao’s Visit to Turkmenistan Intensifies Chinese-Turkmen Partnership”, **CACI Analyst**, 09/17/2008, available at: <http://cacianalyst.org/?q=node/4941> (accessed on: 25/6/2011)
34. Durdiyeva, Chemen (2008c), “Berdimuhammedov to Import Korean Economic Model”, **CACI Analyst**, 11/12/2008, available at: <http://cacianalyst.org/?q=node/4984> (accessed on: 25/6/2011)
35. Ebel, Robert E (2009), **The Geopolitics of Russian Energy; Looking Back, Looking Forward**, Washington: Center for Strategic and International Studies
36. **EIA** (2008), “Turkmenistan Energy Profile”, available at: http://www.tonto.eia.doe.gov/country/country_energy_data.cfm?fips=TX# (accessed on: 29/5/2010)
37. **EIA** (2009), “Russia Energy Profile”, available at: http://www.tonto.eia.doe.gov/country/country_energy_data.cfm?fips=RU# (accessed on: 29/5/2010)
38. **EIA** (2011), “Country Analysis Brief: Turkmenistan”, available at: <http://www.eia.gov/countries/country-data.cfm?fips=TX> (accessed on: 1/8/2011)
39. Esenov, Murad (2001), “Turkmenistan and Central Asian Regional Security”, in: G. Ghufrin, **The Security of the Caspian Sea Region**, New York: Oxford University Press Inc
40. Fedorov, Yuri (2010), “The Turkmen Gas Games”, **Security Index: A Russian Journal on International Security**, Vol. 16, No. 3 (92)
41. Feng, Chen (1994), “Current Situation and Prospects of Sino – Russia Relations”, **Foreign Affairs**, No. 34
42. Freire, Maria Raquel (2009), “Russian Policy in Central Asia: Supporting, Balancing, or Imposing?”, **Asian Perspective**, Vol. 33, No. 2
43. Gleason, Gregory (2003) **Markets and Politics in Central Asia**, London and New York: Routledge
44. **Global Witness** (2006), “It’s a Gas: Funny Business in the Turkmen – Ukraine Gas Trade”, England: Global Witness Publishing Inc.
45. Hancock, Kathleen J. (2006), “Escaping Russia, Looking to China: Turkmenistan Pins Hopes on China’s Thirst for Natural Gas”, **China and Eurasia Forum Quarterly**, Vol. 4, No. 3
46. Hancock, Kathleen J. & Steven E. Lobell (2010), “Realism and the Changing International System: Will China and Russia Challenge the Status Quo?”, **China and Eurasia Forum Quarterly**, Volume 8, No. 4
47. Hasanov, H. (2011), “Media: Turkmenistan Begins Industrial Gas Production in Caspian Sea”, **Trend**, 14/7/2011, available at:

- <http://en.trend.az/print/1905119.html> (available at: 1/8/2011)
48. Hassan Sara, Mehwish (2007), "Changing Dynamics of Turkmenistan's Political System", **Strategic Studies**, Vol.27, No.3
 49. Helsop, Helen Boss (2003) "The Caspian States of the Former Soviet Union; Economic Performance since 1998" in: S. N. Cummings, **Oil, Transition and Security in Central Asia**, London and New York: Routledge
 50. Horak, Slavomir (2008), "The Ideology of the Turkmenbashi Regime", **Perspectives on European Politics and Society**, 6:2
 51. Horak, Slavomir & Jan Sir (2009), **Dismantling Totalitarianism? Turkmenistan under Berdimuhamedov**, Singapore: Central Asia-Caucasus Institute & Silk Road Studies Program
 52. Igumnova, Lyudmila (2011), "Russia's Strategic Culture between American and European Worldviews", **The Journal of Slavic Military Studies**, 24:2
 53. Iniutin, Ivan (2006) "Russian Strategy in Central Asia and the Caucasus", **Central Asia and the Caucasus**, No.2 (38)
 54. **International Crisis Group** (2007), "Turkmenistan after Niyazov", Asia Briefing No 60, Bishkek/Brussels
 55. Ismagambetov, Talgat (2003), "Some Geopolitical Peculiarities of Central Asia, Past and Present", in: S. N. Cummings, **Oil, Transition and Security in Central Asia**, London and New York: Routledge
 56. Ismailzade, Fariz (2009), "Turkmenistan's Initiatives Upset Caspian Balance", **CACI Analyst**, 09/01/2009, available at: <http://cacianalyst.org/?q=node/5174> (accessed on: 17/8/2010)
 57. Jonson, Lena (2001), "Russia and Central Asia", in: R. Allison & L. Jonson, **Central Asian Security: The New International Framework**, Washington D.C.: Brookings Institution Press
 58. Jonson, Lena (2004), **Vladimir Putin and Central Asia: The Shaping of Russian Foreign Policy**, London: I.B.Tauris & Co Ltd
 59. Jozwaik, Rikard (2011), "Russia, EU Spar over Energy Policy at Brussels Meeting", **RFE-RL**, 24/2/2011, available at: <http://www.rferl.org/articleprintview/2319903.html> (accessed on: 27/2/2011)
 60. Kahveci, Hayrie (2003) "Oil and Gas Sector in the Post-Soviet Turkmenistan: Opportunities and Challenges", available at: www.obiv.org.tr/2003/AVRASYA/hkahveci.pdf (accessed on 7/12/2009)
 61. Kandiyoti, Rafael (2008), "What price access to the open seas? The geopolitics of oil and gas transmission from the Trans-Caspian republics", **Central Asian Survey**, Vol. 27, No. 1
 62. Karaganov, Sergei (2011), "Russia's Asian Strategy", **Russia in Global Affairs**, 2/7/2011, available at: <http://eng.globalaffairs.ru/pubcol/Russias-Asian-Strategy-15254> (accessed on: 28/7/2011)
 63. Karimov, Azer (2008), "Turkmen President to Pay Historic Visit to Baku", **CACI Analyst**, 05/14/2008, available at: <http://cacianalyst.org/?q=node/4863> (accessed on: 15/9/2010)

64. Kazantsev, Andrei (2010), "Russian Policy in Central Asia and the Caspian Sea Region", **Europe-Asia Studies**, Vol. 60, No. 6
65. Kepbanov, E & K. Babaev (2000), "The Foreign Economic Relations of Turkmenistan", in: Khalova & Others, **Economic Reforms in Turkmenistan: Issues and Challenges**, Tokyo: The Sasakawa Peace Foundation
66. Kort, Michael (2004), **Nations in Transition: Central Asian Republics**, United States: Facts on File, Inc.
67. Kortunov, Sergei (2005), "Invigorating Russia's Foreign Policy", **Russia in Global Affairs**, available at: http://eng.globalaffairs.ru/number/n_5844 (accessed on: 24/7/2011)
68. Kuru, Ahmet (2002a), "The Rentier State Model and Central Asian Studies: The Turkmen Case", **Alternatives: Turkish Journal of International Relations**, Volume 1, Number 1
69. Kuru, Ahmet T (2002b), "Between the State and Cultural Zones: Nation Building in Turkmenistan", **Central Asian Survey**, 21(1)
70. Laumlin, Murat (2006) "Gasprom as a Transnational Corporation and Central Asia and the Caucasus", **Central Asia and the Caucasus**, No.6 (42)
71. Locatelli, Catherine (2010), "Russian and Caspian Hydrocarbons: Energy Supply Stakes for the European Union", **Europe-Asia Studies**, Vol. 62, No. 6
72. Lukyanov, Fyodor (2010), "A Troubled Year across the Former Soviet Union", **Russia in Global Affairs**, 23/12/2010, available at: <http://eng.globalaffairs.ru/print/redcol/A-troubled-year-across-the-former-Soviet-Union-15073> (accessed on: 30/7/2011)
73. Lukyanov, Fyodor (2011), "Putin, Medvedev Split over Libya", **Russia in Global Affairs**, 27/3/2011, available at: <http://eng.globalaffairs.ru/redcol/Putin-Medvedev-split-over-Libya-15139> (accessed on: 29/7/2011)
74. Marat, Erica (2008), "The SCO and Foreign Powers in Central Asia: Sino-Russian Differences", **CACI Analyst**, 05/28/2008, available at: <http://cacianalyst.org/?q=node/4867> (accessed on: 17/4/2011)
75. Nanay, Julia (2009) "Russia's Role in the Eurasian Market: Seeking Control in the Face of Growing Challenges", in: J. Perovic & Others, **Russian Energy Power and Foreign Relations: Implications for Conflict and Cooperation**, London and New York: Routledge
76. Nichol, Jim (2009), "Turkmenistan: Recent Developments and U.S. Interests", **CRS Report for Congress**, September 10, 2009
77. **Nord Stream** (2011), "The Pipeline", available at: <http://www.nord-stream.com/en/project.html> (accessed on: 14/8/2011)
78. Nygren, Bertil (2008a), **The Rebuilding of Greater Russia: Putin's Foreign Policy towards the CIS Countries**, London and New York: Routledge
79. Nygren, Bertil (2008b), "Putin's Use of Natural Gas to Reintegrate the CIS Region", **Problems of Post-Communism**, Vol. 55, No. 4

80. Olcott, Martha Brill (2006), "International Gas Trade in Central Asia: Turkmenistan, Iran, Russia and Afghanistan" in: D. G. Victor & Others, **Natural Gas and Geopolitics From 1970 to 2040**, New York: Cambridge university press
81. Overland, Indra (2009), "Natural Gas and Russia – Turkmenistan Relations", **Russian Analytical Digest**, No.56, available at: <http://se2.isn.ch> (accessed on: 5/12/2009)
82. Palonkorpi, M (2007), "Energy Security and the Regional Security Complex", **NISA conference "Power, Vision, and Order in World Politics"**, available at: <http://busieco.samnet.sdu.dk/politics/nisa/papers/palonkorpi.pdf> (accessed on: 9/12/2010)
83. Pannier, Bruce, "TAPI Pipeline Signed, Sealed, Not yet Delivered", **RFE-RL**, 15/11/2010, available at: <http://www.rferl.org/articleprintview/2248838.html> (accessed on: 16/11/2010)
84. Perovic, Jeronim & Others (2009), **Russian Energy Power and Foreign Relations: Implications for Conflict and Cooperation**, London and New York: Routledge
85. Petersen, Alexandros (2009), "Trans-Caspian Trepidations: How Serious?", **CACI Analyst**, 09/16/2009, available at: <http://cacianalyst.org/?q=node/5179> (accessed on: 14/3/2011)
86. Petro, Nicolai N. (2011), "Russian Foreign Policy, 2000-2011: From Nation-State to Global Risk Sharing", **PECOB's Papers Series**, No. 12
87. Pomfret, Richard (2001), "Turkmenistan: From Communism to Nationalism by Gradual Economic Reform", **MOCT-MOST**, No. 11
88. Pomfret, Richard (2008a), Turkmenistan's Foreign Policy", **China and Eurasia Forum Quarterly**, Volume 6, No.4
89. Pomfret, Richard (2008b), "Turkmenistan after Turkmenbashi", **Forschungspapiere Research Papers**, No. 2008/3
90. Preyger, David & Vladimir Omelchenko (2007), "Problems of Turkmen Gas Export: View from Ukraine", **Central Asia and the Caucasus**, No. 1(43)
91. **RFE-RL** (14/6/2010), "First American Business Mission to Turkmenistan Begins", available at: <http://www.rferl.org/articleprintview/2071243.html> (accessed on: 15/6/2010)
92. **RFE-RL** (16/6/2010), "U.S. Official Notes 'Some' Rights Progress In Turkmenistan", available at: <http://www.rferl.org/articleprintview/2073183.html> (accessed on: 16/6/2010)
93. **RFE-RL** (14/10/2008), "Independent Audit Shows Turkmen Gas Field 'World-Class'", available at: http://www.rferl.org/content/Independent_Audit_Shows_Turkmen_Gas_Field_WorldClass_/1329822.html (accessed on: 4/12/2009)
94. **RFE-RL** (22/6/2010), "ODIHR Head Buoyed by Turkmen Willingness to Engage", available at: <http://www.rferl.org/articleprintview/2078640.html> (accessed on: 23/6/2010)

95. **RFE-RL** (12/8/2010), “Turkmen Oil Starts Flowing through BTC Pipeline”, available at:
<http://www.rferl.org/articleprintview/2126224.html> (accessed on: 15/8/2010)
96. **RFE-RL** (18/8/2010), “French Diplomat Sees Turkmen Desire to Improve Rights Situation”, available at:
<http://www.rferl.org/articleprintview/2075768.html> (accessed on: 19/8/2010)
97. **RFE-RL** (6/9/2010), “Russia, Israel Sign Military Cooperation Agreement”, available at:
<http://www.rferl.org/articleprintview/2150123.html> (accessed on: 5/10/2010)
98. **RFE-RL** (20/11/2010), “Turkmenistan Pledges Gas for Nabucco”, available at:
<http://www.rferl.org/articleprintview/2224661.html> (accessed on: 23/11/2010)
99. **RFE-RL** (9/2/2011), “Medvedev Orders More Weapons to Kurile Islands”, available at:
<http://www.rferl.org/articleprintview/2302595.html> (accessed on: 11/2/2011)
100. **RFE-RL** (11/12/2010), “Presidents Sign Accord in Ashgabat on TAPI Pipeline”, available at:
<http://www.rferl.org/articleprintview/2245135.html> (accessed on: 12/12/2010)
101. **RFE-RL** (11/2/2011), “Russia Talks Tough in Dispute with Japan”, available at:
<http://www.rferl.org/articleprintview/2306446.html> (accessed on: 11/2/2011)
102. **Rianovosti** (16/3/2010), “Turkmenistan Views Russia as Strategic Partner”, available at:
<http://en.rian.ru/exsoviet/20100316/158211354.html> (accessed on: 6/6/2010)
103. **Rianovosti** (1/6/2010), “Turkmenistan Starts Building \$2 bln East – West Gas Pipeline”, available at:
<http://en.rian.ru/business/20100601/159246295.html> (accessed on: 6/6/2010)
104. Roberts, John (2003) “Caspian Oil and Gas; How Far We Come and where are We Going” in: S. N. Cummings, **Oil, Transition and Security in Central Asia**, London and New York: Routledge
105. Roberts, John (2004), “Pipeline Politics” In: S. Akiner, **The Caspian; Politics, Energy and Security**, London and New York: Routledge
106. Rumer, Eugene B. (2007a), “A Foreign Policy in Transition”, **The Adelphi Papers**, 47: 390
107. Rumer, Eugene B. (2007b), “Putin’s Foreign Policy”, **The Adelphi Papers**, 47: 390
108. Sabol, Steven (2010), “Turkmenistan: Permanent Transition or Elusive Stability?”, **China and Eurasia Forum Quarterly**, Volume 8, No.3
109. Sakwa, Richard (1993), **Russian Politics and Society**, London: Routledge
110. Sakwa, Richard (2004), **Putin’s Second Term**, The Royal Institute of International Affairs: Russian and Eurasia Program
111. Sergunin, Alexander (2004), “Discussion of International Relation in Post-Communist Russia”, **Communist and Post-Communist Studies**, Vol. 37, No. 1
112. Shaymergenov, Timur (2006), “Geopolitics and Energy Diplomacy in Central Asia and the Caspian”, **Central Asia and the Caucasus**, No.5 (41)

113. Sheehy, Ann (1993), "The CIS: A Shaky Edifice", **RFE/RL Research Report**, Vol. 3, No. 1
114. Shlapentokh, Dmitry (2005), "Russia's Foreign Policy and Eurasianism", **Eurasianet**, 1/9/2005, available at:
<http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/eav080205a.shtml> (accessed on: 25/7/2011)
115. Sir, Jan (2006), "The Russian Vector in Turkmenistan's Foreign Policy", **Central Asia and the Caucasus**, No.4 (40)
116. Sir, Jan & Slavomir Horak (2008), "China as an Emerging Superpower in Central Asia: The View from Ashkhabad", **China and Eurasia Forum Quarterly**, Volume 6, No. 2
117. Socor, Vladimir (2011), "South Stream Canapés", **Asia Times Online**, available at:
http://www.atimes.com/atimes/Central_Asia/MF08Ag01.html (accessed on: 14/8/2011)
118. **South Stream** (2011), "What is South Stream?", available at:
<http://south-stream.info/index.php?id=2&L=1> (accessed on: 14/8/2011)
119. **Tehran Times**, 14/9/2010, "Russian Turkmen Leaders Fail to Reach New Gas Deal"
120. Tchantouridze, Lasha (2009), "It Does not Take a Prophet: War and Peace in the Caucasus", **Central Asia and the Caucasus**, No. 1(55)
121. Tolz, Vera (1992), "Russia: Westernizers Continue to Challenge National Priorities", **RFE/RL Research Report**, Vol. 1, No. 49
122. Torjesen, Stina (2009), "Russia, the CIS and the EEC; Finally Getting it Right?", in: E. W. Rowe & S. Torjesen, **The Multilateral Dimension in Russian Foreign Policy**, London and New York: Routledge
123. **Trend** (30/10/2010), "Ambassador: Lebanon Interested in Intensifying Fruitful Dialogue with Turkmenistan", available at:
<http://en.trend.az/print/1774644.html> (accessed on: 30/10/2010)
124. **Trend** (13/11/2010), "Ashgabat Agrees on Project of Inter-State Agreement on TAPI", available at:
<http://en.trend.az/print/1781731.html> (accessed on: 14/11/2010)
125. **Trend** (22/11/2010), "Turkmen President: Consent Needed for Pipeline Construction under Caspian Seabed", available at:
<http://en.trend.az/print/1785280.html> (accessed on: 22/11/2010)
126. **Trend** (27/11/2010), "China, Turkmenistan Agree to Further Enhance Cooperation", available at:
<http://en.trend.az/print/1788449.html> (accessed on: 28/11/2010)
127. **Trend** (6/12/2010), "Turkmen Leader: OSCE Should Take Part in Building Forum on Security and Cooperation in Central Asia and Caspian Basin", available at:
<http://en.trend.az/print/1793095.html> (accessed on: 6/12/2010)
128. **Trend** (9/12/2010), "Richard Morningstar: Azerbaijan, Turkmenistan to Decide Trans-Caspian's Gas Pipeline", available at:

- <http://en.trend.az/print/1795098.html> (accessed on: 10/12/2010)
129. **Trend** (13/12/2010), “Results of Turkmenistan's Foreign Policy in 2010 - Press Release”, available at:
<http://en.trend.az/print/1805988.html> (accessed on: 14/12/2010)
130. **Trend** (28/2/2011), “Turkmenistan Hosts Conference on Trans-Caspian Pipelines”, available at:
<http://en.trend.az/print/1837189.html> (accessed on: 29/2/2011)
131. **Trend** (2/3/2011), “Turkmenistan to Significantly Increase Gas Export to China”, available at:
<http://en.trend.az/print/1838722.html> (accessed on: 2/3/2011)
132. **Trend** (13/3/2011), “Turkmenistan Opens Representation under UN in Geneva”, available at:
<http://en.trend.az/print/1844237.html> (accessed on: 14/3/2011)
133. **Trend** (25/4/2011), “Ashgabat Agreement Signed to Create Uzbekistan - Turkmenistan - Iran - Oman - Qatar - Transport Corridor”, available at:
<http://en.trend.az/print/1866646.html> (accessed on: 25/4/2011)
134. **Trend** (6/5/2011), “Implementation of Nabucco Project Postponed”, available at:
<http://en.trend.az/print/1872545.html> (accessed on: 6/5/2011)
135. **Trend** (13/5/2011), “Nabucco Consortium is Optimistic on Building Trans-Caspian Gas Pipeline”, available at:
<http://en.trend.az/print/1875789.html> (accessed on: 14/5/2011)
136. **Trend** (13/5/2011), “Turkmenistan Displays Interest in AGRI Pipeline Project”, available at:
<http://en.trend.az/print/1875389.html> (accessed on: 15/5/2011)
137. **Trend** (25/5/2011), “Five Companies Claim to Develop Feasibility Study of AGRI Gas Project”, available at:
<http://en.trend.az/print/1881628.html> (accessed on: 25/5/2011)
138. **Trend** (13/8/2011), “Russia, Turkmenistan to Agree on New Projects in Oil, Gas, Transport”, available at:
<http://en.trend.az/capital/energy/1917844.html> (accessed on: 14/8/2011)
139. Trenin, Dmitri (2009), “The Lonely Power: Russian Security Policy and the West”, **The Security Times**, available at:
<http://www.carnegie.ru/publications/?fa=22683> (accessed on: 26/7/2011)
140. Trenin, Dmitri (2010), “The Modernization of Russia’s Foreign Policy”, **Carnegie Endowment**, available at:
<https://www.carnegieendowment.org/2010/08/02/modernization-of-russia-s-foreign-policy/58t> (accessed on: 26/7/2011)
141. Tsygankov, Andrei (2006), “New Challenges for Putin’s Foreign Policy”, **Orbis**, Volume 50, Issue 1
142. Tynan, Deirdre (2010), “Turkmenistan: Gas Flows Again to Russia, while Discontent Simmers”, **Eurasianet**, 13/1/2010, available at:
<http://www.eurasianet.org/print/58159> (accessed on: 14/8/2011)

143. **United Nations** (2009), “United Nations Development Assistance Framework (UNDAF) for Turkmenistan”, available at:
http://www.undptkm.org/files/co/UNDAF_2010-2015_document_eng_final_signed.pdf (30/7/2010)
144. Weitz, Richard (2007), “Berdimuhammedov-Rice Meeting Highlights US Interest in Turkmenistan’s Energy”, **CACI Analyst**, 10/03/2007, available at:
<http://cacianalyst.org/?q=node/4704>
145. White, Stephen (2011), **Understanding Russian Politics**, New York: Cambridge University Press

روسی:

1. Конституция Туркменистана (2010), по адресу:
http://www.turkmenistan.gov.tm/_ru/laws/?laws=01dw (3 ноябрь 2010)

